





# MANUSCRIPT

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله الطاهرين  
 صلوات الله عليهم أجمعين أما بعد فقد استأذنتكم بحضرة  
 خرق بطاع الله عز وجل وقلوبكم في كتابي هذا  
 سوال غفلة کرده چه نمایی که بعد از حمد و ثناء و دعا  
 بود زیرا که نماز سب سواى در بوی بسیار لذت بخش است و بجز این  
 کثیر از مثل قوری و تخم و این الی الی و اما بعد از این  
 عیسیه و عثمان ایستاده و سبب و حسن و عیسی و خلق و اما بعد از  
 و اما اسحاق و غیره که اقرب همه کس با او بود و کسی از دنیا که  
 خواهر آمد از آن سبب و اکثر عیسی و در زمان آنکه از عیسی

پس مدتی که بعد از آنکه از وجودش شده باشد یا خواهد بود که در آن  
و عبارت دیگر حدیث بدون مدنی و در آنکه از وجودش که در آن  
در باب انقضا خاص و قاطعاً میگوید که بعد از آنکه خاص باشد که خاص بود  
تلاطم سائل متضمن توافق است از آنکه از آنکه خاص است که از آنکه  
بود که در علم غفلت است از آنکه وجود و غیر محسوس است  
و در حق انواع و عدم جواز و محلی نیست و اگر در سائل و با وجود  
جواز و توافق این است که عدم جواز سائل و وجود است که آن  
محقق شود بلکه معلوم وجود است فلیعلم که از آنکه از آنکه  
که غرض از این ادال الوجود است که است که این است که از آنکه  
پس از این معلوم می نماید است زیرا که این است که در وقت معین  
معین و در شرح است و علما را از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
محیط غیر متعین بیان کرده معلوم و مفهوم و اعیان را از آنکه  
و جواب هیچ بهره و فایده ای و از غرض است که که از آنکه از آنکه از آنکه



بعده از چهار احداث کرده و آن غیر جایز است پس عدم جواز آن استقامت  
 میکند تا ماهی اقتضای آن تمام پذیرد و این صورت بر سائل و محیب و معیب  
 لازم بود که اولاً معنی احداث مذکور بعد از آنکه از چهار بیان کرده تعیین  
 در تعداد سائل احوال و فروع اجتهاد و در جمیع مع ذکر اسم مجتهد  
 میگردند من بعد بر دو قبح آن محیب و معیب متوجه میشود تا احوال  
 از تقلید مجتهد جمیع اجتناب میگردند و بر هر کس تجدید مذاهب  
 میسر میآید و محیب و سائل را از است کویا استند محیب و معیب  
 احداث مذاهب دیگر بعد از آنکه از چهار خلاف  
 مذاهب آن اکابر موجب خرق اجماع اهل حل و عقد ثابت و متحقق  
 چه جمیع علمای اسلام اجماع دارند بر اینکه عمل نمودن بر استخفاف  
 دیگری بعد از آنکه از چهار مخالفه هر یک با مجتهد است این است  
 و احکام شرعی و از او انبیا را ناجایز و موجب خروج است از جماعت  
 و تفرق از آن نزد و از آن ثابت و متحقق  
 محقق

که در سوال قبل خلاف مذاهب آن اکابر یا خود نیست و چون بحسب  
از جواب سوال سایل عاجز و در جواب این نیز زیاده و معذرا  
در جواب خطا که در جای این راه و کلمات مذاهب دیگر  
موجب این فیه نیست زیرا که جابر است که مجموع من جنت المجموع  
در اینجا متعجب است و مفومات سایل جدا جدا خارج از ذریعه باشند  
خافیم باز بگویم که از احادیث مذاهب اجماع وارد شده یا اینکه  
از علمای زمان بقایه توفیق برزور بفهم درست کرده و کمیت چست  
و خایف از وید شده ممثلاً از حدیث نبوی گفت اذا علم العتق  
او قال ابدع رب اصبیانی فلیظلم العالم عدوان لم یفعل ذلك فلیله  
لغوه الله والملك والناس اجمعین لا یقبل الله صرنا ولا عدلاً ولا حاکماً  
الهی که صراحت در نص ص قرآنی یا حدیث نبوی هیچ اند و مردم با غلو و شیطان  
و صحبت علماء سوره و شیخ بیه بن مخالفه آنها نمودار قسم او امر الی ترک کردن  
و مضیبات شرعی را از کتاب نمودن با انواع بیانی بتقریر و تحجیر و تفسیر

اخوان اینگونه در پی مجایه ایزدی و بدایت برائی لکوم و هم از عقاید شرک  
 و بدعت و احوال فسق و فجور نایک نشند تا اینکه موجب دور شدن شایخ و کار  
 و علماء بر کوه از روی خایه مخفی بر منصف و اهل شریعت و شریعت مثل  
 در قرض و بیع که بود و حرام قطعی از فقر قرآن و تقاسیم معتبره مثل تقسیم کبیر و  
 سطرین و غیره و از کتب فقه مثل مایه و حاشیه این فتح القدر و قوادس  
 و درختان و غیره و از احادیث صحیح مثل مؤلفا و صحیحین و غیره ما قطعی و معتبره  
 بر دو قسم روایت و محبت و حل و بود و قرض و مسائل رشته نزد آقا  
 امیرخان فرستاده و درین شهر و دیگر جای ابله و داشت و مثل انصار حل  
 آنکه در اینجه که از فقر قرآنی و حدیث صحیح و اجماع امت و ثبات است و محبت  
 موجب فتوی بجل آن داد و عدد و بهر یا بجایه کفایه که گرفته عقد کفایه  
 که و بیش برای مردم می بندد و مثل ثمن یعنی که حرام قطعی اتفاق است  
 که اینست و اجماع امت و موت مذکور آن ثابت است و خلیفه بر علماء  
 نیست معجزه عجیب غیر مسبب مراد اباد و شهر خود فتوی بجل آن داد

و این نمی فهمید که قطع نظر از تحریر کلمات کتب معتبره و بجز متعلق اتفاقی و مثل  
شرح مشکوٰۃ از ملا علی قاری و ترجمه شیخ محمد باقر دلموی و غیره تا اگر متن نفی  
حلال بودی که بنام حلال شری را که مقدمه حلال حلال است و مقدمه حرام  
حرام فان للمنفقات حکم المقاصد ما اتفق علیه الامم و مثل فتح حیوانات  
للعظیم غیر از آنکه گوشت درج نام طراوتی را بر خوانند یا سبزه را این هم حرام است  
است از اغنیه کبیر بنیادی و مثل در مقام حرمت آن بی خلاف است  
و عجیب خبر مصیب فتوی محل آن داده اگر چه بجهت فتوی وی بسیار  
لیکن برای ثبوت مدعی این چهار شهود و سپس از پس اگر جان اشغال  
سائل را احداث مذنب فاسد قرار داد این خود مضحکه بسیار است  
یا آنکه عالمی از علماء مذنب را راجع در بعضی مسائل خلاف جهت آن را راجع کند  
میگوید مصیب این خلاف را مذنب نو احداث قرار داد اینهم غلط است  
نمی بیند و نمی فهمد که تملیف شهود خلاف مذنب را راجع است معذرتاً  
عنفیه فتوی بر آن نموده اند و قضایه هندوستان قاطبه و دیگر عالم به

فضیلت قضا یا بنمایند و خود محیب غیر مصیب عید فضیلت هزار بشمار  
 بر حلف کلام الله و ادب معبد اقا فرین مذکورین را مجلس محبت است  
 جدید بسبب مخالفت انحرار بود در مسئله مذکور و بنیکوید اگر کسی کوید و تکلیف  
 شهود چون موافق مذیب این الی الی است چنانکه بیاید از راه  
 و اوید انحرار بود از اینجاست تا فرین را بر می رشت مذیب جدید بنیکوید  
 بنیکوید که چون در کلام محیب غیر مصیب در مقام جواب خلاف از بود فقط  
 بود و بنا با خود است لهذا ما درین شوق حرف خلاف انحرار بود انحرار  
 جدید نامیدم و خلاف ایدم آن یا محبت دیگر معتبر در شتم و انجمن از انحرار  
 البته واقع شده است یا اینکه مراد از احداث مذیب نو آنرا شده که شخصی  
 درین زمانه قواعد اصول ایی خود مقرر کند مطابق آنها تخیر مجازات احکام  
 و استناد آنها از دولت شرعی نمود و یا آنکه در تقریر قواعد و مخیر احکام  
 تبعیت احدی از محبتین سابق ملووز داشته باشد پس انجمنین  
 قدری بازاد است قید مخالفت از محبتین سابقین معنی احداث مذیب  
 بر قبایل مذکور

بقیاس مذایب را بوجه بیست یکان گماشت و که نمود و من ادعای تعلیل الیه  
 آمدیم برین دلیل که نمی مجیب و ضایع جوابی میواید به طلبا قضا علی  
 الفضل هم مخفی نیست که احداث مذایب دیگر بر وجهی که در خلاف مذایب  
 آن اگر بر فعل مجتهد است بلا ریب فعل مقلد و عمل نمودن بر استخراج  
 دیگری فعل مقلد است بلا شبهه فعل مجتهد و انذار معنی مستخرج را بکری  
 از احکام شرعیه قرار دادن عبارت است از قول و اعتقاد اینکه آن مستخرجها  
 دیگر احکام شرعیه اند پس دعوی ابطال فعل مجتهد است بمعنی احداث مذایب  
 و در دلیل بوسه میست آن ابطال فعل مقلد است که عمل نمودن بر استخراج  
 مجتهد پس اینجا قول مدعیان صادر و آمد که از اسمی که در جواب  
 از ایشان گفتی سبحان الله لازم برین نمی آید اگر کسی که با احتیاط  
 ملزوم است و جواز عمل بران لازم اوست پس غرض مجیب است  
 از ابطال لازم است بر احکام ملزوم خواهیم گفت که برین اورا لازم بود که چنین  
 بگفت که جواز عمل بر استخراج دیگر لازم مستحبات است و بر کلام جواز عمل بر

مقلد

تقدیر

که لازم او بود باطل شدن استغرات که ملزوم بود نیز باطل شد پس اینجا  
 عطف این مقدمات و این قدر اخلاق کلام را که ام باعث بود آیا اینجا سن  
 مسلم و نوبت با من غیر معذور نفس این توضیح صحیحیت زیرا که اجتهاد  
 را نفسی تقریبات آن بعد معرفت اجتهاد جواز عمل مطلقا لازم است لیکن  
 لازم مذکور غیر مستغنی است نزد محققین چنانچه خواهد آمد از آن است که و نیز  
 بر عزم فاسد موجب جواز عمل مستغنی است و لیکن لازم اجتهاد هم نیست چنانکه  
 استباه و نظایر نقل خواهد کرد که مقتضی فی التجریه ان الاجماع انعقد علی عدم  
 العمل بمذاهب جماعت المذاهب انصباطا علیهم و اشتها یا و اکثر اتباعا لهم  
 پس اینجا بوجود مذاهب مخالف لکلام و اعتراف کرد و عمل بر آن جایز نباشد  
 پس معلوم شد که جواز عمل نزد او لازم اجتهاد نیست و قول مجتبی مصیبه  
 احکام شرعیه قرار دادن اینها را و این مقام محسوس است زیرا که کلام باید در  
 احکام است و باید عمل بر آن که جایز یا ناجایز است بعد در قرار دادن احکام  
 شرعی اینها را تا لا ینفی و اگر مثل این کلام در اینجا آورده شود پس همچنین

بسیارست چنانکه گفته شود که آنها را واجب دانسته ضروری العمل و اجرام دانسته  
ضروری الاجتناب دانند و در صورت اولی موجب تقاضای در صورت ثانی  
موجب عقاب میسرند و بکذا و چون خطای جواب موجب تقاضای در صورت ثانی  
تخفیف بود از این خواهی شنید از آنکه تا پس جواب واجب است اول  
موافق نیست معنی اصول باید شب که حال سادات مذہب بودید بگویم  
در جواب همه مخالف ثابت را با کسی که آنها موافق مثل احداث حلال مذہب  
از معیت و در مورد سلسله و رفع موانع که بعد از این خواهی شنید  
آنرا که در تقسیم اجتناب که واجب است یعنی نزدیک خوف فوت  
حادثه و واجب معین است و در تقاضای خوف و جانیکه مجتهد محتاج عمل باشد  
و واجب که ایست تر و عدم خوف فوت حادثه و در دست فصل و خوف  
حادثه که اکثریت علماء علیہ السلام محبت را با جو فرمودند که محض بودن  
باید و چون اجتناب مذہب شد پس واجبات اجتناب و سلسله  
آن بطلان مجدد و معرفت حکم شرعی کرد پس هر حکمی که در پس وی مؤید شد



عمل ابرار واجب است موافق اسمه اربعة باشد با مخالفت تقليد و بکري بر  
 عوام است اجماعا كما في كتب الأصول اري مخالفت اجماع جميع مجتهدين مانع  
 اجتهاد است نه مخالفت اسمه اربعة على التحقيق كما سيجي في ذلک و در  
 شرح آن مذکور است ثم قسموه الى الاجتهاد والاجتهاد واجب  
 و من عينا مع السور عن الحكم عند خوف فوت الحاجة بحيث لا  
 يستطيع السائل السؤال عن غيره قبل الفوت و واجب عساق  
 حتى في نية تحت احتياج هو المصلح و واجب كفاية عند عدم الوقت  
 الادائه و ثم مجتهد غيره يتمكن السائل من السؤال عنه فيا شون بركة  
 و اية في عن ذمة الكل بفتوى احدى الى احد من المجتهدين و اكو  
 افتى فلما غطوا لان الظن ولو خطا يوجب العمل و هذا كسب البتة و اكل  
 اجتهاد و دروب كالاجتهاد و قبل الوقوع اى قبل وقوع الحاجة  
 الغير المحصورة الحكم و ال اجتهاد و درام في مقابلة فاعلم هذا ليس اجتهاد  
 حقيقة و لا يصدق الحد عليه ايضا و التعظيم اما لانه اراد به مطلق

بذل الطائفة في استخراج حكمه <sup>أو</sup> كونه كسبب الفرس إلى الفرس الركوب <sup>أو</sup> كونه  
الرسوم على اللوح <sup>أو</sup> كونه على القسطين في البعض مطلقا <sup>أو</sup> كونه في  
في كل ما ذكرنا نفقت <sup>أو</sup> كونه في البعض <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة الوجه <sup>أو</sup> كونه  
مطلقا <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
الحكم فلا بد من العلم أن موصولة في تلخيص الأحكام <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
والأربعة واللام والحكمة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
التي كونه في علم الكلام بحيث <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
الكتاب <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
الذي يتعلق به الأحكام <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
الستة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
يدور عليه أكثر الأحكام <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
أن يعلم <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة  
لم يميز عنده الصحيح <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة <sup>أو</sup> كونه في حالة رتبة

لا يشترط معرفة بنفبه ملازمة اياهم ويعبر معرفة مواقع الاجماع لذلك  
بجانب مخالفا لجماع مع كونه قطعي ان يكون خبر لقوله وشتره اي شتره بعد زلزله  
ان يكون ذا خط وافر من العلم ما قصد به ان العلم علم الاصول فان تدوئيه و  
ان كان حاشا لکن المدون صيغه المفعول السابق لان امره في استخراج <sup>الاصول</sup> ~~الاصول~~ <sup>الاصول</sup>  
يتبين منه ثم لا بد من معرفة الصفت والنحو واللغة لكن بغد ما يتكبر به معاني  
الكتاب سنة لا كونه مثل الاصص والخليل وسيبويه واما العبدالة فشرط قبول  
الفتوى فان العاصق واجب التوقف في اجتهاد بالنص وليس شرط في نفس  
تحقق الاجتهاد وكما لا يخفى حاصل كلام ما بينت ان كسجم جميع الالات <sup>الاصول</sup> ~~الاصول~~ <sup>الاصول</sup>  
اجتهاد وكدرساير انما اعتبار كرده اند چونكه حديث مذنب جريده بعد انما ارجع <sup>الاصول</sup> ~~الاصول~~ <sup>الاصول</sup>  
مذكوره بطور مخالفت مذنب ارجع در خود ما باشد پس بطلان احد الشش <sup>الاصول</sup> ~~الاصول~~ <sup>الاصول</sup>  
بجمله ان از ارجع است بالاسبب مخالفت الباء مخالفت سب بطلان سمي نواز باشد  
مكرر انكه اجماع معتبر در شدة مخالفت ارجع باطل است زیرا ان كتاب سنت مفقود است  
وقياس كافي يستلكن اجماع مذكور خود باطل است كوجب نفوه وادعاء ان كونه منفصل

خواهد آمد آن قدر که او را رسید به تیر باطل است لازم می آید و خوب خواند آن را در محبت

عبدالکرم اریزو پنجمین نیت زیرا که مذکور شد و جواب و جود محبت مطلق در هر

زمانه و اسما و احوال است تا زمانه ظهور ایشان و احوال و در زمانه ابرار و قیامت و در زمانه

جہاں کہ نہ وجود نیست در ہر زمانہ واجب عدم او ثابت بلکہ وجود معلوم

برجوابی و السلام و شہد مسلم یہ بخیر فلو الزمان عن العتبت شرعاً عاصلاً للشیء المہم

لا يجوز له شرعاً ان يارفع الاوشرع انما هو فيما قبل الشرع لان عمره عليه

وَمَا يَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُ إِنْ كَانَ يُدْخِلُ فِي الدِّينِ مَنْ خَرَجَ

[illegible]

عيسى والابن مفضل والابن رظا والابن الحليم بن النعمان بن مفضل

وہاں سے کہیں کہیں ہوتے ہیں اور ان کے ساتھ ساتھ

ابو لایبہ جاشیں میں دیرین علم کا دورہ کی تلبیہ پوری کر اچھم بہ الامن

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وهدى للخلق  
والعلم هو نور الله تعالى والهدى هو الهدى

وَسَلَّمَ إِنَّ الْقَدَمَ لَا يَبْقِضُ الْعِلْمَ الْمُنْفَرِدَ عَنِ الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَبْقِضُ الْعِلْمَ الْعَامَّ

أولهم يبيع علمه كذا الناس رؤسا وجاها فليس العير علم فضلو واضلوا والجاهي  
اضلوا

وينادي على عدم تقاسم العالم في الارض في زمان فيه ما فيه لان غاية ما يلزم  
 منه خلوا الزمان من العالم والنزاع انما وقع خلوه قبل وقوع الشرط  
 لان ائمة فالزم غير المدعى وما هو مدعى غير لازم قتال ثم انه استدعى ما صح  
 به الامام حجة الاسلام قدس سره والرافع لفعاله وقوع في زمانه بالكلية  
 وفيه ما فيه لان وقوع الخلو ممنوع وما ذكره دعوى والامام حجة الاسلام  
 وان كان هو من جملة الاولياء لا يصلح حجة في الاجتهاد وياستثمن من ان  
 من حكم بوجوب الخلو من بعد العدة الفسفي واختتم الاجتهاد  
 عنوا الاجتهاد في المنسب والما الاجتهاد المطلق فقالوا اختتمت  
 الاربعة حتى او جبو التقليد واحد من هؤلاء وعلى الامة ورايهم  
 من هو ساقم لم ياتوا بدليل ولا يوجب الجلالهم وانما هم من الذين حكم الهدى  
 انهم افتوا بغير علم فضلووا وفضلوا ولم يفهموا ان هذا اخبار بالغيب في خمس  
 لا يعلمها الا الله تعالى وشرح تحرير ابن امام مذكورت اعلم ان بعض  
 المتعصبين قالوا اختتم الاجتهاد المطلق على الامة الاربعة ولم يوجد

مجتهد مطلق بعد سم والاحقره وروى المذهب اختتم على العادة الشفعية صاحب  
الكنز ولم يوجد مجتهد في المذهب بعده وذا الغلط ورجع بالغيب فان سئل من  
ابن حاتم بن الاقدرون على ابدان اصلا ثم هو اجاز الخبز وتحكم على قدر

دلیل ۴

السد كما فن ابن يحصل علم ان لا يوجد جلال يوم القيمة احد تفضل الله عليه

ينيله مقام الاجتيا و ما حجب عن مثل هذه التعقبات انتهى منصف

درین کلام غور واجبست که مانع اقبلا را بمراتبه راجع و عامر و جود

تقلبه ظاهر و اعمار راجع بكونه یقین کرد و تسهیل عامر و جود راجع بحسب بجا

در کتب متداوله محققین ما اطلاع ندارد و بجز چند اوراق اول کتب متداوله

و دیگر خواننده و بکتاب غیر متداوله تلیس میکند که بر کس را ان کتب میرسد

تا تلبیس روی ظاهر رود و رتبه این کلام در جرح شهود محیب غیر مصیبت و قبح

عبارات منقوله او که بزعم فاسد خود بدان عبارات جواب و این خود را

کرده خواهد دانست از طریق الخصاله قالوا اولی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا یرال طائفة من الناس طایری علی الحق حتی یاتی امر الله او لا حتی یظلال الدجال

او حق را قتل آخر هذه الامة الدجال و شرح تحرير نكاح و انطام على الحق  
لا يكون الا محبت و المحبة واجب عنه بان غايته ما لم يزد منه عدم وقوع الشئ  
لكن لا يدل على نفى الجواز فان احد الجائزين بهما لا يقع و رواه بلزمت الاشياء  
شتم و ما لم يزد به الى شرح العباد بالمد و الشك في انما وقع اقول على ان  
الدوام لا يخلو عن الضرورة في الواقع ولو عجزت و قد انزل الدين على  
الواقع الذي فلم لم الوجوب قطعاً ولو بالغير وان تأملت من النمايل  
لما وجدت هذه العداوة مخامرة لما تقدم و قالوا انما لا اجتهاد و من ثمة  
في كل عصر ان الكواشف عجم متناهية فلا يكفي تغليب الميت لانه ما بين حكم  
المخادنة التي حدثت بعد و فلو خلا عصر من اجتمعوا على الباطل فهو باطل بالشرع  
الح و انما يخاف برك و يدركه انچه مولانا اسلمی در رساله خود له خطاب بمودة و محبت  
که بر مسلم مدارج تحقیق عروج نماید تلمیذ اش به چند از عیب و رذالت  
اللام سلم سلم بنحو آنکه مکرر می مولانا از اول بابیه اش اغریه و سرگون  
تا بابی چاه و بلبل بدو می خود رفت تفصیل ابن اجمال آنکه بی با فائده و ان  
نادر

و حق را قتل آخر هذه الامة الدجال و شرح تحرير نكاح و انطام على الحق  
لا يكون الا محبت و المحبة واجب عنه بان غايته ما لم يزد منه عدم وقوع الشئ  
لكن لا يدل على نفى الجواز فان احد الجائزين بهما لا يقع و رواه بلزمت الاشياء  
شتم و ما لم يزد به الى شرح العباد بالمد و الشك في انما وقع اقول على ان  
الدوام لا يخلو عن الضرورة في الواقع ولو عجزت و قد انزل الدين على  
الواقع الذي فلم لم الوجوب قطعاً ولو بالغير وان تأملت من النمايل  
لما وجدت هذه العداوة مخامرة لما تقدم و قالوا انما لا اجتهاد و من ثمة  
في كل عصر ان الكواشف عجم متناهية فلا يكفي تغليب الميت لانه ما بين حكم  
المخادنة التي حدثت بعد و فلو خلا عصر من اجتمعوا على الباطل فهو باطل بالشرع

می‌نویس که اجتهاد بعد از ائمه اربعه و تعیین نذیب السبب باجماع است منقطع کثرت  
و غیر ممکن گردید تا آنکه مهدی خلیفه الله بیاید و کسی نبی بر م علی نبی و م  
از آسمان فرود آید و بیاید رسول الله صلی الله علیه و سلم با جهاد مطلق است  
موجود فتوی دهند و امرای او امر و نهی فرمایند تا منتهی تحقق نماید که حجت الله  
در نفس و عقل و دعوی وقوع خلوص نماید خود را بجهت نمودن و ایل تحقیق این  
را مسلم ندانستند چنانکه از شرح دریافت شد و بعضی الناس را دلیل  
اجتهاد مطلق را بائمه اربعه و اجتهاد فی السبب را بعد از سنی اقسام دانستند  
محققین این را هم جمیع البیوت و حکم بر قدرت رب العزیز جل جلاله و اخبار  
البیوت فی خمس لا یصلح من الا الله و موسی از موت و علی تقصیب الله  
که قدرت نذیب خود است با میل مواجرات بر خلاف صلابت کمال  
جابر است فرمودند و فی خفیة کلام مذکور تحقیق معقول است بلکه چون  
متقدمین بر رد قول اختلاف کردند چنانکه گفته شد در بر زمانه ظاهر و آشکار  
ساعتی وجود محبت مطلق واجب و ضروری است و خلوص از آن حال متعالین



خاتمه عدم و وجوب و جواز خلوصی امکان خاص قایل شد پس باجماع  
 مرکب قول بر وجوب خلوص استحاله وجود محبت مطلق و عدم امکان  
 بعد از اجماع بر چنانکه مولانا گفتند که قول ثالث است باطل خواهد بود خواه اجماع  
 مذکور قبل قول ثالث باشد خواه بعد از آنکه خاتمه و غیر هم اتفاق  
 اجماع دارند بر جواز امکان اجتهاد مطلق بعد از اجماع و خاتمه مع امکان  
 واجب بشمارند مگر اشخاص معدود که تأیید با ختام اجتهاد مطلق بانه  
 اربعه و ختام اجتهاد فی الدنیا بعد از آنکه بتوانند لیکن قول این است که دلیل  
 و لا یجوز به است و مزاحم اجماع با و جمیع بالغیب معجزه مولانا بین قوا<sup>لی</sup> خارج  
 را اختیار کرده و بالعکس دعوی اجماع است بر این قول مزلف عنوان و از  
 یکس نقل اجماع نکرد و سوائی اشخاص معدود و حمایت محمدیه را از<sup>است</sup>  
 مرحوم خارج کرده و ادعای علم بالغیب نمود و غلظت الهی کرده که  
 حق تعالی بر کرم ما مهدی خلیفه الله و حضرت عیسی بن مریم علی نبیاد<sup>ام</sup>  
 محبت مطلق پیدا خواهد کرد و نفوذ ما بدین شرف و انفساد من سبب اعمالنا

محقق نمائند که امکان ذاتی ملکات را ضروری شریعت و محال و متخلف  
منبت آن ممکن عند الوجود واجب بالغير و عند عدم متنع بالغير می شود  
بند واجب بالذات واجب بالغير و متنع بالذات و متنع بالغير می تواند ممکن  
بالذات و ممکن بالغير می شوند و سر درین است که امکان متساوی نسبت  
بوجود و عدم بخلاف وجوب و امتناع که اینها را خصوصیت وجود و عدم و نیز  
هر سه مواد چون مطلق مذکور شوند ذاتی مراد میشوند که این فی موضع پس  
ممکن را غیر ممکن شدن ممکن نیست و مولانا فرمود که (جهاد اجداد را به غیر  
ممکن گردید تا ظهور حضرت امام هدی علیه السلام یعنی در آنوقت باز ممکن خواهد  
بود ارفع فرما کرد و به عازین لازم آمد که امکان بالغير می باشد چنانکه در حق  
و امتناع قالوا فی نقلی الامکان بالغير لو کان الامکان بالغير نرم توارد العلل  
المستقلة علی شئ واحد بالذات و بالغير که فی کتب الامور العامة و التفصیل  
موضع پس محقولیت مولانا هم در یافت شد و نیز گفته که حضرت عیسی

غرض از مبتدیان مطلق فتوی دهند و ملک العلماء و ائمه را در سام میفرمایند  
 که با علم حق فتوی خواهند نمود و این تحقیق است پس معلوم شد که مذکور  
 مولانا را مخالف تحقیق باشد اینست نمونه از فتوای و اندکی از <sup>سبکی</sup>  
 آن توفیق الهی است که گفت بعد از اجماع ازین رساله دعوت کناری مولانا  
 هم قرار دادی خواهد شد بعد ازین باید دانست که مذمت را درین <sup>جای</sup>  
 متن و شرح تا ملایم است که از متن و شرح قوه مذمت حاصل و درایت  
 میشود و اگر کسی گوید که مطلب محلیست که هرگاه عدم مخالفت اجماع  
 در جتاد شده است و اجماع بر آن منعقد شده است که مخالفت آنرا  
 کفر است که بعد از آن در بعد از اطل است چنانکه محیی از محصول و شایه و تحریر  
 نقل کرده پس احداث مذمت مخالف آنرا بعد از اطل خواهد بود میگویم که جواب  
 از پرسش است که نه که سزا آورده محیب در موضع هر یک خواهد آمد اما آنکه  
 اینجا ذکر میکنم اینست که اول اجماع مذکور مسلم نیست زیرا که اجماع بر خلاف

آن یعنی در حوزة مخالفت همه از پیش و موافقت با یکدیگر از جهت این در یک عقیده  
است هر چه در شرح آن مذکور است از جهت تشاع من غیر فقهی احد مخالفه  
المجتب الا حق است بعضی من اهل الاجتهاد فیکون هذا اجماعا فیکفی منع من  
احداث قول مخالف لام قلت انما یصح مخالفه الا حق الی بقی عند اکثر  
بسیق قایل بقول بقول الا حق و ان لم یشتد مع القائل انتهى قوله عند اکثر  
یعنی نزد بعضی سابق قائل هم شد و نیست و اما بعد نسبیم میگویم که اینچنین اجماع  
ساقض اجتهاد است اجماع قاطع است نه مطلق اجماع چنانکه از سابق قائل  
کردیم یعنی قوله و بعد معرفتة هو اضع الاجماع لهذا یجسد مخالفه مع کونه بیا  
پس مجعین این اجماع یا تعدا رعبه باشد فقط و یا دیگران شق او را باطل است  
زیرا که در هر قسم اجماع یعنی وجدانی و کتب اتفاقا و عصر مجعین با خود است  
وزمانه امام شافعی و امام احمد حنبل رح غیر زائده امام اعظم و امام مالک رح  
بود الا جماع اصطلاحا اتفاق المجتهدین من هذه الامة فی عصر علی ام  
شرعی بکذا فی السلم و در تعریف اجماع مرکبین گفته مسئله اذا

اختلف ولم يحدوا في المعنى قولين قولين في مسائل الجواهر  
 ثالثا عند اكثر من جهة بعض الخصية بالصحة ليس هو و قسم اجماع  
 اتحادهم محققين معتبرين و سبق ثانی فیما یبطل نیز که اول اجماع بمعنی  
 اتفاق جمیع متحقق نیست و ثانیاً بقوله سلیم ازین دیگران که مجعین هستند  
 سند شرعی این اجماع که اجتهاد مخالف علیه کو موافق بر دیگران باشد  
 باطل است می طلیم هیچ سند شرعی نخواهد بود و از زیرا که همه مجتهدین در اصل  
 احتیاط و تمسک بر مناسبات و الاقدام اند و اجماع بر سند شرعی متحقق نیست  
 علی التمام و رسالت است مسئله لا اجماع الا من مستند شرعی علی التمام  
 خلافاً للبعض حاصل تحریر یا آنکه اجماع اصطلاحی هر دو قسم که جهة  
 قطعی شرعی است بر یطبلان مخالفت است و اربعه ثابت نیست و آنچه در  
 کلام بعضی آمده بمعنی اتفاق یک فریق است فقط بر یطبلان مخالفت  
 است و اربعه باز قول این فریق ما اول است یا مردود و آنچه که می آید است  
 قال العلامة این محراب فنی قدس سره و فی التحفة فروع فی التقلید بلفظ

اليما مع كثرة الخلاف فيها واصل المعتمد من ذلك انه يجوز تقليد  
 من كل الاربعه وكذلك من عدمهم ممن حفظ مذهبه في تلك السله  
 وذلك حتى عرفت شروط سائر مقبباته والاجماع الذي نقله غير  
 واحد على منع تقليد الصحابة بحمل على ما تقدم شرط من ذلك وعليه  
 يحمل قول السبكي ما خالف الاربعه كالحال في الاجماع وقال قبل ذلك ولا يجوز  
 اجماعا تقليد غير الائمة الاربعه في قضايا ولا افتاء بخلاف غيرهما وانما  
 حق عمل الالاب المشهور تقليده غير الاربعه ممن يجوز تقليدهم  
 كالاشعيه وبعض الظاهرية انتهى كلام سبكي وابن حجره والاشعيه  
 برتبة عمل يستخرجون وكبرى كونه حافه ميراثا مجتهدات ائمه الاربعه  
 هتد جانبداريت وتقليد غيرهم اربعة روايت وتيد فالفت اربعة مذكور  
 ثبت ليكن اكر مستخرج غير اربعة موافق مستخرج اربعة باسدرين مشهور  
 على بر قول غير اربعة باعدم بعينه على بر قول اربعة ت والفرع غير غيره  
 بدله تقليد غير الالاب جائز مطلقا موافق اربعة مشايخه فانهم افاق

في تقليد غير اربعة ائمه اربعة باعدم في اوقات ائمه اربعة باعدم

تا وقتیکه مخالفت اجماع به محبت نبی سابق نباشد یا اکثر نیز فی السلم لا یخفی  
مستحق الحکم و لا اجتهدا و لای ذلیم یخالف قطعا و هو الکتاب و السنة  
 المتواترة و المشهورة و الاجماع و فی الهدایم المراد اجماع اکثر من العشرة  
 الاول شرح مسلم و نیز در باب است مخالفت بعض مغربیت و رفع  
 القدریت مراد از بعض واحد یا اثنين است نه ما دون النصف و ما  
 دون الكل پس از وجهی بر رسم که این مرد عالم بتحریر و مانند اینها را  
 که عمل بر سنن و احادیث دیگری که مخالف صریحه یا مجتهدات است نه از وجهی  
 باشد بعد از این جایز و مستند از علماء اسلام میدانند یا معا و الله  
 از ائمة الکفر و نیز خارج و متفرق و نشأ از جماعه پذیرد یا این و  
 نیز در کلام مذکور تصریح است با که در قضا و افتا نقایده غیر از وجهی  
 و طایز نیست بالاجماع و محیب غیر مصیب و قضا و افتا تقلید این  
 ابی لیلی که مخالف صریح با ائمة اربعه است درین مسئله در تکلیف نبود  
 میکند پس حسب زعم و فقیه خود که مخالف ائمة اربعه را در عمل محمول میداند

وقد قال ابن عباس عليه السلام حكايته عن سعد بن أبي وقاص  
فمن ركب ناقة من نواحي اختلاف هذه الأمة فقد شئت ودر نه مخالف برجه  
موافق ویکری از عهد بن را محل و عهد میباش و نیز سبب است  
مرحومه را منحصر در آنچه اعتقاد کرده خلیفه از محصول عنقریب نقل خواهد  
کرد و مخالفت این را مخالفت جمیع میدانند بلا تاویل مورد و عهد نای  
احادیث که در آخر این جواب نقل کرده است گردید عاذا بالله تعالی  
خصوصاً چون کتابخانه اولیاد الله را که در نامه دین محمدی و نصرت  
ان و در اعلا کلمة الله دافع شرک و بدعت جان بازی ناکردند و مصداق  
کرمه فتم من قضی نجبه و منهم من یتنظر الیکما گردید بدست کفر و  
ارتداد بفر معذورین رساله خود کرد پس قول عارف کامل صادق آمد  
چون خدا خواهد که پیره کس درو میلس اندر طعنه یا کان برد نمود  
بالله من شرو انفسنا و من سیات اعمالنا و رحمة المتحلی مذکور است و لعلم  
ان اختلاف هذه الامة رحمة کاورد فی الحدیث و لذا قال انتمنا و غیرهم



انه يجوز تقليد من شاء من المجتهدين وقال في السور الاخرى في كتاب القضاء يجوز  
 تقليد من شاء من المجتهدين وفي التحفة شرح المنهاج نقل القرافي <sup>اجام</sup>  
 على تحبير المقلد بين قول امامه اى على جهة البدل لا الجمع اذ المظهر  
 ترجيح احدهما وكذا اراء اجماع امت من جهة كيف ومقتضى منها  
 كما قاله السبكي منع ذلك في القضاء والاختيار وروى العمل لنفسه  
 وجه يجمع بين قول لما روى يجوز عندنا واستقره القرافي  
 كما يجوز من ادما جهته اى تسلم وجهتين الى يصل الى  
 لهما شاء اجماعا وقول الامام يستحق انكافا في حكمين متفاوتين  
 كايجاب ونجزم بخلاف نحو خصال الكفاية واجرى السبكي ذلك  
 وتبعوه في العمل بخلاف المذهب الاربعه اى ما علمت  
 لمن يجوز تقليده وجمع شروحه عنده وحمل على ذلك قول ابن  
 الصلاح لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة اى في قضاء او فتا  
 وحمل ذلك وغيره من صور التقليد ما لم يتسع الرخص حيث

تخلی رفته التعلیل عن عشقه واللائحه بدلیل فیل فسق و هو وجه  
کذا فی عقد الحید ازین کلام چندوای معلوم شد که اگر اجماع باشد  
یک معنی است هم بی آید و این در حقیقه در معنی لغوی استعمال است که معنی اتفاق  
یک جامع است نه معنی اجماع اصطلاحی که اتفاق جمیع محققین یک  
است و عنقریب است که از شرح مسلم نصیر به معنی خواری باوین  
دوم اگر عمل بخلاف مواجب اربعه هم مجوز است نه قضا و اقتضا  
اگر قول ابن صلاح که تعلیل بخیر اعدا ربه جایز ندارد و محال است بخیر  
جواز قصد و اقتضا بخلاف مواجب اربعه نه عمل که نزد وی نیز بخلاف مواجب  
اربعه جایز باشد چهارم اگر عدم جواز عمل برخلاف مواجب اربعه  
جایز است که قبیح و محرم باشد که نه جایز است فقیر میگوید که عدم  
قصد و اقتضا بخلاف اربعه نیز محرم علیه نیست باجماع اصطلاحی کلام  
و مانی اختیار و در مقابل خود بلکه معنی اتفاق یک معنی است در متناهی  
حقیقه چنانچه قوی تخلیف شهود میدهد و در قضا و اقتضا



بتضعیف فتویٰ مذکورہ کہ وہ اپنے از اشباہ سابق نقل کرے ایست امر  
 السلطان انما یفقد اذا وافق الشرع والافلاک اشباہ من العاشر الحاشی  
 وقرآن شتی ظلم امر قضایہ بتخلیف الشہود وحب علی العلماء ان نصیر  
 وایقوال بتخلیف قضایا کمال امر یزیم معہ سخطک و سخط الناس  
 تا انتہی انما یدر امر اربعہ مذکور است کہ تخلیف شہود را جایز نمیدارند  
 بالاتفاق و رسم مذکور است شمال الامام اجمعوا المحققون علی منع العوام من  
 تقلید اعیان العظام رضوان اللہ علیہم فان اقولہم قد تخلیف فی مرجع  
 اقلہم الی کافی السنۃ ولا یقدر العوام علیہ بل یجب علیہم تقلید المجتہدین  
 علی سبیل ای تعقروا و یورای اور و ابوابا کل مسئلہ علی قیود  
 مسئلہ کل باب و تقو اکل مسئلہ عن غیر او جموعا بینہما یجلیح و فرقوا  
 بفارق و عللوا ای اور و اکل مسئلہ علیہ و فصلوا تفصیلا یعنی یجب علی  
 العوام تقلید من تصدی لعلہ الحق الا اعیان الصوابۃ المجملین اقول  
 و علیہ ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر الا عمۃ الاربعۃ الامام العظام

امام الاسمية اما سائر حيفته الكوفي والامام مالك والامام الشافعي والامام  
 احمد بن حنبل وجماعهم فاما حسن الجزاء لان ذلك المذكور لم يدرك في عصرهم وفيه  
 ما فيه في الحاشية قال للعراق الحق الاجماع على من كسب ما له ان يقبله  
 من ثامن العلماء من غير حرج وراجع الصحابة على ان من استفتى ابا بابر  
 وعمر بن الخطابين فله ان يستفتي ابا هريرة ومعاذ بن جبل وغيرهما  
 ويجعل يقولهم من غير تكبير ومن ادعى برفع يدين الاجاميين عليه  
 البيان انتهى فقد نزل به يدين الاجاميين قول الامام وتوجه  
 المحققون لا يفهم منه الاجماع الذي هو الوجه حتى يقال يلزم تعارض  
 الاجماعين بل الذي يكون محتملا عند واحد يكون الجاعة مستفص  
 عليه يقال اجمع المحققون على كذا ثم في كلامه خلل آخر وهو ان  
 التبريد لا يدخله في التظليل وكذا التفصيل فان المتكلم ان  
 فهم مرار العوالي عمل والاسال عن مجتهد آخر فافهم ويطال بهذا قول  
 ابن الصلاح ايضا ثم في خلل آخر اذا المجتهدون الآخرون ايضا يؤول

جهدهم مثل نبال الائمة الاربعة وانكار هذا ما یقرب و سوادب الی حق  
انه انما منع من منع تقلید غیرهم لانه لم یمن رواية مذهبه مخطوطة  
حق لو وجد رواية صحیحة مجتهد آخر يجوز العمل بها الا ترى ان التمسك  
اقتوا بتجلیف الشهود لقامه له موقع التمسك علی مذهب ابن ابی لیل فافهم  
از متن و شرح چند نواید مفهوم شد یکی آنکه عراقی رجاء یکدیگر است نقل کرد  
بر نیکه شخصی چون اسلام آورد او را میرسد که هر مجتهدی که خواهد تقلید کند  
یعنی از ائمه اربعه باب را بجز از اینها خوانی بسته باینکه او را بجهاد یا مخالف  
دوم آنکه شخصی که استفتا از شخصین کرد با وجود این طلب فتوی او را میرسد  
که طلب فتوی از صحابه و ائمه را به مثل این میرسد و معانی بی چیل و غیره را عمل بقول اینها  
نماید با وجودیکه شخصین افضل از دیگران اند و در شان ایشان واقع که اقتدا  
من بعد از ابی البرکع و این حکم ثابت است باجماع جمیع صحابه و ازین معلوم شد  
که مستفتیان ائمه را بعد از استفتا از دیگر مجتهدان و عمل بقول دیگران  
بطریق اولی جایز خواهد بود نسوّم آنکه قول امام و قول ابن صلاح باطل است و خلاف

اجماع پس مان و شارح قول این صلاح را بطور بعضی بر محل صحیح حمل نکردند  
 بلکه مراد و ما مقبول است پس کسیکه تابع یا موافق این صلاح است و این قول  
 قول او نیز با مقبول باشد و مان و شارح چهارم آنکه لفظ اجماع گاهی بمعنی اجماع  
 شرعی که مجتهد مستعمل میشود بلکه در جماعتی اتفاق آن  
 یک جماع استغالی می یابد و شرح عقاید بعد قول تا این اجماع مذکور است  
 الاجماع به معنی الاتفاق لا بالمعنی المصطلح و بهو اتفاق جمیع اهل  
 الخلق و الحق من الامته فی کل عصر علی حکم من احکام الدین فان  
 الذکورات لیست کذلک و لذلک نسبت الی ثانیة مخصوصه است  
 پس کسیکه بر مختار قلب در آنکه از جموع دعوی اجماع کرده مراد او  
 اجماع بمعنی اتفاق جماعه مخصوصه به اجماع علیه حجت است مراد او است و اگر  
 قول او غلط خواهد شد <sup>بجمله</sup> ~~بجمله~~ <sup>بجمله</sup> ~~بجمله~~ و تفصیل و غیر ما را که اتمام  
 کرده در تقلید و عمل نیست پس مقلد اگر مراد صحابی یا مراد مجتهد دیگر  
 فقیه عمل بدان خواهد کرد و اگر نه از مجتهد دیگر خواهد پرسید <sup>چشم</sup> ~~چشم~~ <sup>چشم</sup> ~~چشم~~

همه محبت بن ائمه اربعه باشند يا غير اينها در منزل چهارم در تحصیل حکم شرعی دور  
معمود بودن خطا را بن بلکه شائب بودن متساوی الاقدام اند پس در تقلید  
بودن بصیغه اسم مفعول نیز متساوی باشند و فرقی اربعه از دیگران با آنکه  
منازب اربعه شایع و بین و مفصل اند و ولایت آنها مضبوط بخلاف  
دیگران عاصی است مناصب هر چهار تقلید را بن نمی نمایند زیرا که در  
دیار هند منسوب امام مالک و امام احمد رحم الله تعالی نیز مثل مردم منسوب بای  
سنت پس بر تقلید مذکور لازم می آید که تقلید یونیم دو امام ائمه اربعه جایز باشد  
و حال آنکه حاضر تقلید در اربعه حصر کرده اند و داشتن و نیز بعضی ماکن مذنب  
امام احمد انقدر شایع است که مذاهب ثلثه اول شایع نیست پس می آید  
که تقلید ائمه ثلثه اول جایز باشد خلاصه کلام آنکه تقلید را در اربعه یا غیر  
اینها حصر نباید کرد بلکه همچنین باید گفت که عامی را بر سبب که بهر محبتند  
که حریه تقلید کند مگر شرط تقلید فهم مراد محبت است زیرا که تقلید لغوی  
عمل بقول دیگران فهم مراد ممکن نیست آری در بار اسلام تقلید امر اربعه



بسیار واقع است و در این بعد تقلید امام عظیم و امام شافعی هم نسبت  
 به دوایق بسیار است و درین هر دو تقلید اول نسبت ثانی کثیر لیکن وقوع  
 امر دیگر است و جواز دیگر کلام و جواز است نه در وقوع غایب در مسلم  
 شرح وی است لایرجع المقلد عما عمل به من حکم خبری اتفاقا کذا فی المختصر  
 و التمهید الشیخ و ان فیها موافقا للمختصر و تنزلا علی رائه لکن کلامه فی فتح القدر  
 مشعر بالخلاف و قبل الاتفاق بل هو مختلف خیه فی الحاشیه قال الزرکشی  
 الاتفاق ذکره الامدی و ابن الحایم و لیس کاتالاه فی کلام غیر امامیه  
 الخلاف بعد العمل قول و یول علیه التلبث فی المذهب فی الالتزام  
 رای مجتهد فان وجوده ای الالتزام لیس اولی من عدمه و لا سعی  
 للاتفاق عند عدمه و الاختلاف عند وجوده تدبرتم الله سبحانه و تعالی  
 ان عمل خبری قبله فلا یرجع المقلد عما عمل به من حکم خبری اتفاقا کذا فی  
 المختصر و التمهید الشیخ و ان فیها موافقا للمختصر و تنزلا علی رائه  
 لکن کلامه فی فتح القدر مشعر بالخلاف و قبل الاتفاق بل هو  
 مختلف

مختلف فيه في الحاشية قال الزركشي الاتفاق ذكره آدمي وابن الحاشية  
وليس كما قالاه وفق كلام غيره ما جاز ان الخلاف بعد العمل اقوال ويدل عليه التثنية  
في الداء في الالتزام رأي مجتهد فان وجوده اي الالتزام ليس كولي  
من عدمه ولا معنى حينئذ للاتفاق عند عدمه ولا خلاف عند وجوده ثم  
ثم ان شبه الى الصواب ان محل التحري عليه فلا يرجع عنه باوامر كذا  
اي على التحري فانه نوع من الترجيح وشرک المرجح فلو لم يحق  
وهل يقدح فيه اي غير من قلده في غيره اي غير ما قلده في المتخالف فيه فله  
نعم يقدح ان شاء الله اعلم من استفتاكم مرة اماما واحدا ومرة اخر اماما  
غيره بلا تمييز احد فصلا رجاءا وتواتر بلا حيث لا فالح للمساواة ولو  
الالتزام من بابا معينا الى عهد من عند نفسه على هذا المذهب كذا في  
الاخر العلوية او غيره من غير ان يكون هذا الالتزام بمعرفته دليل كل  
مسألة وظنه رجاءا على دليل الداء في الاخر العلوية مفصلا بل انما يكون  
العهد من نفسه لظن الفصل فيه اجمالا وليس بآخر فصل نظرية الاستمرار

عليه ام لا فقل نعم يجب الاستمرار ويجرم الانتقال من مذهب الى  
 آخر حتى ينفذ بعض المتأخرين المتكلمين وقالوا المنقول اذ اصار  
 شافعيًا يفتقد وهذا الشرح من عند أنفسهم لان الالتزام لا يجوز  
 عن اعتقاد غلبة الحقيقة فيه فلا يترك فلما لا يترك <sup>فان</sup> <sup>الخاص</sup>  
 قد يترجم المتساويين امر النفع في المال و دفع المخرج من نفسه  
 سلم لهذا الاعتقاد لم يتشاور من دليل شرعي بل هو موهوم من  
 حاشية العقيدة لا يجب الاستمرار على هو سفاقيم ونشبت قبل  
 لا يجب الاستمرار <sup>ويصح</sup> الانتقال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان  
 ويعتقده لكن ينبغي ان لا يكون الانتقال للتبليغ فان التبليغ لم  
 قطعاً في المذهب كان او غيره اذ لا واجب للمذاهب الا واجب الله تعالى واحكم له  
 بوجوب كل احد ان يتخذ <sup>بما</sup> <sup>يجوز</sup> <sup>من</sup> <sup>الامة</sup> <sup>فما</sup> <sup>يجاز</sup> <sup>بشرع</sup> <sup>محمدي</sup>  
 ولك ان تستدل عليه بان اختلاف العلماء رحمة بالناس وترفيه في  
 حق الملوك فلو اُلزم العمل بمذهب كان هذا نقمة وشدة وقيل من التزم

لكن لم يلتزم فلا يرجع عما قلناه في غيره بقوله من يشاء وعليه السبل  
من ان الفقيه في التحريم هو الغالب على الظن لعدم ما توجبه على الامة  
ليس للاتباع لمذهب واحد موجب شرعي وهذا انما يدل على انه لا دعوى بكونه  
بقوله من شارف البيان قطعي اذ ما لم يرجح الشرع باطل لان التشريع بالاراي  
حرام واما ان لا يرجع عما قلناه فيه فلم يلزم منه قطعا فلا ينطبق الدليل على الدعوى  
قائل ويخرج منها ايضا اذ ان لا يرجح الاستمرار على مذهب جواز اذ لم يخلو الدليل  
قال في فتح القدر لعل الماخين للاعتقال انما استعملوا السبل لا يتبع احد خص  
المذهب وقال هو رحمه الله ولا يمنع منه مانع شرعي اذ لان ان السبل  
الاخف عليه اذ كان له اليه سبيل بان لم يظهر من الشرع المنع والتعظيم  
وما ان لم يكن عمل فيه باجبر هذا مبني على منع الاعتقال عما عداه ولو مرة  
وكان عليه وعلى الله والاسماه الصلوة والسلام يجب اخفف عليهم انتهى  
ذا كان لا بد ان لا يكون اتباع الرخص للتبلي كعمل حنفى بالشرط على  
ما في الشافعي قصد الى الله وكشافي مشرب بالتبلي والتبلي به و

لعل هذا حرام بالاجماع لان التلويح حرام بالنصوص القاطعة فافهم وان  
 عبادة انه لا يبعد للمعاصي تشجيع الرخص اجماعا فقد وجد مانع شرعي عن  
 اتباع رخص المذهب فاجيب بالمنع ان يمنع هذا الاجماع اذ في  
 مستح الرخص عن الامام احمد روايتان هذا اجماع ونقل روايت  
 التفسيرين انما هو فيما اذا قصد التلويح فقط لا غيرا او روايته  
 يلزم على تقدير جواز الاخذ بكل مذهب احتمال التوقع في خلاف الجمع  
 عليه اذ ربما يكون المجموع الذي عمل به ما لم يقبل به احد فيكون باطلا  
 اجماعا كمن تزوج بلا صدق لا يتابع بقول الامامين الصحيحين و  
 ان دفع به ولا شهود اتباع القول للامام مالك والاول على قول  
 اما منا الى حنفية فهذا النكاح بطم النقا اما عندنا فلا تتفاد الشهود  
 واما عند غيرنا فلا تتفاد الولي والصدوق فاقول من دفع لعدم كمال  
 المسئلة وقد مر ان الاجماع على القول الثالث انما يكون اذا اتحدت  
 المسئلة حقيقة او كما قد مر ولا يلزم لزوم افتاء مفتي بعينه و

ان احتمال الوقوع فیما ذکر شد و الله اعلم بحقیقه الحال حاصل مسئله اینست  
که مقتدی در یک حکم جزئی مثلاً در نقض وضو بخروج دم سایل بر قول امام  
اعظم رحمه الله عمل کرده پس عدم نقض وضو بخروج دم بر قول امام شافعی  
به عمل نتوان کرد یعنی در عمل رجوع از آن حایز است و این عدم رجوع مرد  
آندی و این واجب و صاحب تحریر در تقریر اتفاق و اجماع است لیکن تحقیق <sup>ان</sup>  
است که اختلافی است نزد بعضی رجوع بعد عمل هم رواست و در تقیید  
نیز راست عار خلافت یافته میشود و بعضی میگویند که این عمل اگر تخری و ترجیح  
قلبی است پس تا وقت بقا و این تخری رجوع جایز نیست و اگر تخری نبوده  
سیا تخری زایل شده رجوع صحیح است بعد عمل و اما حکم جزئی دیگر که در آن  
بر قول امام اعظم رحمه الله عمل نکرده چنانچه نیت صوم رمضان پس مختار  
است که درین حکم جزئی تقلید غیر امام اعظم رحمه الله رواست بهر کس که خواهد  
از ائمه را بخواهد یا غیر آنها تقلید بکند مثلاً تقلید امام شافعی رحمه الله بکند و نیت  
میسی از طلوع جمع صادق واجب نیست بکند بخلاف رای امام اعظم رحمه الله که

در زمانه صحابه و تابعین مقلدین گاه از یک مجتهد پرسیده عمل میکرد و بار  
 از مجتهد دیگر در عاونه و یکدیگر یافته عمل می نمود و کسی بر انکار نمیکرد و این طایفه  
 شد به و از اثر ثابت گشته است و اگر مقلد التزام یک مذهب نمود  
 و گفت مثلاً که مذهب حنفی لازم گرفتیم پس این مقلد را استمرار برین  
 مذهب لازم است یا نه بعضی میگویند که استمرار لازم است و انتقال ازین  
 مذهب حرام است تا آنکه بعضی تاخرین متکلفین گفته اند که اگر حنفی شافعی  
 که در نماز میر باید کرد و بعضی میگویند که استمرار با وجود التزام هم لازم نیست  
 و او را میرسد که مذهب حنفی گذاشته مذهب دیگر اختیار کند خواه مذاهب  
 ازین ارجح باشد خواه غیر اینها همین حق است و صواب لیکن واجب  
 است که انتقال از مذهب بی بدیهی دیگر بقصد تلوی نباشد که آن در جمیع  
 مذاهب حرام است زیرا که هیچ واجبیتی مگر با یک جلد فاعل و غیر او حاکمی  
 نیست و او فاعل مذهب مجتهد معین واجب ساخته پس اگر این طایفه شرع  
 جدید است از طرف خود و آن حرام است و نیز بنص تأیید شده که بقدراف

اعطاء مدینه و در زینب ل حق الطلاق پس اصل مدینه متعلق به مدینه  
و در زینب متعلق به مدینه و در زینب متعلق به مدینه  
حین واجب نشد بطلان فرض جمیع مذاهب خارج از مدینه و مدینه  
الکتاب هیچ مانع شرعی از اتباع فرض مذاهب ثابت نیست زیرا که  
مکان طبرستان که سهل اختیار کند اگر مانع شرعی نباشد که آن  
فحرم است و این در اینجا معقود است و الحزب علی علیه السلام  
حقیقت و سهل است را دوست میداشتند و آنچه از این عبد البروری  
است که عامی را تتبع فرض منوع است اجماعا و غیره این منوع است زیرا  
که در فتنه شیخ رضا الزمام احمدی دو روایت است و در یکی نفی  
فسق است پس اجماع ثابت نشد و روایتی فسق نیز در صورت  
فقدان است پس در صورت عدم قصد تبلی روایتی در فسق الزام  
آورده ثابت نشد فکلف الاجماع در عقد الحبی ففلا عن الانوار مذکور  
است و اما خارجین کل مذهب الامون قال ابو اسحاق فلیفسق



قال این ایوهیم لایحه فی بعض الشیخ و انتی لیس فی بیان وایح  
 مشکف کردید که عمل نمودن بر مستحبات مجتهدان مکرمه لایحه را  
 که مخالفه شرعی مایه فقط داشته باشد جایز و درست باجماع  
 مجتهدین اسلام و انجوائی نص اختلاف العلماء رحمة و قول مجیب  
 خلاف اجماع و موجب خروج از جماعه و تفرق و شد و از آن و  
 موجب و غیر در حق قائل غرر کما سجدی مقصد آنست که کما  
 عبارة تخریر و شرح ان مشتمل بر این بود نقل بر دو صورت اما در  
 صریح موبدا کرد و در هر مصدری مجیب کس مطلع شده از این اجتناب و  
 قال مسئله لایرجع مما فکد فیہ ای عمل به اتفاقا و اول یکدیگر و غیره فی غیر المآثر  
 نعم المقطع بانهم كانوا يستفتون من قواعد غیره و غیره من بین  
 معینا و احدا فلما التزم منہا بما معینا لای حیفه لک افی نقیل بلزیم  
 و قیل لمن لم یلتزم ان عمل بحکم تقلید لایرجع و فی غیره از تقلید و غیره  
 و هو الغالب علی الظن لعدم ما یوجب شرعا و تخرج علیه جواز اتباعه خص

الذهب ولا يمنع مانع شرعي اذ لعل ان يسلك الى طريق ثلث  
اذا كان له اليه سبيل بان لم يكن عمل متأخر وكان عليه سداد يجب بحق  
عليه وقيد متاخرين بان لا يترتب عليه ما ينحو عنه من قلل في  
في عدم الدلك والعلل كما في عدم نقص المس بلا شهوة وعلى الكائن  
الوضوء بذلك صحت والا بطلت عنه بما اقول لا يرجع القدر ما قل  
فيه اى عمل به اتفاقا تباع المصنف في دعوى الاتفاق ابن الحاجب وغيره  
وإن يقلد غير من قلده في سلكه في غير ما قلده في خلف فيه المتأخر  
فهم يجوز لمصطلح القطع بانهم كانوا يستفتون مرق مجتهد واحد  
وسر اخرى مجتهد اخر غير ملتزمين بمجتهد معين واحد للمل  
بفتواه ولم يرجع من احد تكبر على المستفتين فثبت الاجماع وبها  
كله اذ الم لا يترزم منها فلو التزم منها معين لذهب الامام الى حقيقته  
او الامام الشافعي بان يعزم ويقول التزم من ذهب الامام الى حقيقته  
او الامام الشافعي فقبل يلزم بالالتزام وقيل التزم لغوا التزام

احسان الكفر في العينين بالا طعام مثلاً او التزعم ان اصل في هذا المسجد  
 وقيل المتزعم مثل من لم يلتزم ان عمل حكيم تعلية لا يرجع عنه وفي غير ما  
 عمل به له تعلية غير ايضا قال المصنف وهو العايب على الظن  
 لا تتعلموا ما يوجب اتباع مذهب واحد شرعا وكل عمل حكم لم يوجبه دليل شرعي  
 يجب امتنانه يخرج على ما ذكره جواز اتباعه رخص المذاهب فهو المتزعم  
 اتباع مذهب لا يجوز وعنه من لا يلتزم يجوز قال المصنف ولا يمنع عنه  
 مانع شرعي اذ يجوز الانشا شرعا ان يكسب كل من طريقه مثلاً لو  
 كان له الى سبيل ان لم يكن عمل بقول آخر فيه وكان يقول الله على الله  
 عليه وسلم يجب ما خفف على الامة ففى العمل بالرخصة تخفيف فهو حلال  
 ما يجب على الله عليه وسلم فلا يمنع منه اطلاقاً وقيد ببعض ممن تاخر جواز  
 الاخذ برخص المذاهب اذا لم يترتب عليه ما يمينه كل من حجب القوانين  
 فمن قلد الامام الشافعي في عدم وجوب الدلك في اعضاء الوضوء  
 الامام مالكاً في عدم نقض الممس بلا شهوة الوضوء وعلى وجه المسألة

ان كان وضوءه بذلك صحت الصلوة عند الملك ولا بطلت عنهما  
اعلم ان الله تعالى كلف الانسان بما فيه مصلحتهم في الآخرة والديار  
فحكم بالحكام واعتبر اجتبا والمجتهدين فواجب العمل بما اوصى اجتهاداً  
عليهم وواجب على من لم يكن رتبة الاجتهاد والاختصاص ان يذهبوا الى اجتهاد  
المجتهد خبيرهم بان يأخذوا بما شأوا من هذه الكلمة رحمة من الله تعالى  
وقال الامام رسول الله عليه السلام اختلاف العلماء رحمة فالرحمة  
انما يكون بالتوسعة باني حكم متاخر عمل بهذا كما ثبت بدليل قاطع  
من الاجماع فالله كف خيراً والله تعالى بين الاخذ بكل قول فمن ادعى حجة  
الاقتداء لمجتهد خاص فقد ابطال رحمة الله وابطل تحريم الشاي فهو باطل  
والتمزام مذنب بان يعمل بنية التزام ابطال تخيير ما خيرا منه فهذا لا يتم  
بالل دليل فلهذا ان يقدم من شاء ما شاء وما منعوا من الرجوع بعد  
العمل فلا يعود اليه ايضا دليل وبطلان الاكراه اذا اختار احد في خصال  
كفارة اليمين العاق فلهذا ان يكفر في كل يمين بالاطعام فلهذا لا

انهم نقلوا اتفاق وقد خطئ على ان اقل فيه فان تحقق الاتفاق وجب  
 اتباعه والا فلا وجه له فقد بان من هذا انه لا يجب تقليد مجتهد على  
 المتعين بل له ان ينتقل الى تقليد اى مجتهد الا انه لا بد ان يكون  
 على قصد اكله فانه حرام في المذهب كلها وكذا لا يجعل ذلك وزنه  
 الى استباحة مال احد ولا عرض احد بحكم الفسق فانه حرام في المذهب وكذا  
 للقاضي الاستقال في الحكم من مذهب الى مذهب في ما يتناول يجوز بطلان  
 الجارية في القضاة في اخذ الرشى ويملفون اموال الناس وما هم  
 فالحق ان الاخذ بكل مذهب صحيح في كل حاوثة لعمل نفسه بل قصد القتل  
 وهذا حجة من الله تعالى انه محمد صلى الله عليه وسلم ولا يجوز في اتباع  
 رخص المذاهب الصحيحة لا مجتهد في اجبار العام السهل عليه ووفقا للمخرج  
 على قصد التلبس ولستور الكلام بكلام الشيخ الاكبر خليفة الله في  
 الارضين رضي الله عنهما في الفتوحات المكية بخلاف لا يجوز عنه قال نعم ولكن  
 محمد الله جعل الله فيه اى في تكثر الاحكام لكثرة الاجتهاد ورحمة اخرى

لولا ان الفقهاء عجزت هذه الرحمة على العامة بالتمسكهم بذهب شخص معين  
لم يعينه العدوس واوله والاول على ظاهر كتاب ولا سنة صحيحة ولا جملة منقول  
ان يطلب رخصة في نازلة في مذهب انتفاء اجتهاد عالم اخروث ذوا في  
ذلك وقالوا باليقضي الى التقارب بالدين وتخيلا ان ذلك يكون  
زينا وقد قال صلى الله عليه وسلم ان الله تصدق عليكم فاقبلوا صدقة  
في حق اخذ الرخصة فارخص ما تصدق الله على عباده وقد جمعنا  
على تقرير حكم المجتهد وعلى تقليد العامي له في ذلك الحكم لانه عندنا عن  
دليل شرعي سواء كان قياسا او غير قال به وتلك الرخصة برأيا  
الشافعي رتبها على ما اقتضاه دليله قرأه الشرع فيمنع المضي من  
الملك المذهب ان يأخذ برخصة الشافعي الذي اعتبر بها الشافعي و  
انما امتنعنا الى الشافعي لان الشرع قد قرأه ومنه ما يقتضيه الدليل  
في الدليل في الاخذ بما لا يقتضيه الدليل الذي لا اصل له وهو رابط  
ارجل نفسه بمذهب خاص لا يعدل عنه الى غيره ويجز عليه المذهب الشرع

علیه فیهذا من اعظم الطوامر واشق التکلیف علی عباد الله فالذی  
 وسع الشریع بتقریر حکم المجتهدین من هذه الامة صیقة معوام الفقهاء  
 واما الائمة مثل المجتهد واکثر الشافعی وابن حنبل فحاشا لهم من هذا ما  
 فعوا واصل منهم قلة ولا تقل ولا جوع علی احد واحد منهم ولا قال لاحد قل فی  
 فیما اتیتکم بل المسؤل عنهم خلاف هذا ورن مقام حقیقت لها در  
 مقام مفید مرام است یکی آنکه الله تعالی بنی آدم را بداند مصالح و مایهات  
 است در دنیا و آخرت مکلف کرد و ایند پس با حکام شرعی حکم نمود و در حقیقت  
 مجتهدین مجتهدین است و مردم دو قسم افروز مجتهد و مقلد مجتهدین  
 بدینجه اجتهاد و الی شان مودی شد تکلیف داد و عمل بر مجتهدان شد  
 خاصه واجب ساخت و مقلدین را که رتبه اجتهاد نه بخشید علی قول  
 مجتهدی واجب کرد و مقلدین را مجتهد نبود که بر مجتهد بیکه خوانند تقلید  
 نمایند و ابن تیمیة بقضای کماله الی است قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 استوف العلماء رتبه لفظ العلماء محل باللام است بلا قرینه تخصیص پس مراد

جميع علماء امت خوانند و وليكن در اصطلاح شرعی عالم کسی است که  
علی باشد چنانکه در حدیث تصریح بر اینست از پیوسته که متونی فاسق  
واجب التوقف است بالاتفاق و قد قال الله تعالى اذا جاءكم فاسق بنبأ  
فتبينوا و نیز قولی فاسق و ال انکم لاتعلمون عام است شامل  
جميع ال و ذکر را چنانکه در کتب اصول مصرح است و نیز در بحر تفسیر بحران  
حل برای هر جهت که باشد متصور است و اگر در جهت بدعت مبدل خواهم  
شد در بر مقتضای حدیث مذکور اجماع نیز متوقف گردید و در قرون  
ثلاثة هر کس حل برای هر جهت می جابرد و کشند و انکار پسین تحمیر مقید  
در بیان اخذ بقول بر جهت بدلیل قسری جماعی از اجماع را چنین ثابت  
کردید پس کسیکه دعوی وجوب افتد از جهت بدی خاص یا با بر وجهی معین  
میکند مطلق رحمة الهی و مطلق تحمیر شرعی است پس خود قول او باطل  
خواهد بود و رحمة الهی و تحمیر شرعی و التزام مذنب را که موجب ابطال  
تحمیر الهی داشته اند نیز خود باطل است پس مقلد را ببرد که هر جهت که



حواشی تقلید نماید و آنچه عمل را مانع از رجوع گفته اند نیز بلا دلیل است و تا عمل  
 اجماع را مخطئه کرده اند مثل این ملتزم و عامل بیک قول مثل شخصی  
 است که در خصال کفاره عین الترام نموده که کفاره هر مین بابتنا  
 خواهد کرد و یک دو بار عمل هم بدان مؤدیس خواهد کرد این شخص را میر  
 که کفاره عین بعد الترام و عمل با عتاق با طعام بکشد همچنین ملتزم و عامل  
 را می یک مجتهد را رجوع از آن میرسد پس ثابت شد که تقلید مجتهد  
 معین واجب نیست بلکه او راست که از تقلید یک مجتهد تقلید مجتهد  
 دیگر نقل کند لیکن نه بقصد تلبی که آن در جمیع مذاهب حرام است و  
 همچنین این نقل را در بیه استباحه مال را بر روی کسی نکند بحکم نفس  
 که این نیز در جمیع مذاهب حرام است همچنین قاضی را انتقال از قضا  
 مجتهد دیگر در حکم درین زمانه جایز نیست بسبب ظهور خیانت در قضا  
 که رشوتهای خواهند گرفت و احوال و دعار مردم تلف خواهند کرد زیرا که  
 هر چند انتقال در اصل جایز بود لیکن در جاهلکه رسید حرام کرد حرام

خواهد بود چنانکه در صورت اهل حقان الواسیل حکم القاعده پس حق آن است  
که در هر حادثه برای عمل نفس فریاد و اخذ هر چه مستحق است بلا قصد التلبس و این  
صحتی است از ارجح اراحمین برین است در حرم و نیز جوی نیست و اتباع  
رخص مدایب صبحیه مخفی نماید که ازین کلام ظاهر و هویدا باشد که استخوانجات  
محبوبین بعد از اربعه که مخالفه میرسد با محبت ذات الهی خاصه با اجماع  
دارند باشد جایز بالا جماع است و در حمت الهی و عمل مستحقان مذکور و نیز  
بالاجماع و اخذ حمت الهی و مکران سایر اجماع و مبطل حمت الهی که در کتب  
ماورای نبات مقام دوم آنکه از تخیر و تقلید بیکس مذکور و اما که متعصین  
پیدا شد و در حمت الهی را تنگ ساختند و تقلید را بقصد اتباع و آراء  
مقصوده اربعه داشتند لیکن خود مثل امام اعظم ابو حنیفه و امام مالک و امام  
شافعی و امام احمد بن حنبل هم هرگز بتقلید خود یا خاصه از غیر خود نه در حمت  
الهی را تنگ ساخته اند و کسی را گفته اند که قلدری فيما آتیک حاشا و طایفه  
حکامات مذکور از ارباب منقول است و در ولایت التوکل شرح منیه المصلی که

است في نهاية النهاية لابن الشحنة اذا صح الحديث وكان على خلاف  
 المذهب على الحديث ويكون ذلك ظاهري ولا يخرج مقلده عن كونه  
 حقيقيا بالعمل فقد صح عنه انه قال اذا صح الحديث فهو منهجى وقد صلى  
 ذلك ابن عبد البر عن المجتهد وغيره من الائمة انتهى ودر تفسيره نظري  
 المذكور است روى البيهقي في المدخل باستا وصحح الى عبد الله بن المبارك قال  
 سمعت ابا حنيفة رحمه الله تعالى يقول اذا جاء عن ابن عباس عليه السلام  
 قطع الراس والعين واذا جاء عن اصحاب الباب ابن عباس عليه السلام  
 وسلم تخار من قولهم واذا جاء من التابعين زاحوا لهم وذكر عن  
 روضة العلماء قال اتركوا قول نجر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقول الصحابة  
 ونقل انه قال اذا صح الحديث فهو منهجى ودر عقد المجيد المذكور است  
 قال الشيخ عبد الوهاب الشعراني في اليواقيت والخواير روى عن مجتهد  
 رحمه الله تعالى انه كان يقول لا ينبغي لمن لم يعرف وسيلة ان يفتي بكلام  
 وكان رضا اذا انتفى يقول هذا راي النعمان بن الثابت يعني نفسه وهو

احسن ما قدرنا عليه فمن جابر ابراهيم منه فهو اول بالصواب وكان  
الامام ملك حجة الله تعالى يقول لمن اعد الله ما هو خير من نفسه وموجود  
عليه من رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى الحاكم والبيهقي من الشيخ  
تخذه انه كان يقول اذا سمع الحديث فهو يذهب وفي رواية اخرى انه  
كلامه يخالف الحديث فاعملوا بالحديث ولا تضربوا بكلامه الخارجه قال  
يونس بن مرقا في باب ابراهيم لا تقلدني في كل ما قول وانظر في ذلك  
لنفسك فانه دين وكان رحمه الله عليه يقول الاجتهاد في قول احد  
ودون رسول الله وان كثرت اذلال في قياس ولا في شيء وما تم الا  
الله ورسوله بالتسليم وكان الامام احمد رحمه الله يقول ليس لاحد مع  
رسوله كلام وقال ايضا لم يقل لا تقلدني ولا تقلد ما لا ولا  
الا ولا اعم ولا النسخ ولا غيرهم وخذ الاحكام من حيث اخذوا  
من الكتاب والسنة انتهى ثم قل من جملة عظمته من علماء المذاهب  
انهم كانوا يقولون ولقيتوا بالمذاهب من غير التمام مذاهب حين

من زمره اصحاب الذباب الی زمانه علی وجه یقتضی کلامان ذلک امر لم یزل  
 العلماء علیه قد رجا و حدیثا حتی صار بمنزلة المتفق علیه و صار سبیل  
 المسلمین الذی لا یصلح خلافه انتهى کلام عقده الجید در عبارات متقدمه  
 نظر کن و انصاف ابن بزrgan دین و مقتدا بان شرع متین را ملاحظه  
 نمائید. قدر و تقلید خود را احتیاط بکار برده اند و خلاف ابن مقلدان  
 ستعصب که حصر تقلید را در ائمه اربعه و دلیل او عارض میکند و تقلید  
 غیره را رجمه را نمیدارد. خصوصاً محیی که حسب استحقاق جهنم و جویابند  
 اما محققان از اتباع ظاهر اربعه پس تقلید سایر مجتهدان را مثل تقلید  
 ائمه اربعه میدانند و همین حق است و موافق خاتمی نشود آن دو کاتب  
 مکرر داشت و از انجلی است آنچه در حلیه المتعلی مذکور است و بآورد را علم آن  
 تقلید لائمه الاربعه و غیر هم من المجتهدین غیر ارافقه و الخارجه و الظاهر  
 و اما جواز تقلید المجتهدین غیر من ذلک و من شأنهم لان الذباب کلهم اصوا  
 انتهى مخفی نماید که درین کلام تصریح است که دیگر مجتهدین مقدم از اربعه

یا تاخر تقلید ایشان است تقلید راجحه است و نیز از این کلام معلوم می شود که برای هر تقلید  
در انجمن راجحه و بدین میزان مستند است و آن اینست که این همه خواص  
است اینست مذایب اهل نفع و اهل بدعت پس بر تقلید در این مورد نفی تقلید  
رافضه و قارجه و غیر ما است از اهل بدعت نه نفی تقلید مذایب سایر مجتهدین  
اهل سنت و جماعت که اینها مثل مذایب ارجحان و وصیت تقلید باید یا خیر  
گذشت قال بعضهم و اما ایشانست یعنی در قبلاستحق حق اینست هم انحصار المذاهب  
فی الاربعه فلان الاجتهاد و ان لم یکنتم و یکتل ان یوجد مجتهد آخر یکتبه  
علی خلافهم بل قد وقع کلف و قد عبد المجتهدون قریب مائت او اکثر کثرت  
قد وقع الاجماع علی ان الاتباع انما یجوز للاربع فلا یجوز الا اتباع الارب  
و محمد و زفر و شمس الانتم اذ اکان قولهم مخالف الاربع و کذا لا یجوز الاتباع لمن  
حدث مجتهدا فاما انهم وعلی مشأه ما قالوا ان اللقمه اذا اختلفوا علی قول کان  
اجماعا علی ان ما عدنا باطل و قبل یز فی حق الصحابه خاصه و من سایر الائمة ای  
الصحابه اذا اختلفوا فی شئ علی الحل و الحرمة مشأه لا کان القول الثالث باطلا

وليست شعري باسمي الاختلاف في الاقوال اليهود في زمان واحد بالثلاثة مطلقا  
 فالأحد في باقي اليوم القيمة فلا يحتمل الرابع والرابعة والكان في زمان  
 واحد فمن العلوم ان زمان الشافعي واحد من جنس زمان ابي حنيفة والكان  
 فاذن اختلف ابو حنيفة ما كان ينبغي ان يكون واحدا فاعني ان كان في زمان واحد من جنس  
 مع الا ان يقال للاختلاف العجيب هو الذي في زمان واحد والشافعي وخبير اذ قالوا  
 فذلا انما يقولون اذا جري به رأى ابى يوسف ومحمد مع ابي حنيفة او كان الا  
 بين الصحابة فاذن ابو حنيفة يقول صحابي وما كان في الشافعي يقول صحابي واخوه والا غالب  
 ان شيئا من المسائل لا يكون فيه اربع اقوال للائمة الاربعين بل يكون فيه قولان  
 او ثلث وبعض من الائمة يتبعون البعض ولا يلزم ان يكون لكل من الائمة  
 الاربعة قول في كل واحد الحال في ابى يوسف ومحمد وغيرهما وحل هذا في اتحاد  
 الزمان في غير المسائل القياسية واما المسائل القياسية فالمدار فيها على  
 فهمها وصداء المجتهدين فالمدار في الواقع لا يعمل به ويعلم من التاويل خلاف  
 ذلك انتهى قوله لكن قد وقع الاجماع على ان الاتباع انما يجوز للائمة  
 مع در مقام رد قول ابن صلاح انتم لم تشرح ان در ايت شده است که مراد

از اجماع در اینجا تجویز نمی آید و خبری که اجماع شرعی که قطعی است  
و نیز دریافت شده که محصر بخلاف تقلید در این مورد بخلاف اجماع شرعی است  
پس محصر حکمیه اجماعی خواهد بود و قول و عمل منشا در مآل اولان البته ادا و خلل  
الح خود این بعضی این منشا را بدو وجه باطل کرده یکی آنکه این اختلاف است  
مضمون صحاح است و بعضی پس اختلاف است از وجه موجب بطلان قول  
خامس که مخالف اینها باشد نخواهد شد دوم آنکه برای اختلاف افعال  
اتحاد زمان است و است بانی بر تقدیر ثانی اختلاف در وقت است بانی  
و محصر در مقام اول وجه باطل و بر تقدیر اول لازم می آید بطلان منشا  
شافعی را حدیث و موردی که قول این برود مخالف در قول امام اعظم  
امام مالک باشد و آنچه برای تصحیح منشی امام شافعی و امام احمد  
توجهی ذکر کرده که قول این برود امام متاخر اگرچه مخالف در قول برود  
امام مقدم باشد لیکن موافق مجتهد دیگر یا موافق صحابی باشد پس میگویم  
که همین توجیه صحیح اجتهاد خامس و هفتم عز است و مصحح تقلید خامس و غیره



کلامی که جایز است که قول فاسد که مخالف اربع باشد لیکن موافق صحابی  
 یا مجتهد و غیره باشد را اگر جماع مرکب مخصوص صحابه باشد چنانچه قول بعضی است پس <sup>لغت</sup> <sup>لغت</sup>  
 ائمه اربعه مجتهدان و احتیاج توجیه و تصحیح هرگز نیست کلامی که مخالف ائمه اربعه باشد  
 باید که اصفا نماید که اجتهاد و اصل است یا تقلید پس میگویم که اجتهاد و اصل است  
 و تقلید فرع بر آنست و هر کس که بجهت تقلید جایز نیست بر خلاف مقلد که او را  
 واجب است یا مذکور که برای تحصیل مرتبه اجتهاد سعی نماید دوم آنکه مقلد  
 یک ابر عمل است فقط خلافات مجتهد که او را چهار اجرت است یکواجر علم دوم  
 ابر عمل سوم و چهارم اجرا جهاد و در صورت اصابه و در صورت <sup>جهاد</sup> <sup>جهاد</sup>  
 ابر او را حاصل است سوم آنکه تقلید حرام است و حلال نیست مطلقا یعنی  
 از عقاید و اعمال و عبادات یکس را چنانکه ظاهر کلام امام حافظ ابو محمد بن  
 خرم و برین دلالت میدارد و باید حق کس را آنکه بعضی محققین محل کلام  
 این فرم همین چهار کس قرار دادند که او را نوعی از مرتبه اجتهاد بود  
 باشد اگر چه در یک مسئله بود و دوم آنکه شخصی که امر و نهی آنحضرت صلی الله علیه و آله را

واضح باشند و آنچه مستوح و عام و خاص و غیره بر وجه دیگر در رسوم عامی که تقلید  
یک کس معین از مجتهدین نموده باشد بر عظم آنکه از جمعی شش نفر خلاصان مثبت  
هر چه باشد بان صورت است و در اول صورت قرار داد که هر یک تقلید از خود کرده است اگر  
در دلیل بر خلوت او ظاهر گردد چهارم شخص باید استقامت حنفی از شافعی و مالکی  
و افتاد از شافعی یا امام حنفی و یا مالکی جایز نمیدارد پس در عین این چهار فرقی  
جز عمل بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رواست و ابد حق علماء و اولیاء  
و علماء متابعین چنانکه رای محقق جلال الدین دوانی مذکور است و عباداً تقلید  
بیکس جایز نیست در عقوبات عمومی و احکام اعتقادی و عملیه چنانکه مذکور است  
اکثر مجتهدین و جمهور ایشانست که اجماع مقلد تر از اکثرین است و خبر است از  
بزرگ نظر استدلال عامی است و در احکام عملیه و عبادیه جایز است نزد ایشان  
که عجز است از محمد عبد العظیم الملکی افشاری صاحب الغرر السریة میگوید اما آنچه  
التقلید بقدر الضرورة و در جای دیگر میگوید بالتقلید انما یسوغ ما یفرد الفرد  
و هرگاه حال تقلید چنین است پس در عبادیه او نسبت با جهاد و استیسا باقی

نحو اذ يات ذوق سيد مرقوم است اعلم انه لم يكلف الله تعالى واحدا من عباده  
 بان يكون حنفيا او مالكيا او شافعيا او حنبليا بل واجب عليهم الامان بما  
 يوحى به محمد بن عبد الله عليه وآله وسلم وبالعمل بشريعة وبتزويده وقد يفتنون  
 حاشا لرب محمد بن حزم الكفا منوره بكونه بالانقليد حرام لغيره شريعتا  
 شانه قول اول ولا يعمل لاحد الا بما قد قول احد غير رسول الله عليه وسلم  
 برهان لقوله تعالى اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء  
 وقوله تعالى ولولا قيل ام اتبعوا ما انزل اليكم قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ابانا  
 وقال ما دنا من لم يقلد فشر عبادي الذين يستمنون القول فيتبعون احسنه  
 اولئك الذين هم امم الله واولئكم اولوا الالباب وقال تعالى فان تنازع  
 في شئ فردوه على اعداء الرسول ان كنتم قومون بالله وليموم الاخر فلم  
 استأر عند التنازع الى احد دون القرآن ورسوله وصرم بذلك  
 راد عند التنازع الى قول قائل لانه غير القرآن ورسوله وقد صرح اجماع  
 الصحابة كلهم اولاهم عن اخرهم وارجاع التابعين اولهم عن اخرهم واجماع

التابعين اولهم من اخبرهم واطلع تبع التابعين اولهم عن اخبرهم على الاستماع  
المنع من ان يقتدوا به الى قولك من تبعهم ومن قبلهم قيامه كانه فليعلم  
من احبهم فوالا يحينفوا جميع اقواله لكاتبه جميع اقوال الشافعي وجميع  
اقوال احمد ولا يترك قول من اتبع منهم او من يخبرهم الى قول غيره ولم  
يقدر على ما جاء في القرآن واستهتروا به من ذلك الى قولك فيمنه انه  
قد خالف اجماع الامة كلها او لم يأت من اخبره يبين الاستحالة فيمنه انه لا يجد  
لنفسه سلفا ولا اماما في جميع الاعصار المحروقة الثلاثة فقد اتبع غير سلف  
المؤمنين فهو ذابده من هذه المنزلة وايضا فان هؤلاء الفقهاء كلهم قد انزلوا  
عن تقليدهم وتقليد غيرهم فقد خالفهم من فاتهم وايضا فالذي جعل  
من هؤلاء او من غيرهم الى ان يقول من عبد بن الخطاب او ثاب بن ايمن  
او ابن مسعود او ابن عمر او ابن عباس او عاتق بن سلام المؤمنين بغزو فلا وساع التقليد  
فيما كان كل واحد من هؤلاء راجع الى تتبع من قبله واتبى كلام ابن حزم ودين  
شيوخه باحسب مقتدا لحيده سيفه رايه ما ذهب اليه ابن حزم انما يتم فيمن له ضرب

من الاجتهاد ولو في مسألة واحدة ومن ظهر ظهور البيان النبي صلى الله عليه  
 وسلم مكنيا ومنى من كنهه لانه ليس منسوخ للبيان تتبع الامايرش واوال  
 المتألف له ولا يقع الا بقيا من الاستنباط او نحو فحسب لاسي في مخالفة  
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم الاتفاق على ارجح جلي وهذا هو الذي اشار اليه  
 الشيخ علي بن الحسين بن عبد السلام حيث قال ومن عجب العجب ان الفقهاء نقلت  
 يفت اعدم على ضعف ما خذ امام حيث لا يجد لضعفه مدفع او مع ذلك  
 يقلد فيه ويرك من شهيد الكتاب والسنة والا فيه الصحة لذمهم جود  
 على تقليد امام بل تخيل لرفع ظاهر الكتاب والسنة وتاريا بانقولات  
 البعيدة الباطلة فضلا عن نقله وقال لم يزل الناس يسألون من اتفق  
 من العلماء من غير تقييد بمذهب ولا انكار على احد من السائلين الا ان ظن  
 بانه الذي يستعصم بها من التقليد فان احدهم شيع امام مع جوده  
 عن الاوله نقله الرضا قال فانه نبي ارسل وهذا نبي الحق ومير العوا  
 لا يرضى به احد من اولي الاباب وقال الامام ابو ثامة ينبغي لمن شغل

بالفقدان لا يقتصر على مذنب امام وعقيد في كل مسألة صحة ما كان اقرب  
الى الله والكتاب واسته المحكمة وذلك سبيل عليه او كان اتقن معظم العلوم  
المتقدمة ونزيب التعصب والنظر في طريق الخلاف فانها مضمونة  
للزمان واضعوه كمدونة فلاح مع عن الشافعي لانه بنى عن تقليد  
وتقليده غيره قال صاحب الترمذي في اول مختصره احصت هذا من علم  
اصافني ومن معنى قوله لا اقرب على من اراد مع اعلاميه سببه عن تقليده  
وتقليد غيره ليظهر فيه لادبيه وحياءه لنفسه يمنع اعلامي من اراد علم الشافعي  
بنى الشافعي عن تقليده وتقليد غيره انتهى فحين يكون علما ويقدر جلا  
من العقبا بعينه وان ظهر الدليل على خلافه وذلك ما رآه الترمذي عن عبد  
بن حاتم انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه يقرءون الحمد  
اجازهم وسر لانهم ارادوا بان دون الله قال انهم لم يكونوا يسمعونهم ولكنهم  
كانوا اذا اطلوا لهم شيئا استملوه واذا حرموا عليهم شيئا حرموا وفي  
من لا يجوز ان يستغنى الحق من الايقين انما فاعلموا بالعكس ولا يجوز ان

يقتضي الحق بتمام شافعي مثلاً فان هذا قد خالف اجماع القرون الاول  
وانما قول الصحابة والتابعين وليس محله فحين لا بد من الا بقول النبي صلى الله  
وسلم ولا يعتقد حلاً لا الا ما احياه الله ورسوله ولا مما ابداه من بعده  
ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله النبي صلى الله عليه وسلم ولا بطريق الجميع  
بين المختلفات من طوائف ولا بطريق الاستنباط من كلامه اتبع طائفة  
على انه معصوب فيما يقول ويفتي ظاهر ائمة سنيته رواه الله صلى الله  
وسلم فان ظهر خلاف ما يظنه افلح من ساعته من غير حيله ولا اصرار فلهذا  
كيف ينكر احد مع ان الاستقراء والافتراء لم يزل بين المسلمين من  
عبد النبي صلى الله عليه وسلم ولا فرق بين ان يستفتي هذا او استفتي هذا  
صياح بان يكون مجمعا على ما ذكرناه كيف لا ولم فومن يفيقه ايا كان انه وحي  
اليه الفقه وفرض علينا طاعته ورثه معصومه فان الله بما واحد متم  
فذلك يعلمنا انه عالم بكتاب الله وسنة رسوله فلا يخلوا قوله ايا ان  
يكون من صريح الكتاب والسنة او مستنبطاً عنهما ينعمون الاستنباط

ان من هذا نظر ان الحكم في صلوة ما ينظر في طهارة الوضوء من غير تلبس  
المعرفة فقامت غير المنصوص على المنصوص فقامت فقامت ان يكون  
صلواته وسلم قال طاهر بهت من العلة فالحكم فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه  
في هذا العموم فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه فحمه  
واول ذلك لما قلنا من ان الجهد فاني باختار حديث من الرهول  
العيصوم الذي فرض السطاعة لبند صالح يدل على خلاف مذهبه  
وتركنا ما شوهد ذلك لنحوين فمن اظلم منا وما عذرنا يوم القيمة يوم قيام  
الناس لرب العالمين انتهى كلام صاحب عقد الجيد وودعنا فيه ما يوسع  
كوجع ، كما مشهور بسمه الحواشي في إزالة الفواشيح المذكورة فانها  
في حواشي سوره الباقول ان الشخص من يول الى ذلك الشخص قاله صلى الله  
عليه وسلم من يول اليه ما يجب النسب والنسبة الاول فهم الذين عرفوا  
عليهم الصدقة في الشيعة المجزية وهم بنو هاشم وبنو عبد المطلب عند بعض  
و بنو هاشم فقط عند البعض والباقي فهم العلماء الثقات النسبة بحسب الكمال



المصطفى اعني على الحق في قول كذا من علم على القول الصدقة الصورية  
 حرام على الهادي للعلمية المعنوية اعني تقليد الغير في العلوم والمعارف  
 اقول مسبب تضييع الغير لغيره لا سيما بخلاف الصدقة الصورية تارة لا يجوز  
 فيها والا فهم مقلدون الانبياء عليه السلام والقول بانه لا تقليد في العلم  
 والمعارف اقول بسبب لانها ليست مما يتعلق به العمل لا ينفع الا بها  
 يتعلق به الاعتقاد في الاكثر لان يقال انه من هذه الحشبة ليست  
 من المكاشفات ويبقى الظلام الى الدال التشيعي الصوري فانه عالم مما <sup>يتعلق</sup>  
 به العمل والاعتقاد ونعم لا يجوز التقليد لهم غيرهم من المجتهدين فيهم قاله  
 عليه السلام واله وسلم اما من يؤول اليه حسب نسبه حيوانه الجسمانية <sup>لله</sup>  
 النسبية ومن يجدد وخدم من امارته الصورية او حسب نسبه حيوانه  
 العقلية كاولاده الروحانية من العلماء الراسمين والحكام المتألمين  
 المنسبين من مشكوة الوزارة سوار سبقه زاناما وكفه ولا شك  
 ان نسبة الثانية او ثلث الاولى والثانية من الثانية او كثر من الاول

منها وادرجت النسبتيان بل النسب الثالث كان ذرا على نور كما في الآية  
المشهورين من الظاهرين عند اتقي قوله وان يجب تخصيص الغير بالبناء  
بخلاف الصدقة فانه ان يخص فيها والا هم مقلدون الانصار هم فليس يكون  
حاجت تخصيصه بل تخصيص صحيح بنيت زركه تقليد على بر وقا غيرت  
حجة شرعية اربع ارجع مشهور ليس يرجع بنى هم تقليد بنيت ورسلم وشرح  
ونذكر من التعليل العمل بقول الغير من غير حجة منطق بالعمل والنزول بالحق  
حجة من الحج الرابع والافترق المحجة وليله وحجة كاخته تعالى من المحجة واحدة  
النجمة عن شله فالرجوع الى البنى عليه السلام اوللا لاجل ليس منه فانه رجوع الى  
الدليل وجزايل وان نذكر است والسفتي فيه الذي ومع السؤال عنه  
المسائل الشرعية والعقليات على انه صحيح لصحة ايمان المقلد من الائمة الاربعة  
وكثير من المتكلمين خلافا لاشعري وان كان اثما في ترك النظر بعز الدين وان  
است مسئلة لا يجوز التقليد في العقليات كوجاد الباري ونحوه عند اكثر و  
الذي بانى امر من اجماع الائمة الاربعة على صحة ايمان المقلد لان التقليد الممنوع

خوان معتدل علی قول اخیر فیقول بحسب قول و نه الا بانی صحت الایمان  
 والتصدیق اذا وجد بقوله لكن رسخ بحيث لو ذهب قول من السبق  
 صرح على التصديق اذا وجد بقوله فافهم والغرض من بعض الاشياء  
 يجوز التقليد فيهما وظائفة قالوا يجب التقليل بحكم النظر انتهى تأييداً وفتح  
 وتفصيل اقول اربعة در تقليد یعنی قول ابن عزم و قول صاحب عقد الحید و قول  
 محقق درانی و قول جمهور اکثر علماء و حرم الدرر و چون بنات کامل کنی در نحو  
 مذکور شد تصدیق نوائی کرد و بر بطلان موافقت با مخالفست آنچه اربعه در حرم دروائی  
 فقط در وجوب اجتهاد بعد از ان یا عدم ان دخلی نسبت حالایان حقیقتاً  
 و شرط و اقسام آن دو باب از ما باید شنید اگر چه بندی از ان از مسلم مذکور  
 شده است در عقد الحید فی بیان احکام الاجتهاد و التقليد مذکور است باب  
 فی باب حقیقة الاجتهاد و شرط و اقسام حقیقة الاجتهاد علی ما یفهم من  
 العلماء استفرغ الجهد فی ادراک الاحکام الشرعیة الغریبة عن اهلها التفصیل  
 الراجعة کلها تماماً الی اربعة اقسام الکتاب و السنة و الاجماع و القیاس و فقیه  
 من برا

بذلك انه اهم من ان يكون استغناء في ادراك حكم ما سبق الحكم فيه من العلماء  
السايقين او لا وافهمهم في ذلك وخالف ومن ان يكون ذلك باعانة <sup>السعي</sup>  
في التنبه على هو السائل والتنبه على ما حذا به الحكم من الادلة التفصيلية او غير  
اعانة منه فالظن فيمن كان موقفا شجعة في اكثر السائل المتبوع به بكل حكم <sup>ليلا</sup>  
وطريقين فلهذا الدليل وهو على حقيقة من ادوات ليس بحجة ظن فاسد وكذا ذلك  
فالظن من ادوات الحجة لا يوجد في هذه الادلة اعتماد على الظن الاول منها فاسد على  
فاسد بشرط انه لا بد ان يكون من القاب المستماتة بالاحكام  
مواقع الاجماع وشروطها قياس وكيفية النظر وعلم العربية والناحية المنهج  
وحال البروة ولا حاجة الى الكلام والفقهاء قالوا انما يحصل الاجتهاد في زمانا  
بحارسة الفقه وهي طريق تحصيل الدراية في هذا الزمان ولم يكن الطريق  
في زمن الصحابة منه ذلك قلت وهذا يشارة الى ان الاجتهاد المطلق <sup>النسب</sup>  
لا يتم الا بمعرفة لغو من المجتهدين المستقل ذلك لا بد للمستقل من معرفة كلام من  
مضى من الصحابة والتابعين ونهجهم من ابواب الفقه وهذا الذي ذكرناه من شرط

الاجتهاد وسد في كتب الأصول والاباس ان نزل وكلام البخور في هذا الموضع  
 قال القسوي في الحجة في صحيحه انواع من العلم علم الكتاب السبع وعلم ستة  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم واقر اول علماء السلف من اجماعهم واختلافهم وعلم اللغة  
 وعلم القياس هو طرق الاستنباط والحكم عن الكتاب وسنة اقام بغيره مما في النص  
 كتاب سنة ادا اجماع فيكون يعلم من علم الكتاب النافع والمنسوخ والمجموع والمفهم  
 والمخلص والعام والمحكم والمنشأ والمنزلة والمنع والاباحة والذنب والوجوه  
 ويعرف من السنة هذا لا يشياد ويعرف منها البيع الضعيف والسنة والمرسل  
 ويعرف ترتيب السنة على الكتاب وترتيب الكتاب على السنة حتى لو <sup>شأن</sup> <sub>وجوه</sub>  
 لا يوافق ظاهر الكتاب يهتدى الى وجهه فلهذا السنة بيان الكتاب لا ينافيه  
 وانما يجب معرفة ما ورد منها في احكام الشريعة دون ما عدلها من القصص  
 الاخبار والمواظط وكذا لكي يجب ان يعرف من علم اللغة ما ان في كتاب  
 سنة في امور الاحكام دون الا حاطة بجميع لغات العرب ومنبغي ان يخرج  
 منها ما يحذف ويثبت على مرام كلام العرب فيما يدل على المراد من اختلاف الموائل

والاحوال لان الخطاب دروطلب از العرب فمن لم يعرف لم يعرف عمل ارضهم  
ويعرف اقاويل الصحابة والاعمى في الاحكام وعظم قاضي فقها الاسلام حتى يقع  
حكمه مخالفا لقوانين فيمكن فيه تفرق الاجماع واذا عرف من كل من هذه الانواع  
مخطئ فهو حشيد بحيث لا يستلزم معرفة جميعها بحيث لا يشترط منها واذا  
لم يعرف شيء من هذه الانواع فسيب السبيل وان كان يتجر في مذنب واحد  
من اعداء السلف فلا يجوز له نقل القضاء والامرصد للفتية واذا جمع  
بينه العلوم وكان مجابا للاهواء والبدع مدرعا بالبورع محترزا عن الكبار  
غير مصر على المعامير جاز له ان يتقلد القضاء ويتصرف في الشئ  
بالاجتهاد والقنوى ويحب على من لم يحج هذه الشرايط نقله وقما يعين  
من الحوادث انتهى كلام البغوي وقد صرح الرافق والسدوسي وغيرهما  
من لا يخص كثرة ان المجتهد المطلق الذي مرقب على قسمين مستقل  
ومنتسب ويظهر من كلامهم ان الاستقلال ميار من غيره بثلاث خصال  
احد هذا التصرف في الاصول حتى عليها بنا رجب راسه وثانيها تتبع الايات

وآيات والا حوش واما المنة الاحكام التي سبق بالجواب فيه واختيار بعض الادلة  
 المتعارضة على بعض وبين الراجح من محتملاته والتبعية لماض الاحكام من تلك الادلة  
 والذي نرى والله اعلم ان ذلك ثلث علم الشافعي والثالثة الكلام في السائل التي  
 لم يسبق بالجواب فيها اخذ من تلك الادلة والمستنبط من اصول شيخه و  
 استعان بكلامه كثيرا في تتبع الادلة والتبعية لماض وهو مع ذلك مستيقن بالاحكام  
 من قبل او لتها في ادراج استنباط المسائل منها قل ذلك منه او كثر فها ينشر  
 الامور المذكورة في الاجتهاد المطلق واما الذي هو دونه في المرتبة فهو مجتهد في  
 وهو مقلد لا ماسر فيما ظهر فيه نسبة لكن يعرف قواعد امامه وما ينسب عليه من مذهب واداء  
 وقعت حاوثة لم يعرف لا امامه فيها ايضا الاجتهاد فيها على مذهب واخرجهما من قوله  
 وعلى منواله ودونه في المرتبة مجتهد في الفيا واما المستحق في مذهب امامه المتمكن  
 من ترجيح قول على آخر ووجه من وجه اصحاب على آخر والله اعلم انتهى قوله  
 وكذا لك ما يظن من ان المجتهد لا يوصف في هذه الازمنة اعتمادا على الظن الاول  
 تبا وفاض على فاض تفرج است بانيك ودين الزمنة هم مجتهدين بافقه ميمون

واحداث مذاهب مشهوره ودر مابدين عقد الحيد مذکورست واما در اجمال  
ايمانه الاجتهاد بان اجلم امور الاول ثمانه ثمانية ولا يشترط جميعها بل ما يتعلق  
بالاحكام ولا يشترط حفظ نظم القابل ثمانه ثمانية سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ما يتعلق بالاحكام لا جميعها ولا يشترط ان يعرف منها الخاص والعام والمطلق  
والمقتضى والمحل والمبين والماسخ والمنسوخ من السنة المتواترة والحاد  
والمرسى والمستصل والنقطة وحال برودة جرحا وتعدى الثالث اقال  
علام الصحابة فمن بعدهم اجماعا واقتضايا الساج القياس حلي وخفيته وتبين  
الصحيح من الفاسد الخامس لسان العرب لغو واعرابا ولا يشترط التبحر في لغة  
العلوم بل يكفي معرفة جل منها ولا حاجة ان يتبع الاحاديث على تفرقها بل  
يكفي يكون لاصل الاجماع معجم بجميع احاديث الاحكام كسنن الترمذي وكنز  
وعبرها ولا يشترط ضبط جميع مواضع الاجماع والاختلاف بل يكفي ان يعرف  
في السلسلة التي يقض فيها ان قوله لا يخالف الاجماع بان يعلم انه واقف  
بعض المتقدمين او غلب على ظنه انه لم يحكم الاولون فيها بل قولت في بعض



وکنند معرفه الفاسخ والمنسوخ وکل حدیث اجمع السلف علی قبوله وروایت  
 اولیه رواه فلا حاجه الی البحث عن عدالة رواه واما عواد کما بحث عن عدالة  
 رواه واجتماع هذه العلوم اما اشتراط فی المجتبه المطلق الذي یعنی فی جمیع  
 ابواب الشریع ویمحور ان ینکون مجتبه فی باب دون باب یا ینتهی ودر تلویح  
 مذکور است ثم یندیشد ایا انما ین فی حق المجتبه المطلق الذي یعنی فی جمیع  
 الاحکام واما المجتبه فی حکم دون حکم فقلیه معرفه ما یتعلق بذلك الحكم کذا  
 ذکره الامام الفخری فان قلت لابد من معرفه جمیع ما یتعلق بذلك الحكم بالاحکام  
 لئلا تقع اجتهاده فی تلك المسئله مما انما انقضی واجماع قلت بعد معرفه جمیع  
 ما یتعلق بذلك الحكم لا ینصور الذی یسأل عما یقتضی خلافه لانه من جملة ما یتعلق  
 بذلك الحكم ولا حاجه الی الباقي مثلا الاجتهاد فی حکم متعلق بالصلوة لا ینقض  
 علی معرفه جمیع ما یتعلق باحکام النکاح یا ینتهی غرض از نقل حقیقه اجتهاد  
 وما یتعلق به از عقد النکاح واز تلویح ان است که اجتهاد و حدیث در وجه وقوع  
 است واجتهاد مطلق درین زمان که مسعودی دارد لیکن اجتهاد جزئی در

دشوار نیست اما در مصالح تصانیف و در علوم و دینی را مرتبه اجتهاد  
چیزی حاصل است و مخالفت امر اجماع مانع اجتهاد نیست زیرا که از ائمه اربعه  
فقط نه اجماع و مدانی منعقد می شود نه اجماع مرکب بحکم اتحاد و عدم  
عدم گویند جمیع المجتهدین و الا اکثرهم فی عدم و یکس از تفقات مدعی این  
شده که اجتهاد جامع جمیع شرایط و آلات اجتهاد اگر مخالف ائمه اربعه  
فقط یعنی مخالف ائمه اربعه و موافق کسی دیگر از جهت آن صحانه و غیر هم باشد  
مخالفت اجماع است بلکه اجتهاد مخالف مذکور باجماع و موافق نصوص  
قطعی مجوز اجتهاد مخالف و داخل تحت الهی و انکار این اجتهاد انکار  
اجماع و نصوص و تحت الهی مذکور چنانکه با دلی نامطلوب می شود پس اگر کسی  
مثل مجیب مدعی اجماع باشد برینکه اجتهاد مخالف مذکور باطل است لازم می آید  
که این اجماع ناسخ باشد و اجماع مجوز اجتهاد مذکور منسوخ و مردود باطل  
است تر و جمهور و تر و تحقیق در مسلم مذکور است مسئله اجماع لا یكون  
منسوخا و لا ناسخا عند الجمهور و تحقیق بودن این مسئله بطریق دلائل و

بر کس که خواهر را عظم نماید آری بعضی کان برده اند که تقلید غیر ائمه را بر وجه  
اجتناب و مخالفت ائمه را بر وجه بیزینت الاجماع و لیکن از مسلم و شیخ آن  
ویرزید باید گفت مذکور شد که این محض غلط در رد و دست یا باطل و عجیب غیر  
مصیبت میگوید و الا نه اذا اختلف علی احوال کان اجماعاً منهم علی ان ما  
عداء باطل فقیه مسکین میگوید در مقابل بر اختلاف ده بیاض است که علم الک  
در اینجا چند مورد سوال و جواب و دلیل جواب یعنی مواردی که در جمیع علماء  
اسلام اجماع دارند از آن است که دلیل بر این قول دوی و الا نه اذا اختلف  
الح و دیگر یکی از چهار گانه یا متعلق خود مخالفت دارد جواب با سوال مخالفت است  
زیرا که سوال از مطلق احداث مذنب بود بعد از بود در جواب تخصیص  
احداث مذنب بصیغه جمع مخالف بعد از است چنانکه سابق گذشت  
و دلیل با دعوی یعنی جواب موافق نیست جواب الباطل احداث است که  
فعل مجتهد باشد و دلیل اگر بجهت برسدی مبطل عمل مستحبات است و دیگری  
که فعل منکر است میشود چنانکه معلوم کردید و نیز در آخرین جوابی که طوطی

و بعد یک قید بی دلیل ذکر نمود گفت که اجماع است علماء بر سلب عمل  
مردن بر استخراجات و یکی و دیگری زیاده مابین مخالفان آنکه اربعه را فاعل  
است پس قید درین زیاده مابین از طرف خود ذکر قید بعد از حذف  
نمودن این موجب زیاده مخالف است زیرا که نمی آید که استخراج مطلق  
و عمل مذکور درین زمان مابین باطل در زمان غیر فاعل جایز و حال  
آنکه چون در زمان غیر فاعل استخراج باطل شد عمل چگونه جایز خواهد بود  
و باقی فاعل این قید را کما هو امدان الله کما فهم و تبارک و تعالی  
موافق ندارد زیرا که شاید مبطل مطلق احداث قول جدید است که مخالف اربعه  
باشد و دلیل مبطل عمل است بر استخراج و یکی مخالفان آنکه اربعه بعد از آنکه  
فاعل زرع محبت فاعل التطبيق کما فهم بحرف دوم آنکه شاید از کتاب معمول نام  
قواله در رازی و آورده این کتابی است که در دست اکثری از علماء این زمان  
در محبت مدرس و تدریس آن هم واقع نیامده است و غلط آن دانسته شود

و از کتب مشهور در وجه مثل تلویح و توضیح و مسلم و تحریر این تمام و غیرها  
 که در مذہب حنفی مصنف اند و استدلال علماء و ترویج مجیب هم موجود  
 این اجماع را ذکر نکرد با وجودیکه مشهور را در مثال این امور دخل است  
 چنانکه خود هم برین اطلاع یافته جایگاه انتشار و شهرت را بر مجرب را  
 سب عدم عمل بمذہب غیر مشهور مخالف ارسبه بالا جماع از تحریر کلام  
 اشیاء و نظایر نقل نموده و توضیحش تلخیص و اضلال جهال مسلمانان  
 است زیرا که در کتب متداوله خلاف مطلب مجیب مصرح است و عبارت  
 سقوط معمول مریح غلط است از مانع با خود مجیب مافق ماده مستتر  
 خود تحریف و خراف و اسقاط کرده و کرند نام رازی را در مفهوم  
 این اجماع اگر مخالف دیگران می بود در کتب بالبت نقل میکرد مثل  
 دیگر اختلافات بس مجیب درینجا دو قسم تلخیص نمود است یکی آنکه  
 درین اجماع اختلاف جمیع معنی است چنانکه در مسلم اذا اختلف ولم يتجاوز  
 اهل العصر عن قولین فی مسئله گفته است پس اگر اختلاف جمیع مقربان

لم یخافوا من قولین صادقین یا بدو نیز همچنین نمی باید و گفته اند که این امام شافعی  
در حاکم فرائد قول امام اعظم و قول امام مالک هر دو را باشد باطل خواهد گوید و گو  
موافق کسی و یکی از مجتهدین باشد و فلسفیس و محبت اختلاف جمیع و در گفته است  
و هم آنکه و صدعه مختلین داخل مفهوم این اجماع است چنانکه اکنون از عبارت  
مسلم معلوم گشت و نیز اگر صدقه زمانه اعتبار ندارد پس نا محال یک فرد هم  
از این اجماع مستثنی نخواهد بود زیرا که احتمال است که اینده را مجتهدی اختلاف  
از منقدس نماید و محبت ازین قید انقض کرد اگر کسی گوید که هر چند این دو قید  
تصحیح در کلام مجتهد واقع نشده در مفهوم میسوزد اما قید جمیع پس بود جمع  
عملی باللام در قول وی الا انه اذا اختلفت الما قیدها و عمر پس است  
لفظ اجماع متضمن من جمیع است و جمع یا در مکان است یا در قول یا در زمان  
جمع در مکان بالاتفاق در جمیع احوال معتبر نیست و جمع در قول مرید درین احوال  
معتبر نیست بلکه اختلاف و عدم جمع در اقوال مرید درین معتبر است و جمع

هضاب قدر مشترک و اکثر اما بر نفی ماعدل لازم می آید لیکن جمع در قول صحت  
 و اقرا می بدون جمع در زمان کافی نیست لهذا بقریه مقام اجماع متخالفین  
 یک زمانه توجیه و مراد خواهد بود پس بر مفهوم مستفاد بقریه مقام اتفاق کرده  
 تصریح و این تنویر و ملکی که اجماع و دلالت در مجموع مواضع مجوز است کافی است  
 المیزان عهد از این توجیه مستخرج میگردیم و قول میگردیم از قول او و  
 بعد مذکور شد که المراد من الائمة الائمة الاربع هرگاه ائمه اربعه جمیع عهدی  
 عهد خود اندوه اکثر آنها در زمانه ایشان هم یک نیست پس این کلام تصریح است  
 بدانکه درین اجماع اختلاف و اما و عهد نزد وی معریت و این مخالف  
 کتب اصول فقه است و فی نفسه نیز باطل است چنانکه مغرب دانسته  
 بحث بیوم اگر اختلاف محبت بن صحابه باشد یا غیر اینها قولین مثلا  
 اجماعی نیست بر بطران ثالث نزد جمیع محبت بن بلکه نزد بعضی اجماع است  
 و دلیل این بعض در مقام خود مذکور و توجیه نیست و این بعض میگویند  
 که این سکوت است از قول ثالث پس چرا که قول بر بطران وی خواهد بود در

و نیز اختلاف بدول قول مشاوری که عاونه مسیح اجتهاد است بی تعیین بد  
قول پس این اختلاف بعینه کفر قول ثالث است نه سبطل این چنانکه در نزد وی  
و دیگر کتب مذکور و نیز مذکور است که در این حکوم که با لغوی از آمد  
از ربه از این اجماع معقول می شود پس مخالفت با این اجماع اختلافی و جهل با  
تعلیل هر سبب خروج از جماعت و تفرق و شد و زود و قول نادر باعث قطع بقیه  
اسلام از عشق باشد و جواب چنانکه محبت بدان تصریح نموده زیرا که این معنی از  
لفظ موجب استقامت می شود بحث چهارم آنکه باز اختلاف دیگر در جماع کردن اند  
بعضی می گویند که این اجماع مخصوص صحابه است شامل نیست به هر عصر از پیش و بعضی  
بشمول رفته اند برین تقدیر بر مخالفت زویه بکتاب معیه قول کرده اند که کفنی  
برای بیان بر دو اختلاف مذکور کلام برودی صریح است و در تحریر بر مسلم  
نیز می شود مفسور است چنانکه باید از آن که بحث پنجم آنکه محقق نماند که  
اجماع عامی هنوز اتفاق اشخاص مخصوصین که شامل محبت بن الله و نه اکثر ناما نیز



در کلام مضغین مستقل چنانکه از شرح مسلم در رد قول امام که منکر  
 نقلیه اعمال صحابه است و رد قول ابن صلاح که مانع نقلیه غیر امیر است  
 معلوم شد پس اجماع مرکب آمده بدوین یافته شود معنی اتفاق خواهد بود  
 و اجماع همین معنی از جمیع اربعه شرعی نیست بلکه حتی شریعت هم نیست مگر نزد  
 همین مجتهدین و این تردید نقلیه اینست ما برین میگوییم که این جمیع اربعه یعنی  
 صرف اتفاق این بر بطلان مخالفت مذکور هر اربعه میباشد و بحث  
 ششم آنکه ما برین نیز میگوییم در اجماع جمیع علماء اسلام بر منع نقلیه شرعی  
 مخالف آمده اند و ما خودن چنانکه بحث در قول اول و ما نموده و این دعا  
 خود را با اجماع مرکب آمده اربعه ثابت نمودن چنانکه از کلام محصول در اینجا  
 ثابت کرده کاری است عجیب و حرکتی است پس غریب زیرا که اجماع صحابه  
 جمیع علماء اسلام بر بطلان عمل بر استخراجات مخالف آمده اربعه تماماً  
 بلکه که این عمل تردد جمیع مطلق باشد نه تردد آمده اربعه فقط و اجماع مرکب اربعه  
 میخواهد که این عمل غیر جائز باشد تردد اربعه فقط نه تردد دیگر بحث این را پس

قول بشافین است و تجوز وقوع ناقض و نفس الامر کلا بخلاف این را نشان  
در عرف ظاهر و فصل الجمل می ماند پس در مقابل آنش کریمه اخلاص بطوریکه  
الابلی کیف خلقت و اگر بگوئیم طایبی و در بحث مفتی آنکه اهل اسلام باجماع  
مخبر صادق صلی الله علیه و سلم معقاد و سه فریق اند و در هر فریق علمای اسلام  
اند پس هر فریق از معقاد و دو فریق از علمای اسلام که غیر علمای اهل سنت و جماعت  
اند اجماع دارند بر آنکه عمل نمودن بر مستحجات و بیکری که مخالف صریح با  
جبهه است در رجه داشته باشد جایز است و بر مستحجات اربعه جایز است  
بر خلاف مرکوم محیب غیر مصیب آری اگر کجای جمیع علمای اسلام جمیع علماء  
از اهل حق با علمای اهل سنت می گفت محیب ظاهر محیب تحقیق و جمعی مبداست  
و خارج نمودن فرقه ای مذکوره از اسلام خارج شدن است از اسلام کلام  
بخلاف بحث هشتم جمیع علماء صحابه و تابعین که مقدم از ائمه اربعه می دانند  
از و کامله علماء اسلام بوده اند ائمه اربعه را ندانسته اند بر عدم جواز عمل  
مستحجات مخالف اربعه اربعه چگونه نمودند و اگر علمای یک ائمه اربعه را

مراد در رشته میگویم که اینها را جمیع علماء اسلام گفتند خوافتی است مثل دیگر  
 خرافات محیب آری اگر میگفت که جمیع علماء اسلام از اهل سنت و جماعت که  
 بعد از آن آمده بوده اند اجماع دارند که محیب ظاهر محیب واقع محبت میداشت  
 مناسب آن بود که این هر دو بحث در قوال اول مذکور نیست بلکه چون که درین  
 قوال اعاده قوال اول کرده اینها را در رساله ما به اثبات التعلق این قول منسکه  
 خود نشان داد و قول محیب بوجه اتم در اینجا ثابت شود بحث هم اند و قوال  
 جمیع علماء اسلام اجماع دارند بر اینکه هیچ بر تفسیر تسلیم اجماع و وحدانی نیست  
 محیب را لازم بود که بر نقل اجماع و وحدانی اکتفا نمود لیکن چون محیب را تمیز در  
 سنیست برای ثبوت اجماع و وحدانی اجماع را کلیت مخصوص بعباده نمیدانند و دم  
 محصول نقل نمود بحث هم آنکه تا لیکن اجماع مرکب دو فرق اند یکی آنکه اجماع  
 مرکب مخصوص بعباده نمیدانند دوم آنکه از مجتهدین بر عددی تمایز صوابه اعتقاد  
 این اجماع اعتقاد میکنند پس این دو فرق اجماع مرکب را آن منعقد است که اجماع  
 مرکب مخصوص با آن اربعه نیست و حال آنکه در زیر محیب این اجماع مخصوص است

ارجمه است یا نشر آنکه اولاد دعوی بطایع عیسایان و اسلام خود را یا ایادی  
اثبات دعوی قرعین مطلق اجماع مرکب حاصل نقل کرده که الله اذ اختلفت  
عنا اقوال کان اجماعا فیه هم علی ان ما عدنا باطن این ظاهر است و در یک صاحب  
محمول قول فریق دوم که مجوز اجماع در هر عصر است اختیار کرده چنانکه دیگران  
نیز که این فریق فریق جمهور است و فریق اول بعضی حنفیه بعد از ان از جای  
دیگر نقل کرده که مراد از ائمه اربعه اند پس حاصل این باشد که از اختلاف مطلق  
ائمه بر اقوال اجماع برطلان ما عدنا نیست بلکه از اختلاف ائمه بر قول  
اجماع مستفاد میشود برطلان ما عدنا چنانکه تقدیم ائمه مراد از ائمه اربعه است  
و لکن هم بر بعضی مدار و فلیفهم الی اینها تحت المساحت فلیکثر کلام  
الکون عبارت کتب معتبره نقل میکنیم تا آنچه که ذکر کرده ایم به ثبوت رسد و عکس  
کان به کانی در سبیل وحدت علم اصول که عبارت فارسی حواله قلم کردیم  
نماند قال الامام البرزوی ۴ فی باب اجماع و علی ذلک الاصل خرج البصالحون اذا  
اختلفوا اعتمدوا صحاب النبی علیه السلام کان اجماعا علی ان ما خرج من اقوالهم باطل

وكان مصر على ذلك البصا ومن الناس من قال هذا سكوت البصا بل اختلهم  
 بسوء الاجتهاد ومن يفرق بين ذلك هنا يقول ان الاجتماع من المسلمين  
 لا يبعد ما لحق فالصواب يتعين فاذا اختلفوا على اقول فقد اجتمعوا على حصة  
 الاقوال في الحادثة واليوزان يبين بها الجمل فلم يبق الا ما قلنا وكذلك اذا  
 اختلف العلماء في كل مصر على قول فعل يراعى بعض ما يحتاج وقد قيل  
 ان هذا يخالف الاول انما ذلك للصحة انتهى قال المحقق ابن العمام في  
 التحرير اذا اجمع على قولين في مسألة لم يجز ادعاء ثالث عند الاكثر  
 وحقق بعض الحنفية بالصحة ومختار الامام ان رفع مجعما عليه كروا المشتقة  
 بكسر اللام على ما يجب قبل الرطى قبل الاوقيل مع الاشارة الى ان يقال مما لا  
 تقاسم الجدية الاخرة فلا يقال بمرمانه وعدة الحامل المستوفى عنها زوجها  
 بالوضع او بعد الاجلين فلا يقال بالاشهر فقط بخلاف الفسخ بالعيوب  
 وزوجه والبرني او زوج الام ثلث الكل اولئك لا يفرق بين التفصيل  
 في العيوب وبين الزوج والزوج وطائفة يجوز مطلقا الامام لم يخالفت مجعما

وهو المانع بل وافق كل شيء وكون عدم التفصيل محجبا منسوجا بل هو  
القول هو الاشع القول فيما يحدث اذا كان عدم القول قولاً بالعدم والمطلوب  
التفصيل كان مع العلم بخطائه لانه عن دليل فان اطلقوا عليه وتركوه اولم  
يطلقوه حتى تقرر جماعهم على خلافه لزم خطاؤه اذ لو كان صوابا لخطاؤه  
والثاني متبني فليس ثوابا والمانع لم يحجزه المانع مع انما علم ان المطلق  
منه في التفصيل فتضمن القسمة ولما قهرهم يلزم تحفيلية كل فريق فيلزم  
تخطيئتهم فرفع ان المتشكك تحفيلية الكل فيما انفقوا عليه لا تحفيلية كل  
في غير ما اخطاوا لا خبر به المجرور مطلقا احتد بهم وميل تسريع ما يورد  
اليه لا حجتا به فلا يكون مانعا اجيب بشرط عدم حدوث اجماع مانع  
كانوا اختلفوا ثم اجماعهم قالوا لو لم يحركوا لكانوا قد وقع ولم ينكر قال الصحابة  
لهم قلت ما بقى منها وابن عباس قلت فاعلم حدث ابن سيرين عن  
ان في مسألة الروح ما بين عباس والزوجية كالصحابة وعكس ما بقى اخر  
ولم ينكر الا نقل اجاب المفصل انه من قسم الجائز ومطلق المشكك

استقامت انکار و لزوم النقل و انکار و الشهادة لوقوع انتهای و همچنین  
 است در مسلم و دیگر کتب اصول پس از جمیع مابقی بکمال و خصوص ظاهر کثرت  
 که اجماع مذکور اولاً از ائمه اربعه فقط متصور نیست بسبب نبودن  
 کل یا اکثر مجتهدین عصر خود و بسبب نبودن وحدة معیار و اگر متصور بود  
 اگر واقع می‌باشد پس رجحان این اجماع اختلاف است و بعضی گفته  
 اند است و تدریجاً تحت بحث پس مخالفت این اجماع جایز است نزد این  
 که این اجماع صحابه باشد باز فایده این اجماع نمایانیم تخلف شده اند  
 بعضی می‌گویند این اجماع مختص صحابه است و بعد از دیگر مجتهدین منقطع می‌شود  
 پس تا برین می‌گویند می‌گویم که اتفاقاً ائمه اربعه فقط بطور این اجماع برقی  
 ماعدا نه مانع اجتهاد و مجتهد دیگر است و ماعدا امامان مانع نقل نیست  
 و مجتهد اجتهاد این ماعدا را قافیه عجیب غیر مصیب می‌گویند بعد از آن در  
 جای دیگر در حق و الامار و من الائمة الائمة الاربعه یعنی چونکه ائمه اربعه در کلام  
 مسئله اجتهاد و اختلاف نموده اند و حکم یکی خلاف حکم دیگری قرار می‌دهد

این را دیگر نمی آید حکمی استمراج خود که یکی از احکام مستخرج از این است موافق مذکور  
پس در صورت اجماع منعقد کردیم که احکام باطل است و مثل روزه ناجایز  
غیر منکح میگوید که این کلام باطل و خطاست بخند خود صادق اول الفیاض  
یعنی بالحقه علی الامم نمودن درین قول که الله اذا خلقکم ودر آخر  
قول اجماع منعقد کردیم گفتن بقطع انصاف است اجماع سوسه را راجع به حق گفتن  
که اجماع و اتفاق از راجع منعقد کردیم باز این اجماع را بطل حکم مستخرج  
دیگری مختلف این اجماع و بطل علی مرتب حکم گفتن دلیل صریح است که محجب  
اجماع مرکب از محقق بایم راجع میگوید که حقیقت مطلق این اجماع را در اتفاق  
از راجع منحصر میدانند و این خود غلط است و درین عکس این مطلب است که  
مرکب محقق بایم راجع متصور نیست چنانکه در دو قول سابق باشد بلکه قطع  
از اقصای خود این اجماع از اجماع راجع متصور نیست چنانکه در دو قول سابق  
بیست از این معلوم شده است و نسبت کردن اسمی با نام را برای ما اقرار  
برو چنانکه بایم پس از حکم عقل بر حکم چرا باطل باشد بلکه شبیه صحیح و درست



زیرا که در اکثر وجوه صحیح و طایفه نوری است و مخالف اتفاق اربعه موجب  
 باطل میگوید و بعد از آنکه مراد از اجماع و قول وی پس از بیعت است <sup>منعقه</sup>  
 گردیده ایم با مطلق اجماع مرکب است پس فاشش اکنون در وجه اول در اثبات  
 و اگر مراد از آن اجماع اتفاق اربعه باشد پس با وجه دیگر خلاف سابق  
 است در ضعف مخالف اجماع بلیس و دوم خلاف مقصود این اتفاق  
 صحیح است پس نیست و نیز مطلق حکم و عمل بر حکم نیست قطعا بلکه مطلق  
 است قطعا و اینهم تردید اربعه نزد دیگری و در نفس الامر و چنانکه انجمن  
 نزد اربعه باطل است اتفاق اربعه بر نفس انجمن نیز باطل است قطعا نزد  
 مستخرج انجمن و اقوال اربعه که مخالف انجمن اند نیز باطل اند نزد آن  
 مستخرج این حکم مخالف وجه سوم آنکه حکم مذکور و عمل بر آن بسبب مخالفت  
 در صورتی باطل بودی که موافق یکس از متقدین نشدی لیکن جایز است  
 که مخالف اربعه و موافق کسی دیگری باشد و وجه چهارم آنکه از امام مالک  
 مروی است که اجماع بخلاف این مدینه منعقد نمیشود و چون اربعه را بر این مایل

درین نیستند پس امام مالک و مالکین یافتن متفقند چگونگی از خود انعتاد  
و اجماع خواستگفت و در پنجم امام احمد و در یک قول و ظاهر میگویند که بدون  
مجموعین صحابه بیشتر اجماع است و در یکس از آنکه از خود انعتاد و خود امام احمد از  
نستند پس چگونه از آنکه از خود انعتاد و اجماع خواستگفت و در ششم آنکه امام  
احمد از صحابه نیستند پس چگونه از آنکه از خود انعتاد و اجماع میداند پس از آنکه از  
یا چگونه انعتاد و اجماع روا خوانند و داشت و در هفتم آنکه در انعتاد و اجماع  
اختلاف نیستند است بموافاق بعضی میگویند که صرف از صحابه منعقد  
میشود و بعضی میگویند از خلفاء را است بن اربعه نفر و بعضی میگویند از حضرت  
شیخین زنده و بعضی میگویند از عصر عدل است و بعضی میگویند از حضرت  
اهل بدین و بعضی میگویند که برای اجماع اکثر مجتهدین عصر تمام شده و اند  
و بعضی میگویند که بدون تمام مجتهدین عصر شرط اجماع است و بعضی از مدعیان  
جمهور میگویند که اختلاف علماء بر اقوال مذکور اجماع است بر آنکه از آنکه از  
مقتدا اجماع منعقد خواهد شد و از اینها مذاهب اقوال در تفسیر و مسلم مذکور اند



و نیز از این نیز در حکمت آنکه یکس از این اقسام از این اجماع علیک  
اجماع مرکب از ضعیف و متقین است و فوائدی که فی اینهم در این اجماع  
منفرد از این است و در این در این از این که در این در این  
اول است و در این از این اجماع و در این و اتفاق بر این که در این  
حجت از این اجماع مرکب است از این اجماع و در این ضعیف است و در این  
بطریق اولی خواهد بود پس باینکه حجت از این نفی حجت از این بطریق  
اولی نمودیم بخلاف حجت که در این بود و در این و در این ثابت میکند و در این  
معتول به جای نیست که در این ضعیف از این متحقق نشود و موقوفه عام قوی که  
بخز اقوی از این بود و خواهد شد لهذا از این اجماع معین و در این  
مفید قطع مستور و علی التحقیق در این مقام آنکه برای حجت اجماع  
جهت بن عمر رضا الهی علیک و در این حضرت سلیمان علیه السلام  
مورد خواهد بود و در این اجماع ذکر شده و در این از این که در این اجماع  
که در این است و در این از این که در این و در این که در این که در این

صاحب محصول بعد در مقام اجماع مراد از اصدار حکم کفایت میگوید این اقرار است  
 عظیم است بر امام حاشا و کلام اگر امام انجمن می گفت چو که مخالف مدسجیح است  
 مصنفین کتب اصول در بحث اجماع این را البته نقل میکردند بلکه رومی خود نیز  
 حدیث لا یجوز امتیاع الصلوات میگوید که این متواتر المعنی است و این صاحب  
 نمود و امام رازی صاحب محصول استبعاد کرده پس در بحث اجماع در مسلم و شیخ  
 معنی قول امام رازی نقل کرده اند و خود دارای مراد از آن جمیع مجتهدین  
 میکنند و تمامیکه رأی را در آن مدخل یا بشد بقاعده که گاهی از اطلاق  
 لفظ فرد کامل مفهوم آن میگردند فرد کامل است مجتهدین اند و هر مسلم  
 چون به حجة الاسلام و تعریف فرموده اتفاق است محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 علی الدین پس مختص برین است که اگر که آنرا تصور لان اتفاق من جمعی  
 الم یحکم بعد و انه لا یطردان لم یکن فیہ مجتهد پس جواب دادند و قد بدفعان  
 ندارد و اتفاق المجتهدین فی عصر لانه المتبادر ان الفهم فی هذا المقام کافی  
 قوله علیه و آله و صحابه الصلوة والسلام لا یجتمیع امتیاع الصلوات و اما یجتمیع

بما لا يجوز به اجزاء الحسن لاقتباس ما فهم من كلامه في السلم وشرح وکافی لفظ الله  
بما لا يلاق او يكاد لا يلبس محضين وغير الای برحق قسم برادی که برسد و مقامی را که  
در احوال بر خل باشد چنانکه در نزدی و در باب ابدیته اجماع مذکور است فاصفة  
الاختصاص و فقه و فی حال را می اصول الدین المبدوءة مثل نقل القرآن و مثل اعادة  
الاشیاء فقه المسلمین و اهلون مع الفقهاء فی ذلك الاجماع اما باختصاص الای  
و اما استنباط و ما عجزی بحجاة فلا یستفید الا بالای و الاجتهاد من العلماء انتهى  
و چه بنم بر او از آنکه صحابه شدند و مع جوی و انصار و عترة مشه و و حضرت  
خلیفار اثنی عشر و حضرت شعیب و نه اهل بیت فیسب طایفه در میان  
و نه اصحاب بیت از میان را چنانکه یک در میان شرع و توفیق می و  
مراد از آنکه نسبد و انچه اجماع را داشته بر چندین چهار بر دو و بر نه  
و نه اند و مقبول حضرت رب العالمین حین نه یکن چون تخصیص ثانی الای  
در شرح محقق نسبد و فرق نه گویند سابق در اسامی تسبیح نسبتا مخصوص اند  
و فرق نه گویند را که اسامی بی وجه و بلا دلیل مخالف اجماع خاص اند و از آنکه

مراد گفتن کلامی از این است اشکال عجیب همچنین چرا حتما میگوید که کلام  
 بخرج من افواهم و وجودهم آنکه قول و الامة اذا اختلفت الی قوله و المراد  
 من الامة الامة الا بعد مخرج است در اینکه انعقاد اجماع مرکب از ائمه و  
 در وقت اختلاف است بر اقول است بر اینکه قول مخالف باطل است بعد از عمل  
 بر این ناجایز و قول وی بخود که آنکه ایجه اف مخرج و کلامی که این انعقاد  
 اجماع موقوف است بر آنست و میری بعد از استیضاح نمودن او  
 حکمیکه با یکی از احکام استخراج از این موافق باشد جایزه و این همه حکم  
 نقض است و مجتهد پس در صورت اجماع منعقد گردیده که حکم باطل  
 است و عمل بر آن نااطاعت پس بر این تفسیر مخالف مفسر خود گردند و فی نفس  
 هیچ نیست زیرا که انعقاد اجماع در میان جمعی است و باقی جمعی که در آن  
 انقضاض و جمعی را بر این انعقاد اجماع شریک دارند غیر محققین اند  
 مع هذا بعد انقضاض علی الفور منعقد میدهند که بعد از آن استخراج دیگر  
 مخالف است که بعد از سال پسندید که از ملاعظ این مسئله در کتب

اصول ظاهر میگردد پس لازم می آید که تا بعد از شدن استخراج مخالف جمیع  
مربکیت متحقق نباشد و هوک ترها فایده ایفا ملک مشتمل بر کماله محیی  
مصب میگوید در الباء و ظاهر مرقوم است فقط صریح فی التخریج ان الایض  
منعقد علی عدم العمل بذهب مخالف لاریحه و انضباط و ادایم و انشا  
و کثره اتباعهم بحیث لای رعایای خود را رعایا کرده و از امر مصدر نیکه  
معویه تا تفسیر ارجاع مرکب هم واقع بوده گفت و در اشباه و نظایر مرقوم  
است بیرون صریح تا آنکه ثابت شود که منظور از رعایای او مضمون عبارت  
الاشباه یکست و حال آنکه او عاقل متضمن ارجاع مرکب است و در اشباه که نقل  
از شریعیند اگر ارجاع و حدانی است کلاما غلطی پس اینهم بطور سابق با هم  
دارد و مناسب بود که با اینطور یک گفت و نیز در اشباه و نظایر مرقوم است  
ایح حالا نقل عبارت اشباه و مخرب که متعلق این مقام تمام و کمال و ضرور  
است تا کارستانی در دانشمندی موجب بر هر که در سه ظاهر و هویدا گردد  
عبارت اشباه و نظایر اینست لایعنی الناس ما یعقود العقاید ما اذا



قضى شئ خالف الاجماع انعقد على عدم العمل بمذهب مخالف للاربعة  
 لا تضابط مذهبهم وانتشار اولئك اتباعهم انتهى وعبارت محررات  
 تملك نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام من تقليد اعيان  
 الصحابة بل من بعدهم الذين سروروا وضوؤوا ورواوا على ما ذكر بعض  
 المتأخرين منع تقليد غير الاربعة لا تضابط مذهبهم وتقليد مسالمتهم وتخصيص  
 ولم يدر مثله في غيرهم الا ان لا تقراض اتباعهم وهو صحيح انتهى وعبارت  
 شريفة محررات ثبت اقوال نقل الامام من اجماع المحققين على منع العوام  
 من تقليد اعيان الصحابة بل يجب تقليد من بعدهم الذين سروروا <sup>ضعوا</sup> والى ذلك  
 كلام في باب رد نواصبنا على هذا ما ذكره بعض المتأخرين هو ان الصلاح مع <sup>تقليد</sup>  
 غير الائمة ابي حنيفة وان فعي وما كان حجة بعد وبنو نامى جوازهم والكان غير  
 الاكرام محبة النضا واما في الدين لان مذاهبيهم مضبوطة ومسالمتهم مقبولة  
 وهو مما فخصص ولم يدر مثله في غيرهم الا ان لا تقراض اتباع مذاهب <sup>الآخر</sup>  
 قال المصنف هو صحيح اعلم انك قد علمت ان التكليف من الشارع ليس العمل

بفتوی مجتهد علی التجر وخصیص العمل بقیوم مجتهد چون مجتهد حکم یافت  
ایلی بی بر تغییر حکم الشارع من دون برآن وحرر حرمه الله الواسعة والصحابة  
اخفاء بالتقلید فانهم اقرب الی اخذ الاحکام من صاحب العرفی لکن لا یخلو  
بعض احکامهم عن اشارات خفیة فیحتاج الی تبیین المجتهدین الا حقیقین  
واما المجتهدون الذین یجوز لهم باعسان فکلامهم سوار فی صلوح التقلید لهم  
فان وصل فتوی سفیان بن عینة او مالک ابن دینار او غیرهم یجوز الاخذ  
کما لا یجوز الاخذ بفتوی الائمة الاربعة الا انهم یوقن عن الائمة الاخرین صحیح  
الاقل القلیل ولذا ینصح من منع التقلید باهم فان وجد نقل صحیح منهم فی  
مسئلة فالعمل به والعمل بفتوی الائمة الاربعة مساو انتمی وینما خدشتم ما  
است اولی الائمة متبادر از کلام تحریر نماید نقل اشباه این است که چون مذکور  
الائمة الاربعة من ضبط در کتب بودند مستند و مشهور زنده و اتباع و عالمین این  
کثیر گشتند بر خلاف مذکور و بلکه آنکه که اگر چه در عالم وجود آنکه مکتوب بود  
باقی ماندند و مشهور یافتند و اتباع اینها مستقر و منقطنی شدند بر این شیوه

اتفاق او قیاد که عمل مذایب مجتنبند و دیگر واقع نشد لهذا اجماع و اتفاق  
بر وجود عمل مذایب الزامیه واقع گردید پس این اجماع نوعی اتفاق خواهد بود  
از آنکه اگر مذایب دیگر بدون در کتب می مانند مثلا گوشت و درخت و ترس  
از آنکه کرده و از اتباع این منقوض نمیشد از اتباع و بدیه و ششیده و هر چه  
عمل بر این مذایب دیگریم باقی ماندن این کلام منع عمل بر مذایب حادث مس  
نیست چه جایکه منع اعدا شدن مذایب نایز و اگر از اتفاق اجماع به عدم  
عمل عدم جواز عمل بر مذایب منقوضه باشد تا هم مبطل اعدا شدن مذایب  
و عمل بر این نمی تواند شد بلکه مبطل مذایب منقوضه هم نمی تواند شد زیرا که کلام  
الحسن تعلیل اعیان صحابه نیز رافع میکند مجتهدان و مبطلان مذایب صحابه  
همی تواند کرد زیرا که این مستلزم خروج از اسلام است حاصل کلام که عدم  
عمل با عدم جواز عمل بر مذایب منقوضه صرف بجهت انقراض آنهاست نه بجهت بطلان  
انها تا آنکه اگر بعضی بطلان آنهاست منقوض است عمل بر آنها جایز بلکه واقع چنانچه  
در تحلیف شهود دانسته فصدق قولنا العمل بک الذی یسیر علی الدین

سباح و ليس بجای من جیس صدق السابته لعدم الموضوع و امیخی  
و در مذہب مستی متحقق نیست زیرا که در وقت بروز مجتنب محبت  
فهم مذہب از خود مجتنب تصور و بعد از طایر است که مذہب است بدون اطلاع  
از کثیر باقی ماند و برجند ظاهر بسیار از تجربه بر نقل اشباه اجماع فعل است  
مگر از عبارت تجربه که ما نقل کردیم ظاهر بسیار در اجماع قول است و لکن کلام  
تجربیه است بر یک موع تعابید مجتنب از محبت است مجتنب مستقبل انهم  
ظریات مجتنب ماضی و بذات مذہب او نیست بلکه منظر عارض القواف  
و عدم تدرب است و مثل این منع مرفوع مبسود از ارتفاع علمه ان چنانکه در  
تکلیف مشهود پس مجتنب حادث خارج از محل نزاع است و از اینجا خوش  
فهمی و سلیم المطلبی محیب خوب ظاهر و موجد میگرد و در حدیثه ثانیه که  
در عبارت تجربه بر این واقع است اجماع المحققین علی منع العوام من تقلید  
الصحابه و نكف شع الناس من تقلید پس در ذکر لفظ العوام که معنی جاهل  
است که هرگز ادراک معنی نص و تاویل آن و ادراک مذہب کتب نمی تواند



روایات و نحو شش فیه و او ستادی محیب بر اهل اسلام ظاهر میکرد و جراه  
استقامت عندهم کافعه و سابق از اسلام و شرح ان گذشته که مراد از اجماع  
محققین مختار بعض است و اتفاق چند اشخاص از اجماع شرعی که حجت شرعی  
است و مخالفت ان غیر جائز و نیز در اینها ذکر شده که این اجماع و اتفاق  
محققین در مقابل و اجماع است پس باطل خواهد بود و از اینجا در وقت شد که  
محققین در خصوص منع این تقلید غیر محققین اند پس مقلدان این غیر  
محققین را درین مسأله باید گفت و نیز در ان گذشته که بتوسیة تفصیل  
و غیر ما را در تقلید داخل نیست بلکه مقلدان فهم مراد صحابی کرد و بعد از ان  
از مجتهد دیگر خواهد پرسید و نیز در ان گذشته که انصار مجتهد دیگر مجتهدان  
در بدل جید با هم برابر اند و کار این معنی مکار بر هیچ است و کمال سودا و  
پس در تقلید هم با هم برابر خواهند بود پس حق است که منع از تقلید غیر  
اربعه بر کس که کرده بیهب عدم تفاوت ندایب دیگر است که روایات  
انها محفوظ مانند تائید اگر روایت صحیح محفوظ بافته میشود عمل بر ان

جائز است چنانکه در تحلیف شهود بجای تنگی بر مذہب این ایلی  
 به برخلاف راجع تاخرین فتوی داد اند خدش راجع آنکه با وجود  
 مواضات دیگر بر قول از اصلاح به چنانکه مذکور شد و دارد میبود که  
 عرض او اگر از انقضای اتباع دیگر مذہب این است که فردی واحد  
 از آنها تمام ادیم الارض و در جهان باقی نیست پس از طلب دلیل  
 این علم خواهم کرد و عدم علم بر عدم نیست و نه مستلزم آن و اگر  
 مقصود اذلت است پس این امر اضافی است و مانع از عمل نیست  
 چه اتباع مذہب راجع نیز با هم نیست بیکدیگر قلیل و کثیر از خدش  
 آنکه محیب در نقل عبارت اشباه موافق قاعده ستمه خود کید دیگر  
 بکار برده و بدخواهی دیگر اهل اسلام ما خواندگان و کم علان نقل آورده  
 که صدر عبارت آن حذف کرده چنانچه از نقل ما آن عبارت در یافت  
 کردید تفصیل این احتمال آنکه با وجود و قدح بر قول امام الحسین و این اصلاح  
 بعضی بتأویل رفته اند و میگویند که مراد منع از عمل بر مذہب دیگر

در قضا و اقتضاست مدار عمل نفس خود و نیز سبب از تحمّل و این چرخگی  
منقول شده یعنی قول در باب و علیّه مجمل قول السبب مخالف الاربعه کما  
الاجماع و قال قبل ذلك لا يجوز اجماع فقهاء و غير الاربعه فمن يجوز اجماع  
لا كما لشعور بعض الظاهريه انتهى پس صاحب الاشياء و رعا عین  
تا در این اختیار نمود گفت آنچه ترجمه اش اینست که تبیین چرخگی قضا  
بدان تا اینست که قضا واقع شود و چیزی مخالف اجماع  
و عدم نفوذ آن ظاهریست زیرا که قضا مخالف اجماع حقیقی بالاتفاق  
نافذ نیست اما اگر قضا مخالف اجماع باشد پس او نیز مخالف اجماع  
حقیقی است یعنی مثل مخالف اجماع است در حکم عدم نفوذ و بنا بر  
قول سبکی اکنون گذشته که با مخالف الاربعه مخالف اجماع  
عین مخالف اجماع چنانکه قسم اول بود و قوا و ان کما فی ضوئها  
نیز هم احتمال دارد که غیر مجرور در غیر هم راجع باشد و بیشتر  
خواهد بود بدین که در مخالف بودن این قضا از اجماع صرف مخالف اجماع



ملحوظ است که بدین کسی دیگر که مخالف اربع باشد این قضا موافق اقل است  
 مثل مخالفت اجماع باشد نه عین آن بلکه از تشبیه طبع حمل کردیم و احتمال  
 دارد که خبر مذکور راجع به جمیع باشد یعنی مخالفت اربع عین مخالفت  
 اجماع یکس باشد برین تمهید که درین اجماع خلاف عوارض اجماع باشد  
 است و خواهد بود بدینکه این اجماع اجماع حقیقی شده می نیست بلکه معنی  
 مختار و اتفاق یکجمله است چنانکه تحقیق آن از شرح مسلم که در این مرجع  
 خبر باشد تقدیر کند که در بیان است لکن کلامی که در است پس از آن  
 عمل در قول وی الا اجماع انعقد علی عدم العمل عدم القضاء تا مطابقت  
 دعوی با دلیل متحقق نشود و کرده دارد خواهد شد که دلیل مقتضی  
 عموم نفی است یعنی نفی نقاد قضا و نفی عمل نفس خود هر دو تخصیص نفی  
 نقاد قضا هر اگر در و همراه معنی عبارت استباه معلوم دریافت کردید  
 که صد عبارت استباه متاصل و مع کن مراد محبت است زیرا که مطلب  
 استباه آن است که مخالفت اربعه در قضا جایز نیست و در عمل نفس خود

پس محبت در اینجا استادی خود را کار فرمود تحریف عبارت با تقاضا نمود  
حدیث قضا و حدیث خلاف بخار و بعد حذف کرده باقی عبارت نقل خود  
حدیث سادسه اندک ادعای محبت و امر دیگری عدم جواز احداث <sup>بر عکس</sup>  
مثلا بعد از آنکه که مخالفت می رود داشته باشد عدم عدم جواز عمل برین  
مذهب و این عبارت اشتباه هیچ یکی ازین هر دو ادعا ثابت نشد بلکه  
همین تر بود تسلیم صحیح کلام اشتباه و محترم میزد و که قضا بعد از مخالفت  
باشد نیست و این غیر ادعای او است پس این ادعای او ثابت نشد  
و آنچه ثابت شد محبت ظاهر غیر ادعای او است و عبارت دیگری از ادعای محبت  
ابطال احداث مذهب فاسد مثلا بعد از مخالفت صحیح اینها و بطلان  
عمل برین مذهب و دلیل بعد تسلیم محبت این مخصوص عدم عمل بازا و عا  
و عدم عمل بر مذهب متاخر مخالفان و بعد دلیل مخصوص عدم عمل بر مذهب  
مجتهد مقدم یا معاصر و بعد زیرا که از میران است بیه نقل سیکر که بعد از  
و عموما جهتا و مطلق عبرتست مخالف آنچه گفته یعنی فی الجمله متقدّمین

و معاصرین این دعوی کرده و چنین بود اندک بعد این پس عدم انضباط  
 و عدم انتشار و انقضای اتباع خواهد بود که نظر متقدمین و معاصرین و محبت  
 قابل این قول باشد یعنی ماقول عدم انضباط و عدم انتشار و انقضای اتباع  
 حال آن محبت این قابل معلوم بود که سبب رجوع مندرج این قول حکم جم  
 جواز عمل بر ضرب او میکرد پس تقریب نام نیست حدس بود از اجماع  
 در قوه و ضعف سه مرتبه دارد مرتبه اول مرتبه ایه قالان به بیست متواتر  
 است مرتبه ثانیه مرتبه حدیث مشهور است مرتبه ثالثه مرتبه جزا احادیث  
 چنانکه مخیر السلام علی بن محمد بروی میگوید ششم علو ذات باجماع الیه و  
 مثل الایة و اخیر المتواتر و اجماع من بعدهم بمنزلة المشهور من الحدیث  
 و اذا صار الاجماع مجتهد الی السلف کان كالصحیح من الاحادیث و النسج  
 فی ذلک جائز مثله حتی اذا ثبت حکم باجماع عصر بعد از آن مجتمع اولی  
 علاقه منبج به الاول و یجز ذلک وان لم یفصل بالیکون من العمل  
 عندنا علی ما روایت می شود و ذلک ان یكون فی عصرین او عصر واحد اعنی به

فی جواز التمتع پس آنچه سابق گذشتہ از الاجماع لا یسج ولا یسج  
به در دو قسم اول عام بود بر این قسم ثالث مشروع میشود  
بعد از این سیلوم که اجماع بسیار است و آنچه اول تحقیق است زیرا که در  
هر قرن محققین در کتب رسال می نویسند که نقلیه معتبره حایر  
است و تفصیل آن در دیوان اطل حایر سابق گذشتہ است و اگر تحقق  
باشد و حکم قسم ثالث عام بود پس مخالف این اجماع تحقق  
عید است و حاکم فاش او کلا حدیثه باشد بلکه از قبیل اتفاق عصر  
بعد استقرار خلاف در عصر اول مختلف فیه خواهد بود در امتناع و  
عدم دفع و خلاف آن در مسلم مذکور است مسلم اتفاق اعم  
آنکه بعد استقرار اختلاف و العصر الاول منقطع عند ولا شعری و  
والامام احمد حجة الاسلام العزلی والامام امام الحرمین والمختار  
واقع حجة و علی اکثر الحنفیة و الشافعیة زیرا که هرگاه در قول مختلف  
در عصر اول جامع از اجماع است بر یک قول و لا تا در عصر ثانی ترد و قول

مذکور نیست پس قول واحد در عصر اولی نافع از اجماع بر قول مخالف خود  
 در عصر ثانی بطریق اولی خواهد بود لیکن ما بطریق تنزل از قبیل اختلاف در عصر  
 اول گردانیده میگوییم که اجماع بر عدم عمل بر مذنب و بکثر و فعل مذکورین  
 باطل و منظر تحقیق مقابل تنزل و منظر انکه عین و خود سدی جزای امام جمعه  
 صاحب مذنب با منکرین خود و امام جمعه الاسلام از شافعه امام الحرمین  
 از حنفیه قابل امتناع بن اجماع باشند تردید محققین این عصر تقلید  
 در این باب باطل باشد و لهذا محققین مصنفین این مسئله را رد میکنند  
 بطریق اولی پس بی باید که از رد قول مذکور اگر چه در کلام بعضی از محققین  
 این مسئله واقع است عکس این محققان درین مسئله چنان شباهت  
 انفعاد اجماع بر عدم عمل بر دیگر ماس از تحریر نقل کرده و موجب تحریف  
 قول امام و قول بعضی المتأخرین یعنی این صلاح نقل کرده قول این صلاح  
 را صحیح گفت پس حسب مسلم هیچ کس از آنرا رد نمود لیکن بر و قول  
 امام و قول این صلاح انکشاف کرد زیرا که این دو قول اصل اند بر اینها

رد مخیر و اشتباه هم صورت می بندد اگر چه در کلام بعضی از محققین  
 درین مسئله واقع است لیکن این محققان درین مسئله محقق نیستند پس  
 خلاف آنچه از وجه و مقلد او را محقق و وحدات معلومه دانستن تسبیح  
 من عند نفس است نه و باید من شری و النفس و من سبب الایمان  
 هر گاه در مسئله قول منع عمل باین تفصیل واقع است پس از متوجه  
 مقدم من موقع است که در اینجا که این مسئله را خواهد دید  
 بسهولت وقع آن خواهد کرد و این چند را در کتب دیگر که دیدیم  
 تعطیل آنرا ذکر کردم و بردان جدا گانه برداشتم و در بعضی  
 عبد الوهاب شوال مالکی در کتاب خود که مسماست میزان الشریعة  
 ذکر نموده و آنرا لایصل احد بعد الایة الاریقہ الی و قاضی بامطرد  
 الاستدلال فان ذلک مقام لم یعد احد بعد جم الامحی و عمر بامطرد  
 ولم یصلوا نه ذلک کامر جمیع من ادعی الاجتهاد المطلق  
 بعدم اماره المطلق المستحب الخرج عن قواعد امام

کاین القاسم و رصع مع مالک و محمد و ابی یوسف مع ایحیة و کما  
 الزنی و الرصع مع الشافعی و اذ لبس فی قوقله عبد الله الاربعه ان  
 بنکاه حکام و استخراج من الکتاب السنه ابراد من ادعی و ملک  
 قطانه استخراج لنا شیام السبق الاجر من الایمه استخراج فانه یخرج  
 فی سبکین من یقلل این کلام دلالت میکند بی علی و یحیی می مجیب  
 از مسکه اصول بلکه از مذہب حنفی با وجودیکه اب بروت ابی اول  
 ریخته و شریعت خورانیده منصب افتاد مذہب حنفی گرفته چرا باشد  
 که منجمه اشراط ساعت رسیدن صاحب نا اعلان تفصیل این  
 اجمال اندک این کلام دلالت میکند بر وجهی یکی علوم مرتبه اجمه اربعه و سموه  
 و رعت مکاتنه این و این خلک چشم و سر و زلوب ماست و مطابق  
 اعتقاد و رسوخ ارادت مالک این هر چهار اجمه دین در اول بار اکرام معرود  
 از و مقدر ای شریعت و طریقت اند و دیگر افضلیت این است  
 هر دو متاخرین و مفضولیت هر دو متاخرین نسبت این و این  
 بر نفیتم

بر تقدیر تسلیم لایسین و لایغن من یجوز بحجیب چه سود و غرض و عا  
مضرت و نقصان زیرا که تقلید فاضل اید و افضل جایز است نزد اکثر  
و خصوصاً مرد حنفیه و نیز تحقق نیز در مسلم و شرح آن مذکور است  
مسئله یجوز تقلید المفضل من الابرار اجتهاد مع وجود الافضل بینهم  
فی تعلم عنه الاكثر و روی من الامام ابو دکتبر بن محمد بن الحسن بن علی بن  
المقله اشعار الابرار ای لی الابرار الرج فیحصل الابرار ثم بحجیب اتباعه  
لما اید ما اقول عموم قوله كما سئلوا هل ذکرناکم لا تعلمون المفضل  
والافضل و لئاننا بالقطع فی عصر الصحابه باقار کل صحابی مفضل و کما  
هذا اجماعاً منهم علی انوار و عرف ذلك بالتواتر و التجریه و التدریس  
ثم قبل لولا اجماع الصحابه لکان منسب الخصم فان (الاصابة فی الافضل)  
ارجح و بر تقدیر تفضل اگر تقلید مفضل تردد اکثر و محققین جایز بلکه تردد  
اقل و عمر محققین روا باشد میگویم که بحجیب دعوی اجماع بر عزم علی  
بر قول دیگری بعد از اجماع ارجح از افضلیت اسم ارجح از تفاویض نقل



میزان الشریعہ نمود و حال آنکه مفسریت تاخری از این که  
 سبک تقلید مفضل بود دعوی محیب میکند پس خود کنی خود نمود  
 و نعم ما قبل کنی بر شاخ و بنی بر بر خداوند بستان نکرده  
 بقا که این روی میکند نه با من که انفسی میکند که اگر صاحب  
 میزان الشریعہ رتبه می بود از این می پرسیدم چون اگر کسی که قول  
 عبد الوهاب مالک را از است که چنانچه بعد از این بر وجهی به اجتهاد مستقل  
 نرسیده و تقلید آن مفضل طایر است که بر مرتبه اجتهاد مستقار رسیده  
 میگویم چون زمره نیست از محیب تقلید این است می پرسیم که این علم غیب  
 شمار از بی حاصل که عکس بعد از اربعه مقام این نرسیده بقدر  
 نه بکثره اتباع و نه بکفر استنباط و نه بر دعوی اجتهاد و مطلق که امام فرشته  
 که مشکل اینچنین اموات بسیار رسیده است بنابر غایب مانی ارباب  
 آنکه علم شما محین کس نرسیده لیکن این عموم علم است نه علم با مردم و نه  
 من الفرق بالا یخفی و آنچه در شرح مسلم در مثل این مقام که شسته از علم  
 باز نقل میکنیم پس سبک هر س من ایهوات لم یا تو اویل ولا یصیا و کلام

والله اعلم

وَأَتَاهُمْ مِنَ الَّذِينَ هَكَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ أَفْتَوْا بغير علم فاضلوا ولم ينفعوا  
أن هذا اخبار بالغيب في مجلس العلم من الانبياء واما بطور استدلال <sup>سكنند</sup>  
که اگر عین کس بود البته نقل حال او سه و همامی رسید و دفع آن بگویم  
که هر دو ملازمه ممنوع است افراز این است مروجه شتر قار و غراب و جن و باو شتا  
مستتر شده از کثرت شمار او عای احاطه علم است پس اول تعداد اصحاب  
و بلاد نمائند من بعد بگویند که در کدام کدام بلاد اهل اسلام سکونت دارند  
و در کدام کدام سکونت نمی دارند بعد بگویند که اهل علم از اینها چند شخص  
اند و این علم چیست و باز در اهل علم کدام کدام کس در کدام در کدام مرتبه علم رسید  
است هرگاه جواب این سوالات جوایز داد و الوقت این ادعای  
شما که یکس بعد از ربع مرتبه ایست رسید بنظر استدلال در شهر  
و کثره اتباع حال و کثره استنباط و عین کس دعوا اجتهاد مطلق فرست  
نمخود و عدل این حصر را نه مانع نیست قبول علم است و دونه غلط  
الغیا و عند قول علماء البلاد و رسم مذکور است مسلم بعض النظمایه

والتشعة قالوا انه اى الاجماع محال ورسلم فالعلم به محال ولو سلم فالنقل  
 البتة محال بعد ازان در اثبات استحالة نقل میگویند و لما اثبات ثلاث فدان  
 الاحاد ولا يفيد العلم والتواتر عن الكل في كل طبقة متع عان ومن ههنا  
 قال احمد من ادعى الاجماع على امر فهو كاذب بسبب محاسب مسلم و در جواب  
 مستك يقول امام احمد كفته دقول حدثي على انفراد اطلع ناقلة او محمول  
 على حد و ثمة اذن و شرح گفته فان كثرة العلماء و التفريق في البلاد و العفر  
 السوذين و سبيل نقل اتفاقهم انتهى بسبب محاسب مسلم امتناع حدوث  
 اجماع و در عصر امام احمد و ما بعد او مسلم و ثمة بحث تفريق علماء و علماء  
 و عدم تبين نقل اتفاق ابناء بعين جهت از اینجا بطلان دعوی اجماع  
 بعد از آنکه بر عدم عمل عذیب مخالفه امری بعد از این حادث شده  
 باشد چنانکه محیب و مقتدایان در نمود این نظام و بر سر اگر یک سال  
 بیشتر از نبوت بعضی تبریر و یکداری محیب مای معنی بود این صاحب  
 همراه بعضی امرای نصاری برای قصد است و ابرار را از مراد اباد و فرستاد

و چند فیصلات بعمل آورد و فیانی آن هم فیصلات مطابق آن گزیری  
روانه صدر شده و ایجا مقدمات فیصله کرده محیب مظهر درود شده  
و شبنجات شنبه علاء علاء بر آن نصب محیب گردید و جایگزین دیگر  
که محیب بر او باد و شادان و دیگر نصاری محقق مجید بر دست محیب بنام  
محقق و دیگر سرلای این کولام کرده که شمار معلوم است که فیصلات  
شماره صدر مقبول شده مالی محیب جواب داد که مرا معلوم نیست  
پس با وجود کزق در اعیان و مقدمات پیش با اقامه و بسیاری محسوس  
محیب در رستان او در صدر و مرا و ابا و رسته و در آن مقدمات و فیصل  
شده او حال علماء صدر و فیصلات خود محیب معلوم شده حال علماء  
مشرقی و غرب و جنوب و شمال درین مدت در و دراز چگونه معلوم  
گردید و حالک نزد ایشان عظیم لیکن بتواند مشهور است که محیب حال  
شده فیصلات خود معلوم شده بود بطور مقدمات مسؤل عنها حلف  
در و غرور و نفوذ و مابعد من شود و فساد من سبب اعمال این ماجرا

و تمام ادایا و دیگر بلا و قرب و حوائش هم است و کاتب الحروف هم  
 قول سر و بجاری محیب امر از نصاری بحسب خود معاینه کرده و زبانی  
 ثقات مراد ابا دهم بکوش خود شنیده بر کس را که درین شکل و ریزی  
 بوده باشد از رسان مراد ابا دهم تحقیق نماید باقی ماند و نجایک  
 فیه و دیگر محیب و آن این است که محب میزان الشریعه نفی مسأله امر اربعه  
 از کس فی قصه دارند کرده که حاضر را می بودند و یا مقدم آورد و موخر از  
 اربعه اربعه زیرا که احوال زمانه مستقبل بجز اخبار تاریخ که اجماع مفقود  
 است معلوم نمیشود پس محیب همان عبارت میزان الشریعه را برای نفی  
 مسأله امر اربعه از متاخرین تا زمانه فاشه خود نقل کرده و نظر  
 این آن است که شفعه از مقتضای این بگوید که حضرت امام مهدی <sup>عجل</sup>  
 پیدا نشده اند با فاشه نشده اند یا حضرت عیسی <sup>ع</sup> هم خبر داده اند که نبی  
 و رسالت ختم شده پس جا می برای نفی هم نبوة برسانت درین  
 همان کلام معجز نظام را سند آورده بگوید که حضرت عیسی <sup>ع</sup> هم فرموده اند

که تبه در سالت ختم نشد با نارا الی حد و مجوز با حد خط حضرت امام  
مهدی بگوید که فلان مقدسای دین و موصی که حضرت امام پیدا نشد  
با ظاهر شد درین راه ما قهرم و لا فعل محیب غیر محیب و کوی  
نیز در میان الشریعه مذکور است قال جلال الدین السیوطی <sup>رحمته</sup> ان  
الطلق علی القسمین مطلق غیر السبب کما علی الاشیاء لا یجوز و مطلق  
منست کما علیها اکابر اصحابهم و لم یروی لا یجوز و المطلق غیر <sup>السبب</sup>  
عوالیه الا رجح الامام محمد بن جریر الطبری الا انه لم یسلم له ذلك  
نقدی بگوید که مصنون این عبارت بفهم معصوم کلام سابق  
است پس روان روان است محیب غیر محیب حکم عد و غیر  
درین مذکور است کلام لطلیح من کلام الایمه علی دلیل مرجح من الکتاب  
والسته فایا که این مرد کلام احد منهم او تضعفه بعینک  
فان فم مشکک از قرون فتم احد من الایمه محبت من بری <sup>کالسیا</sup>  
فقیر بگوید که این کلام اصل مطلق بطلان احداث

وعلی برین است و خل ندارد و چه ظاهر است که مراد از آن خطاب عام غیر  
 محبت الی و کونه محبتی کلام محبت و دیگر را می کند چنانکه محبت برین الیه  
 بنماییند و تا پس از نقل چنین عبارت بحکم طول رساله دیگر در نظر  
 کرده شود معنی این کلام را ثابت بر محبت زیرا که او کلام محبت  
 زیرا که محبت مذکور بعد از این باشد بدون دلیل صریح از کتاب  
 و سنت از فهم انفس خود و می کند کمال تحقیق در این محبت است  
 و نیز در آن مذکور است مذایب الایه الاربعه بحری جد اول و اطول  
 الامه جد و لا الامام ابو حنیفه و یلبیه الامام مالک و یلبیه الامام الشافعی  
 و یلبیه الامام احمد و هو اقصرهم جد و لا و مذایب الامام ابی حنیفه اول  
 المذایب المردیه سه و یافکذک یکون اخرهم انوار اضافیه  
 میگوید در این کلام مثل اول در اصل مطلب خل ندارد و معنی او در آخر  
 کلام و خیار بالغیبت بدون اخبار شایع و همو کاتری محبت  
 غیر مصیبت میگوید و نیز در آن مذکور است کان ایام المذایب و اثرین

الرسول الله صلى الله عليه وسلم في علم الاقوال مع الايمان بترجم بعض التصوف  
الذي ليس له ذوق في المعارف الالهية ان المجتهد لم يبرقوا من  
رسول الله صلى الله عليه وسلم الا علم المقال التام من معرفة كذا ابن عيين  
مرغاي بايت حليم ما بين روشن ليكن يجب ان سادك خود در كلام  
بعض مشغوقه وقت نقل بروى اينكه مجتهد في علم احوال هم بود كفا  
كرو مع دليل و شامدي و سنده ماورد و نظام است كه در عيني نظام  
در كفايت نمكند مجتهد في ترتيب كفايت و سنده در ان ذكر است ان  
كل من ردقولا من اقوال علماء الشيعة و اخرجه منها كما نرى على  
نفسه بالجهل و يقول الا الشبهة اني جابل ثم ان وقع ذلك  
من مقلد الاثمة خليس و مقلد هم في ذلك و اما هو مقلد هم ليهواه  
و الشيطان فان اعتقادنا في جميع الاثمة ان احدهم لا يقول  
قولا الا بعد نظر في الدليل و البرهان فغير ممكن ان يكون قول وى كل  
ردقولا مع عام است كذا ان ردقوله هم از علماء الشيعة و يمشيه كه بمظهر



و استدلال رد میکند باین برین تعلیه یا از علماء دنیا و شرار الناس  
 خواهم بود یا عامی یا بل بر تقدیر اول یعنی که رد کنم هم از علماء شریعت باشد  
 پس حاصل روشن اینست که آن قول فلا فی قطریان دلیل صحیح و باین بزر  
 قوی و حجت شرعی خطاست پس این را اگر اخراج از شریعت هم نایم می  
 بست پس میگویم که این عین علم و دداشت بریکه او از علماء مصنفین  
 است و شاید عدل بر علم او است تمام کتب علماء مصنفین ازین مولا  
 بلکه اجماع علماء بر قرن باین قسم رد قول علماء شریعت منقذ علم بدان  
 ضروری و منکر انبی اجماع و منکر علم ضروری اگر کسی بگوید که شما علم بنویسید  
 و این زمانه معدوم است و اینها ادعا نموده خواهم گفت که چون در قرون  
 سابقه که وجود علم اجماع در آنها بلا شبه بود اجماع قطعی و در قرون  
 باقیتر هم اقوال علماء منقذ است و علم بدان ضروری است پس اهل  
 قرون ائمه را در موافقت ان چار نیست الا کمال اجماع موافق این  
 کوسکتی باشد خواهند کرد از جهت ما دعوی این اجماع نمودیم علماء

و بلوی اجماع بر عدم عمل ماسوی ندایم در وجه که این بالکسر دعوی  
ماست یعنی مخالف اجماعات سالقه است لیخت مسلم ندو شتم  
و اگر اخراج از شریعت نام نمی اند پس این در در خراج از شریعت  
بودن رسول سبیل رو میکند مخصوص نقیذ زانی و ثنائت خواهد بود  
یعنی رد گفته او از علماء و دایم حال که خواهد بود پس سکونم که نقل  
این ملام را در بنما سودی و متعنی نیست سوانی آنکه حال محیب بن اختیار  
از زبانیس در نیاس نقل این عبارت بود اگر چه کل اما برتر شایع یافته زیرا که  
او درین رساله رد بعضی اقوال بعضی علماء را نسبت به اوائف خود نمود چنانکه  
بر علماء شریعت و اخوت تخیل نیت میسید شریعت سکونم در شریعت  
و بلوی که آنرا ساطین اهل حدیث و از ائمه اهل تقوی است در شرح سعاد  
در مقدمات ضروری ذکر نموده که مجتهدان اسببار بودند و آنچه که قرار  
یافت و باقی مانده از مذایم اهل سنت و جماعت چهار دین مشهور است  
که در اعتقاد و اصول دین با هم یکی اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع

مختلف و قدیم و ائمه این امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی است و بعد از آن  
 امام مالک ابن انس است و بعد از آن محمد بن ادریس شافعی است و چهارم این  
 امام احمد حنبل است و این چهار تن از امامان دین و مقتدایان ملتند ضبط و در  
 احادیث و اقوال صحابه و کلف و تطبیق و توفیق میان آنها منوط به تفسیر  
 و تامل و بیانی باشد و نسخ و منسوخ کردن نیاید بدل مجهود و در باب فرموده  
 احکام بقیاس و احتیاط و انفس و کتاب و نص و حد و عموم و خصوص و غیر این  
 را جز تابع بودن این چهار وسیله نیست و مشایخ طریقت و بزرگان  
 انهم ربین مدایب بودند اندک متقدمین یکی سابق گذشته که همان امام  
 مالک است نقول یا نه احمد الا و ما عاود من کلامه و مردود و محلیه الارکان  
 صلی الله علیه و سلم من کلام این فقیر یا علما و احرار و خبا این از قبیل  
 منافیة ملاحظه ما استقامت که با وجود ملاحظه تعظیم این مواضع  
 امر السیرت آنچه حرج و تعدیل بخاطر می آید بر زبان بقلم می رود مثل مشهور  
 که مریدی که چون و چرا کند و شاگردی که چون و چرا کند هر دو بحر ابایه و کشاد

بنابر علیه میگویم که کلام شیخ عبدالحق دهلوی باینکه محیب در اینجا نقل کرده چند  
مواد است سیدار و یکی آنکه آنچه فرمود اند که مجتهدان بسیار بودند و آنچه  
قرار یافت و باقی ماند از مذاہب اهل سنت و جماعت چهار مذہب شش است  
میگویم و در این عدم بقا و مذاہب دیگر اهل سنت عدم بقا و قولی از اقوال  
مجتهدان دیگر و حکمی از احکام مستخرج از این است پس این خود صحت است  
چرا که اقوال و احکام دیگر مجتهدین در اصول فروع در کتب مصنفه علماء  
مالا نفعه و لا تحصى باقی است تفسیر مسمی باطلید که تفسیر است مختصر خیر اجزا  
مؤلف آن شیخ جمال الدین سیوطی نقل مسکات مجتهدین از آیات قرآنی و  
این از کلام ربانی در آن تفسیر التزام کرده است هر کس را که میسر آید <sup>در نظر</sup>  
نماید که چه قدر مذاہب و اقوال در آن ذکر نموده است و همچنین است دیگر کتب  
بر علماء محقق نیست و نیز حدوث مجتهدان ممکن پس عدم بقا و مذہب متقدّمین  
با تکیه نیز موجب حصه مذکور نیست و اگر مراد آن است که تمام و کمال همه مذاہب  
از مذاہب دیگر مثل مذاہب اربعه باقی مانده پس این مسلم است لیکن نقی تعلیل دیگر

مجتهد آن نیست زیرا که معرفت تمام غریب نقل خود بصیغه خود است مفعول  
 نشود و تعلیه نسبت معرفت بان حکم جزئی که تعلیه در آن میکند است پس  
 عدم بقا و مذاهب و دیگر با بعضی موجب حمزه تعلیه در امر ارجح نمی تواند بود و آنکه  
 که این امان ضبط در سطر اعادیت و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق  
 میان آنها منتهی تفسیر تا اول میان ناسخ و منسوخ کرده میگویم که این امور کل  
 بعضی اگر داخل شود و اجتهاد است پس چون اجتهاد و دیگر امان مسلم در استند  
 لامی از تسلیم این امور نیز در آنها لازم آید پس مختصص امر ارجح باین امور  
 ندارد و اگر بخلاف شود و اجتهاد نیست پس ثابت حمزه تعلیه در امر ارجح و آنکه  
 زیرا که نفس اجتهاد مع عدم التمسیح مصحح و مجوز تعلیه است و این مصحح در دیگر  
 نیز محدود باقی ماند بلکه این امور را باید ارجح بر تبه اتم رسانند نسبت به دیگران  
 پس میگویم که بعد تسلیم دلالت بر فضیلت این و مفضولیت دیگر خواهد کرد و این  
 اینهم موجب حمزه تعلیه در آنها نمی شود زیرا که سابق معلوم شد که تعلیه مفضول  
 با وجود فاضل عاجز با جماع صحابه بهتر است و آنکه مورد غایت نقل مجبور در سناخ بود

الح میگویم که دیگر مجتهدان نیز غایتی از مجتهد درین باب فرموده اند  
و انکار آن مکاره و سودا و بیست چنانکه از شرح مسلم منقول شد  
و اجابت و احتیاط و غیر محتمل و آنکه در بیست و نیکوتر اتباع محض علیهاست خارج  
از اجتهاد و غیر لازم آن و آنکه فرموده که غیر این از تابع بودن این خارج  
و سنیست میگویم که غیر اینها سائل است مقلد و مجتهد را خواهد مجتهد  
با جنها و کلی باشد خواه جزئی و لیکن قول دیگر روی در مجتهد راست نما  
اید زیرا که عمل مبطنون خود او را واجب است و مبطنون غیر او را پس او را  
از تابع نبودن اینهاست و در مقلد نیز منوع و در بیست و نیکوتر این  
است که تقلید هم مجتهد و هم برزانه جایز است و صمدی بر وجه باطل بخانیکه  
مکرر گفته و آنکه فرموده اند که مشایخ طریقت و برزکان آن نیز برین عنوان  
بودند که اگر ابی سلم و کلبه منوع هستند از موجب صمدی مذکور نمائند  
کالا بخفی عینی که غیر موجب است و نیز محدث مدوح در شرح مذکور در  
جایی دیگر این عبارت ذکر نموده بجملة مراتب حقه "مجب چون تابع است و"

و رساله می بر این باب نفس است اینها چون در نجاست عبارت منقول  
 منجم خود به نقل مکرر پس نقل این عبارت خود را قافیه خوانی  
 در حق مسلمانان میبرد اگر در صورت و بلوی علیه الرحمه قد قول خود میبرد  
 اللهم برینی و ارب بود این عبارت را بد کرد و بارب مکرر تا که از این  
 مایه اجتناب رسید اندک طاف تا مخالف این برای خود اجتناب می نمود  
 و الله اعلم انتهى باید داد که بعد از این اجتناب و مخالف این از خود  
 این است میستند پس از اینها همین نظری اولی خواهد بود معلوم شد که مجیب  
 فصل خلاصی گشت سخن حق را می پوشد مجیب و مجیب  
 و نیز مجرب و مجرب در شرح مکرر و غای دیگر این عبارت ذکر نمود باطله  
 در باب حقه و طرق وصول نمون مفسود و ابواب در آمد خانه دین  
 چهار است و هر که راهی ازین راه نماند و در این دریا اختیار نمود پس  
 دیگر رفتن و دوری دیگر رفتن عبت و یاد گاری باب کارخانه عقل از  
 در این سیر و افکار این است و از راه معلومت سیر و افتادین است و از

سودک ملحق بدیوع و احسان در شش به ششم از مذکور و احدی که اخبار  
خود به دست و کلمات روایتی که در لیکل احسن و اقوی باشد و نماید و نشان  
انهم و اعم و احتیاج در این اکثر و ادعیه و ادعیه کند و میرا خصصت و مساله  
و حلیه اندوزی بر دو روین است بطریقه متاخرین و شک نیست که این طریق  
محکم و مضبوط است تا سکنین پس که آنچه فرموده اند که مذایب حق و در حق  
و حصول بمقصود و الجواب ثمانية دینا انما است اگر مقصود از این بطور  
با سوای مطلقا مساوی اند پس این قول خود باطل است زیرا که  
بهم مجتهدین بر حق اند یا حق در همه دایره و احتمال خطا و صواب در همه موجود  
چنانچه در همه کتب اصول و عقاید بلکه اکثر کتب فقه مذکور است و تحقیق این  
گذاشت و اگر مقصود این است که آنچه از مذایب منقولی اند پس چهار اند  
پس میگویم که تمام و کمال از دیگر مذایب مقداری نیست که بعضی بعضی از دیگر  
مذایب حق هم مایه است و عمل بر این مایه ظاهر حکم تحقیق این نیز گفته است  
و نیز مذایب حادث هجده متاخر از آنچه بالاین قول برین فواید میرا حجت



منکند پس تقلید درین چهار باطل و آنکه فرمود که بعد از چهار باطل  
 چهارده دیگر طلب کردن است این میگویم که این هم خلاف تحقیق است  
 چنانکه از مسلم و تحریر و شرح هر دو معلوم شد احتیاج اعاده نیست و آنکه  
 فرمود که بران حضرت رساله مرد مختار اگر همین است که شیخ خاص  
 جایز است لیکن بعضی این را هم جایز نوشته اند و دلیل ثابت کرده اند  
 که آنحضرت علیه السلام مسدود است میداد گفتن و نهیم گفتن و آنکه  
 فرمود که راه جلالت نوری مرد این سخن معقول است و نفی نکردن و ما نحن  
 فیہ دخل ندارد چنانکه ظاهر است با آنکه دلیل مطلقا منوع و خارج از مداربسیج نیست  
 چنانکه در کتب فقہ مذکور است و قصد دلالت بر آنکه هر جهت طریقه تساخرین  
 و این طریقه محکم و مضبوط است میگویم که احصال حضرت اربع علیهم السلام  
 در اخذ بنیامین و جای حضرت اربع علیهم السلام در مجلس در کتاب  
 آمده و در آنکه فرمود که همین است طریقه تساخرین و این طریقه محکم و مضبوط  
 است میگویم که تساخرین درین مسئله با هم اختلاف دارند و محققین بر این

که بعد موفقت ~~کمال~~ دیگر محمد غزالیها و ارجیه مساوی اند و تقلید  
چنانکه از حجت مسلم و شرح آن در بر طایفه است که سید میر سید  
از مقولات سابقه است که رسید که اطلاع است طایفه بر اینکه عمل نمودن  
بر مستزجات دیگری درین زمانه فاسد خلاف آنچه ارجیه را رفع اجزاء  
است و مروج است از آن در حق اینین کن و میر شید و ارکشت  
مسکون که از تحقیقات مذکور بشود پیوسته که عجیب این قول  
او عای خود محقق کاذب و دروغ و مفتری است بشیر سایر اهل اسلام  
از علماء و طلباء رشته بحث محوری و طاعت مصطفوی علی حاشینا افضل صلوات  
و التسلیمات موقوف و پیوسته اند که حکم چه تقلید در ارجیه ~~محمد~~  
غیر اینها این صلاح و بعد اینه ارجیه خلاف مروج این از قول امام حسین  
که در منع تقلید اعیان صحابه نیز واقع است استخراجه مود و بعد این صلاح  
تا بعضی غیر محققین پیروی کرده و محققین همان مود را در قبل  
از این صلاح ارجیه و این حکم تاویل نمود و یکس از ارجیه را حکم نموده

که عمل مستخرج او واجب است و بر استخراج دیگران حرام من ادعی فسد  
 البیان بلکه ایما را بعد دیگر مجتهدین از صحابه غزو تا بین و غیرهم تقلید  
 مجتهدیم و مکرر گویای در پی حرمه و غیره جایز میدانستند تا اگر این  
 حکم اجماعی گردید چنانکه از کتب معتبره سئل تقلید ائمه را بیه نقل صحیح آن  
 کز است است این صلاح منع تقلید مذاهب گذشته دیگر کرده حرم  
 تقلید و در پی نمود و موجب با وجود فقدان مرتبه اجتهاد از قول این  
 تعدی کرده راه عکس پیروی منع تقلید مجتهدان اینست نموده خدایا  
 دیگر ائمه را بیه مخالف صحیح اینست از زمانه فاسد استخراج کرده  
 حکم مستخرج اول اینکه اعدا شد مذاهب دیگر بعد از ائمه از خلافت و  
 آن اکابر موجب خرق اجماع اهل حل و عقد یعنی حرام دوم آنکه عمل  
 نمودن بر استخراجات دیگری بعد از ائمه که مخالف مکرر با مجتهدان است  
 این درشته باشد تا جایز یعنی حرام حکم سیوم آنکه مستخرجات از  
 احکام شرعی فرار دادن یعنی دانستن و اعتقاد کردن

و بزبان احکام شریعه گفتن حرام است چنانکه در صدر جواب ذکر کرده  
و در اینجا قید و رین زمانه فاسده و یکرزای کرده پس این احکام مستخرج  
محببت خاصه خلایق صریح اید از وجه زیاده که عکس از مقتضای و تناقض  
نقول با اینها مگردانید این صلاح و بیرون آن او گفته اند است که عمل  
معمول به مذنب مافیه کسوا یا نه از وجه نه بدیهه است علی الاطلاق  
اینده جایز نیست و اینهم بسبب باقی ماندن آن در این ارجاع  
عالمین آنها اصلا در علم این و سابق بر گذشت که احکامات  
جدید بود اید از وجه مخالفند با این قاعده نه مخالف جمیع مجتهدین  
سابق مراتع آلات و شریعت اجتهاد را جایز است نه کتاب  
و سنت که سبب و مجوز اجتهاد اند چنانکه در کتب اصول مذکور اند و از جمیع  
نیز و محلی عمل برین مذنب مستخرج جایز و درست بکار است  
و اجماع قاطع فاسدوا الی الذکر در کتاب الله و کتب و این شامل  
هر مجتهد را و اختلاف اشی رحمة که عام است هر مجتهد را و درست صحیح

واقع است و اجماع صحابه و تابعین و تبع تابعین به بر حجت اجتهاد جامع شرعی  
 منعقد و متحقق پس محرم احداث و عمل بر آن بی شبهه مرام کتاب است  
 و واقع اجماع است و شاید و هر خارج از آن پس در اینجا قیاس احوالی  
 از شکل اول بر بی اساس چنین تبلیغ یافته که محجب در استخراج احکام  
 مذکور رافع اجماع و خارج و شاید از آن است و رافع اجماع و خارج و شاید  
 از آن داخل و میدات احادیث مذکور مشکوة المصابیح است و نتیجه اش  
 خود ظاهر را هر چند میگویم که هر قول محبت بعد از اربعه مخالف صریح این  
 فقط سر و محیی خلافت اجماع و بطلان است از تحقیق ثابت شده که اول  
 محیب بن زید است بعد از اربعه خلافت صریح احوالی واقع است پس فرمای  
 از افراد موضوع خود خواهد بود و در معلومه علیه بخلاف اجماع و بطلان  
 بطلان نفس خود خواهد شد بر تقدیر حقیقت فلیضهم باز در اینجا کلام  
 بطور عمل سوتی می نمایم و میگویم که اقوال علماء روایتی که محیب بی نیست  
 و نهان اینها اگر خود حجت بسته مستخرجات دیگری بعد از اربعه مخالف صریح

با جهتات این در حدیث مذکور دیگر بعد از اربعه خلاف مذایب ان الکابر  
توار و احدی از عمل نمودن بر این اقوال گفت نفس خود و نفوس ائمه خود کرده باز  
احکام شرعی آنها را خارج کرده و این بینه عمل است بر مستحجات ثلثه مذکور خود  
که اینها با تمام الصادق و السعید اصوات و چونکه بر مستحجات ثلثه مذکور  
محیط صادق است که اینها مستحجات دیگری است بعد از اربعه مخالف صریح  
با جهتات این چنانکه سابق گذشت و محیط ائمه او درین زمانه فاسد  
علم بر این مستحجات مذکور نمود چنانکه اکنون مذکور است پس در اینجا  
قیاس انصرافی بر منظور منعقد میگردد و محیط ائمه بر مستحجات دیگر  
بعد از اربعه مخالف صریح با جهتات این است و این زمانه فاسد است و معلول  
بر مستحجات دیگری الحاق رافع اجماع و خارج و شاذ از جماعت است و بر  
رافع اجماع و خارج و شاذ از جماعت داخل و معیلات امارت  
مشکوکة الصایح است پس در اینجا هویدا مقدمه اولی را  
مانا ثبت کرده ایم و مقدمه ثانیه مسلم نزد یک محیب و مقدمه ثالثه در

ثبوت آن احادیث مشکوٰۃ المصابیح گانی است من عویر لاجله فقد  
وقع فیہ چاپ کن را جاء در پیش و منع ما قبل چون خدا خواهد که  
کس در سببش اندر طعنه ایگان بود باز میگویم که هنوز در  
کلام نجیب خللی باقی است زیرا که در قول و درین زمانه فاسد بر احتمال  
است یا متعلق است با استخراج یا جعل نمودن یا بهر دو بطریق مانع  
بر احتمال اول در زمانه تحقق عمل در وقت یا جعل نیز درین زمانه فاسد  
خواهد بود یا در زمانه مقدم ازین زمانه فاسد موخر ازین زمانه امیدار به  
در احتمال و عمل بران ثالث استخراج و عمل هر دو درین زمانه فاسد خواهد بود  
بالجمله زمانه عمل بر احتمال یا همین زمانه فاسد محسوس است یا زمانه قاضی کمال  
بخفی بعد ازین میگویم که نجیب این قول او را کرده که عمل درین زمانه فاسد  
اما در زمان فاسد قاضی ازین بر استخراج و دیگری رافع اجماع  
است و خرج از آن باز گفته این قول جمیع علما است پس باید به  
گفت که اول جمیع علما در زمانه فاسد خود را تصور کن من بعد اتفاق

برین قول ثابت نما و گرنه کاذب و در فکرو مغتری خواهی شد و اما  
دعوی اجماع همه علما زانکه تناقض بر اجماع برون عمل زانکه تناقض را اجماع را  
کار برزد و تنگ تر خواهد ساخت و مغتری بود و شش متعین خواهد کرد و زیرا که  
این مسلم علم با حجت است هر کس از جمیع امور که میداند از اینها را بگوید  
علامه خوب اگر کسی بگوید که مراد چیست از این زبانه فارسی زبانه تناقض از قرون  
ثالثه است که در زبان شش میسود و پنجم نه امده زبانه را مانع از استنباط  
و عمل بر این میگوید حال آنکه تا و زبانه که بوقت خطر دینی و بیعت ختن  
میسود و صواعق محرقه از شطیب صدیقی نقل کرده ادا نمودن آن  
قالا المبع و سب السیال فلیطرح الامام علمه و من لم یفعل ذلك <sup>مستحق</sup> عقوبت  
که بوقت ظهور من با بیعت تا که زبانه فساد است چه قدر در عیبه شده  
و تا کی یکبارم با طهار علم فرموده تخصص و توسع را به و کمال اجماعی و علم  
استبالی عالم است زیرا که غیر علم استنباطی که بر دو صادق است که علم  
مظهر است با حجت بر استنباط و اظهار علم و عمل بر این است چنانکه فعل



لعنة الله واللائمة والانس اجمعين ودرین کلام معجز نظام غورنا پیدازگشته  
 فلیطه العالم علمه من افاضه عالم سوی ضمیمه عالم از خاطر نماید و درین که افاضه برای  
 تخصیص و توسع میباشد و کمال این معجزه علم استنباطی عالم است زیرا که غیر علم  
 استنباطی که مرد صادق است که علم فطرت باولی مدلل باشد لیکن در حقیقت  
 آن اظهار بلکه نقل نقل علم غیر عالم است پس اگر علم استنباطی منحصر  
 نباشد لا نقل را بلکه منجاری را در ظاهر بود و برای همین نفوذ فلیطه العالم  
 العلم ح اختصار و ظاهر است که علم باظهار علم بر این علم است پس استناد  
 و عمل بر این بر دو زمانه فاسد علی زعم محیب کمال تا به مطلوب است  
 گردید و الله عالم مراد بر اولی علم در علم و سلم که کسی که دید که استناد  
 و عمل بر دو درین زمانه فاسد محیب منوع نیلوی بلکه مخالفت از وجه  
 استناد منع میکند خواهیم گفت که طایر است که قول مخالف را بجهت حلا می  
 دیگر مجتهد در دفع برع رفق اتم و اکل نباشد چنانکه بر مصدر فردی  
 محقق نیست علامه در این زمانه فاسد را اظهار دیگر ضبط کردن و در تب

خود ذکر نموده اند پس در جواب غلام گفت که بدون اثبات نقل  
صحیح این محرواقطال است و محیب مدال است و از سجدات احوال باقی نیست  
از اثبات و نقل صحیح او را جواز عباد میگویم که از اجماع اربعه تأسیس  
بر یکان مجتهدین یک عمر موافق دیگری بود و شفق بر یک عمل بر قول  
جواز موافق ادبانه خواه مخالف جایز است لهذا در آن عهد کس بر نقل  
مجتهدی که میخواست عمل میکرد و عکس از مجتهدان دیگر در صورت مخالفت  
با خود و احوالی میکرد چنانکه گذشت پس از همه مجتهدین اجماعی بر جواز عمل  
نکرد منعقد گردید و از میان اندم که که اجماع است علما بر یک عمل نمودن بر سر تخریج  
دیگری در زمانه فاسد خلافت اجماعی محقق اجماع است موجب دخول در آن  
و قول بانگ این ارفع اجماع است و خروج است از آن و در حق این چنین گفت  
و این قسم فاسد و غیر شدید و در گذشته فلیضهم فانه رقیق و  
بالامل حقیق باقی ماند و اینجا کلام دیگر در آن این است که محیب فاش  
بر استیاد و اظهار علم و عمل بر آن است چنانکه میفرمودند

در مستحکات المصایح مذکور است عن ابن عمر رقیه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم یبایع علی الجماعة ومن شذّ شذّ فی النار و نیز در آن مذکور است  
 و عنه رقیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انبیوا السواد الاعظم  
 فانه شذّ شذّ فی النار و نیز در آن مذکور است من ابی ذر قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم من قاروا الجماعة شبرا ففعلوا ففعله الا سلا  
 عن عنقه ففعلوا ففعلوا ففعلوا ففعلوا ففعلوا ففعلوا ففعلوا ففعلوا  
 که از کل و صیغ حاصل میشود و محل که در آن و موصی دیگر به جمیع اگر کسی که از  
 ایشان از کل مختلف باشند نیز داخل اجماع است مذکور نمود از جمیع  
 امیر ایوب و داخل و بعد از حدیث مبارک بالا اتفاق برایت اگر کسی بود که مراد  
 بحب این است که چون در باب سواها ایوب حدیثی شد و اتباع آنها از روی  
 زمین معروض گردید پس تمام وقت مطلق که عبارت از اهل سنت و جماعت  
 است چنانکه از اصول ردی مفهوم میشود مختص در اتباع این چهار مرتبه است  
 و عمل بتمام احکام شرعی مختص باعمال متعین مذکور است بر جمیع

قوی و فعلی بر قدر مسرک مان در وجه منفرد گردید و در مکرر اعدای در وجه باطل است  
زیرا که اگر اعدای مذکور می باشد لازم می آید اتفاق است باطل و ضلالت دین  
مستحق است که بحث از اجتماع این علی الضلالت مابعدی غلط یعنی در اوقات است  
از وجه دیگر محبت دین نیز بوده حق و در وجه منحصر بخوار بلکه در وجه دایره و دیگران که  
سوی از وجه دیگر نیز است مانند حق در دنیا سحر شده بعد از این اگر کوی  
در وجهی حادث شود و ضلالت اجتماع مذکور قوی و فعلی و عمل این صلوات جمیع فعل  
حادث شده و همین است مراد مجیب در نه اسما کیوم که هر چند نقل اجماع  
که از حصول کرده ابا از این تغییر می کنند معین عدم بقا و قوی از اقوال دیگر  
و انظار عامه این اقوال را با منوع است از اثبات آن ماست  
در سلسله تحلیف ششم در آنست که کتب اصول و فقه اقوال غیر از جمیع  
نقل کرده و حرج می کنند و در بعضی مواضع موصوفه و منصوص می نمایند چنانکه به  
ما این مخفی نیست که هر افراد این است بر سیل استغرق حقیقی  
سوی اعلام اغیوب جل شانہ دریافت و طریق عمل بنا بر اوید تا حکم کند



امل حق بدین نیست و نیز حق بجانب ترید باشد و عاذا لله نه بجانب  
حضرت امام حسین علیه السلام . قول بدین تنویر کمال کم این است زیرا که در جواب

مسئله بیست و نهم بر علیه البر و البیاض و در جواب مسائل عام بعد از اقل و کم

انست جواب اینست که اب مسئله مذکور که خبر یافتند و در این مسئله

انست جواب اینست که اب مسئله مذکور که خبر یافتند و در این مسئله

خبر یافتند پس بر آنکه بعضی اهل مدراس مسئله اولی بدین عبارت ذکر

کردند که اینها و مستقل بعد از این حایز الوقوع و الشیوع است قبل ظهور

علیه و علی الله و الصلوة والسلام که است بان دعوی کرده یا فقط اگر چه مفهوم

این عبارت و آنچه مذکور است متعارف المعنی است و در جواب این آنچه

ماد ذکر کرده ایم کافی است لیکن چون قاضی صاحب کلال مدراس که علودیه

و سمو حسب خیال این مسلم است با تعیین و الا را من عینقهای بشریت

اجابت ان و اجابت اکثر سوالات راه ناصواب پیوده و طریق غیر

تحقیق سلوک فرموده اند ان بنیت اظهار حق کرده و مناظره آ

جو او قلم مودت رقم در مضمار تحقیق جولان نماید دیر و فرح حاصل  
 محبت سبک بر مرکز حق گردد از اینجا که شیوه مرضیه علماء کرام از عیان  
 حق و تسلیم صواب است معذور خواهند داشت و چونکه اجمال شده و خطا  
 بیشتر از کثرت در هر دو جانب متحقق نگردد نظر بخصوصیت شخصی از نظر  
 راجح و غالب پس اگر آثار اقلام خلاف مذکور و قابل ملامت دانند و خواهی  
 بنده بیاعتنا و تائید این کاریند شده بر مواضع زلال و خلل نیاید  
 بنمایش راه صواب اعانت فرمایند تا اعدای تعاون و اعدای البر و تقوی  
 و تعاون و اعدای الاثم و الاحدوان میفرمایند جواب از سوال اول اینکه  
 اجتهاد مستقل بعد محبت دین از بعد قبل ظهور مهدی و عیسی علیهما السلام  
 اگر ضرر جایز است بحوار عقلی اما جایز الوقوع و التشیو ج نیست و احراز  
 مذهب خامس درین زمان فاسد موجب تشمت و تفوق اعمال است  
 اقول و باید التوفیق و مولاه لوقع العبد الضعیف فی البیر العمیق که  
 کدام کس دعوی اجتهاد مستقل نموده که قاضی صاحب با حلت سوال جواب

اینقدر خود را تکلیف دادند و در بیان اربابش بر او کلمات طبعیه نوشتند اگر کسی  
مدعی اجتهاد مستقل است و بگویم که او را اندک تا بدین حد است و نه این حد سوال  
و جواب بر دارند پس محقق نماید که آنچه در جواب محب اول مذکور است  
در دفع جواب محب ثانی کافی است تر و نقد وی بعینه لیکن به لحاظ اقتضای  
اوقات و طالع تصریح بدفع جواب ثانی در سیل اجمال لازم آید و گویند که دفع  
شود پس بگویم که عطف علی بسیار علیه السلام بر حضرت مهدی  
غزو من ابائکم الکرام که عیان جواز و نوعی و جواز شیعی من جیش المعنی قرار  
دادند اما وجود آنکه تزلزل حجاب نقاب ایشان علیه السلام در عهد بر است  
هم حضرت مهدی غزو بعد ظهور حجاب مدوح و اطمینان خواهد بود چنانکه در  
احادیث برین دلالت میکند و احتیاج برین عطف هم نبود زیرا که در  
ذکر اینها بطریق استصریح و دلالت میدارد بر آنکه فتوی حضرت  
بنی مریم علی نبیها علیه السلام و اجرای احکام شریعت بر عهده باجتهاد  
مستقل خواهد بود و کلامی که در این شرح مسلم بود منوع بود است که حضرت



عیسی بن مریم علی نبی وعلیه السلام اجرائی احکام شرعی بالکلام حق  
 خوانند و خود پس مجتبیانی مرست از اول و بعد بی ضرورت و بغیر داعی  
 مذنب بجز تحقیق اختیار نمودند و لکن در این قول جناب و قاضی باشد پس  
 لازم بود که این قول را مع دلیل وی ذکر میفرمودند و معلوم میشود که ذکر حضرت  
 عیسی بن مریم علی نبی وعلیه السلام باز عدم ضرورت و اگر این حکم  
 که در سوال نفوذ از این واقع نیست چنانکه گذشت محض برای بیان قول  
 مقت است و راجعاً و الهام خدای تعالی و لکن بعد از آنکه بجواز عقلی نفوذ  
 وقوعی و جواز نسبی و وقوعی اند مخفی ما و کلام در احکام شرعی است پس  
 اعتراض از وقوع جواز شرعی هر کجا سخت تا ملایم مقام است معیناً  
 الا در مدارک و در تحقیق جواز وقوعی و شیوعی و عدم آن بر تحقیق عدل  
 و شرایط وجود و عدم تحقیق این است بلکه بر جواز وقوعی و شیوعی  
 وجود است و عدم جواز مذکور پس حکم بر عدم جواز مذکور عدل وجودی است  
 اعتراض ذاتی است که اجماع بر عدم اعتباری است و ابتدای ظهور حضرت ایام

ایام

هام مغز از شرق تا مغرب و از جنوب تا شمال حکم حکمت و رحمت با غیب  
محض و معاد و کریم و اله بر اخصاص و عوایف و در محسوسات و بیانات  
حضرت العزیز چون طاعت و ایح و دلیل شرعی و عقلی و روایت این منکر  
میریت نمود باید بینش و در نفس نادان سیاست اعمال و اندوختن رافعی  
تعالی و حجة الاسلام رحمه الله علیه در بیان خود این ادعا کرده متاخرین  
محققین قبول نداشته و کرده چنانکه گذشت و طرفه انکه بزرگواران منکر  
نیز کورین با سفر ناقص حکم با نقص و وجود اجتهاد مستقل تا عهد خود کرده  
و محبت اسال این با وجود عدم دستبازی انقسم استقر ناقص که هم  
در وقت بزرگواران مذکور بود تا عهد خود بلکه تا وقت ظهور حضرت مهدی  
کلام بعد از جواز وقوع و شیوعی نمود و هیچ دلیل شرعی هم ذکر کردند  
نمودند حرف و دعوی منع اجتهاد بر عکس قول رب العزیز جلالت و اعلم  
نفس ما ذالکب خدا از بعض منکر مجهول نقل کردند و انقسم کلام از  
لایق مافرو بر اصل دورت و آنچه در صورت دلیل ذکر نمودن لیاقت

عجیب نادر چه که احکام شرعی بجزجاری و ثبوت نمیشود و خواند  
 و عدم جواز اجتهاد از احکام شرعی است باقی در موضع خود معلوم خواهد  
 کرد و بدانکه الله تعالی جاهل ملامت که از بیجا جارا و از بی جواز اجتهاد  
 مسفل دوم جواز شریعت آن سیوم نفس الوقوع چهارم خود شریعت  
 بعد الوقوع نفی و اول بلکه سیوم هم غیر مسلم دفع و باقی مواخذ عطف  
 بر آن است و نفی امر چهارم تا زمان حال مسلم و علم نفی تا نبوت آن  
 در زمان مسفل محض غیاب علام الغیوب و حدیثی که شریعت  
 و اما اگر سیوم پس تردید باشد تحقق آن واجب ضروری است بلکه وجود  
 و عدم آن در هر زمانه و قاطبها و شریعت از که ای قیامت و نزد جمهور  
 هر چند تحقق آن ضروریست لیکن نفی آن هم ضروری بلکه وجود عدم  
 آن در هر زمانه ممکن و جایز خواهد گذشت و بتزود و قول محبت میسر  
 دانسته نقل کرده است نه الجملة اعاده کرده خواهد شد از آن امر قابل  
 آنکه فرموده اند که احداث مذبح فاسد در بن زمان فاسد موجب نیست

و تفرق اعمال است محقق نماید که اینهاست احتمال و خارجی و یکی تفرق نیست  
نظر مطلق است بر وجود و امکان این قبیل مذایب خاص تمام اعمال کل اینست که  
اوقاف نیست و تفرق بود و چون مذایب خاص حادث شد هیچ اوقاف  
تفرق گشته و دیگر با نظر شخصی واحد این و این و در احتمال دارد و یکی که  
سابق این شخص عمل بر خطی یکی از مذایب سابق می نمود و احتمال است که آن را  
گذاشته بر یکی از مذایب سابق عمل نماید علان احتمال دیگر پیدا کردید حالا اگر عمل  
برین خاص هم عمل نماید کرد پس میگویم که این هم قسم تفرق اعمال لازم  
نقد و اجتهاد است و زیاده نیست و تفرق لازم زیاده عدد اجتهاد  
است مثلاً چون دو مذایب شد مذایب برین دو مذایب واقع شد  
و تفرق نیست از اول مرتبه واقع کردید و علی هذا القیاس مذایب ثلثه  
در رابعه و خامسه و ششم چرا درین هم قسم نیست و تفرق جابر واقع  
در قرون ثلثه و از منه سالمه شود و پنجم از آن شریع مبارک در قرون  
ثلثه محبت فریب عدد بلکه زیاده بود و مقلدین است بر قول این

که میخواستند عمل میکردند و یکس از جهت این افتوت بر یکس از عالمین الحار  
 خنک و ناکه اجماع بر جواز این تفرق نشست و افع شد و منعقد کرد بلکه  
 این تفرق نشست مصداق رحمت الهی است چنانکه تفصیل این اجمال و تحقیق  
 آن از کتب معتبره اصول در رد جواب محیب اول سابق مذکور کردید حاصل آنکه  
 بر چند احداث مذیه فاسد موجب نشست و تفرق و موجب آن در شرع  
 باطل است بلکه قول مطلاقی آن در شرع باطل است از روی کتب معتبره  
 اصول فقه چنانکه کتب باقی ماند و نیز کلام از فقه درین زمانه فاسد پس میگویم  
 در زمان صالح تعصب نبود بر کس بر قول بر جهت عمل میکرد و در زمان فاسد  
 تعصب واقع شد و دایره عمل تنگ کرد و تا آنکه حنفی را از عمل بحداب  
 شافعی و بالعکس منع میکند چه جایکه طالب حق را بگذرانند که عمل بر مذاهب  
 جدید پس احداث مذیه جدید در زمان فاسد افتوت موجب تفرق  
 چنانکه در زمان صالح بود بنا برین تحقیق قید در بیان فاسد نامایم حکم  
 است موجب نشست و تفرق که لا یخفی که حدیث احداث مذیه فاسد که

وکیل جواب ایضا ذکر کرده اند در کمال متقطع است و مذکور نیست پس ذکرش  
مستجاب بود و معینا بود و نش موجب سب و لالت بر استماله عقلی است بلکه  
بلکه بر احوال عقلی آن وال است و وجه و خاتم جواب ذکر کرده بود بحث  
تصریح است بتغذیه در استماله عقلی آن باید دانست که محب اجتهاد و مستقل  
در وجه و حضرت عیسی بن مریم علی نبیا و علیهما السلام و حضرت امام مهدی  
هم جایز ندارد و احادیث مذکور در حق هر دو حضرت مذکورین هم ممکن  
می گوید بحث تصریح نمودارش بسبب استنباط منقد بین جمیع سادات کرام  
را در این ابن غیر مسلم است چنانکه خواهد آمد از آن الله تعالی پوشیده ماند که  
مابود دلیل برین مذکور نیست پس این دعوی بلا دلیل نیست و آنچه از  
معاد وحدت خواهد آورد که راهی ازین راه اخبار کرده براه دیگر رفتن  
موجب بنی ریطی کارخانه عمل است مراد از آن عمل بدین شاخه است  
مسلا بعد عمل بخدمت حضرت سوره احادیث مدبر غاسر لا لا یفنی  
میفرماید قال فی اصول الاعمال من مذنب بعد انقلبه ایمانی مذنب اخر  
فاكثر العمل علی انه لا یجوز بشهوة النفس و اتباع الهوی و تنسج الاعمال

اذ ارجح مقده مجتهد الاخر في اعتقاده اولا في الفصل والا حيا واد النوع اكثر  
 في مذهبه اذ ابتلى واقعة صفة وخرج عظيم لا يكبد المخلص منها الا  
 بالعل مجتهد آخر عليه بخت الاسلام قدم سره فقهر سليمان <sup>له</sup> ميكائيل  
 چون كلام از عدم جواز اجتهاد مسجل واحداث مذهب بود پس  
 اسفال از مدعی بدی ذکر نمودن سوقع است معذرا تحقیق این  
 مسئله بیست نه رشته است و حاصل کلام مذکور اینست که بیست و نه  
 آرایع هویدی و تسبیح احضال انتقال جایز نیست مرقبکه ترجیح حقیقه مستقل  
 ایله ظاهر در اعتقادی ابا فضل را حاطه از بای و درع دران تصور  
 بدست را بخلص از واقعه صفة و خرج عظیم درین مسعل رسد بایه پس  
 درین صور حاضر است و اگر هیچ یکی از اینها وجه تحقیق باشد انتقال  
 نزد اکثر علمای نیست فقیر میگوید که برای انتقال از مسمی بدی و وجه  
 و بکریست سوا این پنج مذکور شد و دران این است که چون حقیقت و ترجیح  
 مذهب دایر است و از طرف شارع حکم ثابت و اختلاف علماء  
 رحمة و الترام مذهب معین بدون الترام شرع غیر مبطل کس شرع

چنانکه در خصال کفایه بین داشته شد پس بود بر یک مذهب ترجیح  
بدان مرجع است که با این بر یک مذهب عمل میکند و گاهی بر مذاهب طریق  
میرود و گاهی از طریق دوم و این لازم نیست که طریق اولی را بر طرف  
و کبر فطیر شود و احکام شرع خصال کفایه است و دو عبادات طرق متساوی  
و اصول شرعی مقصود که گاهی یک طریق میرود و گاهی از طریق دوم و این  
لازم نیست که طریق اولی را که مسلک میزند همیشه همان طریق رفته باشد  
از این اگر همیشه عمل بر یک است نباید که محبت و جواز انتقال بمذاهب دیگر  
هم اعتقاد کند پس این را خود بنویسد و یا آنکه حق بیعت با او را  
رای المجتهد بر وجه مجتهدین است و بمعنی حکمی معین که موجب در اجرحه  
است و سبب اتمام است و آن در شرع یکی است و در امر دوم  
است پس مکتبی بنماید که شرف فصل عمل بر آن حکم معین حاصل  
نماید و این مقصود نیست بدون عمل بر همه مذاهب و اقوال مجتهدین  
پس بنظر اعمی نیز انتقال از مذاهب به هم بی جایز باشد و او را طالع



نتیج رخص سابق که شسته ملاحظه باید فرمود خصوصا کلام شیخ که بر سر و انصاف  
باید نمود که باید درین مابین سست کلام بجز نظام است میرا معسر  
و احوال از این نظر باید و او آری اتباع هوی و شهوة نفس حایز است  
که موجب بدله و معصوب بد که است قال الله تعالی قد افلح من زکله و قد  
خاب من و سها باقی ماند اینکه اختلاف اکثر بزرگواران دلالت میکند بر اینکه  
استعمال مذکور شبهة نفس و نتیج رخص و اتباع هوی<sup>علی</sup> بنی علما متقابل  
این اکثر علما جایز میدانند الا وقت رجحان حقیقت مجتهد آخر در اعتقاد  
این معصی الی آخر ما قال که درین اوقات این استعمال را این بعض حایز  
نمیدارند و هذا کما تری چنانکه و با طریق التأخر فی التخصیص و التعمین  
بمذهب واحد و هو الاقرب ای رفع الاستسار فی امور الدین و الاحتیار  
من اللذایب ما یشاء و فی غیر سبیل<sup>مطلوب</sup> که این هم بطور کلام سابق<sup>مطلوب</sup> در  
در مقصود که آن جواب سوال اول است ندارد و معجزه حاصل آن تقریر  
تقابل دین محمد اگر چه که در مذهب بجز انما خود حقیقت و اعتقاد نقلد

رایج و مطعون گردد و باید عمل مذنب خود موجب حرج عظیم و سب و دفع  
در واقع صحت باشد و عمل مذنب غیر موجب حجة الزاویه صحت و سب و دفع  
حرج عظیم بود و باید در سب غیر زیادت فصل و احتیاط و دفع و در سب  
خود مقصور است و فلت احتیاط و دفع می بیند تا هم محمود بر مذنب است اما خود  
این مقدار لازم است و عمل بر مذنب دیگر رود و مذنب خود بطلان خارج  
است مخفی نماید که از اعجاب طبعی است که دیده و درسته عمل بر باطل و باطل  
و قلیل الاحتیاط و قلیل الوریع لازم باشد و عمل غیر مذنب و سب یعنی حق در با  
فاضل و کثیر الاحتیاط و کثیر الوریع روا باشد و نیز احتیاط و دفع صحت حرج عظیم  
نماید و دفع این واقع و حرج عظیم سب عمل بر مذنب دیگر نماید و حال آنکه  
حرج در دین مرفوع است است و در تلبه احکام و اختلاف علماء اعدایم  
الهی مندرج نمود باینکه گمان نداشت انتقاع و تضیق الرحمة الواسعة من  
از رب الرحیم و حال انتشار امور دین و در قول سابق مفهوم گشت  
بل منع بعضهم عن التقای غیر الایمه لانتفاء مذاهیهم و تنصیح سالمهم

بقدر کین بگویم که این قول را هم در مقصود مذکور مدخلت نیست مع هذا  
 حال تخطیه این بعضی با لام علیه مذکور است فلیراجع فیستد  
 بل عن احداث اجتهاد اخرفی هذا الزمان بسبب الایات البطلین واقع این  
 الدین و محاربه اجتهادات المجتهدین بقصد حجب یا ستم و ستم و ستم  
 الدین که این کلام را قطع نظر از صحت و سادان در مقصود نظر  
 است پس گفتا بر همین مناسب بود و پیشنهادی که این عبارت مع  
 است بآنکه تدریج و احداث اجتهاد و اخرفی درین زمانه جایز است و  
 ممنوع بی فقد با طریقی است لا سکر باز بگویم که این زمانه که اباد  
 ظهور می مریخ است عالم را اظهار علم خود واجب است بعضی فلیقله العالم  
 علیه الخ و کمال اظهار در احداث اجتهاد است و نیز احداث اجتهاد جائز  
 است که درین زمانه واجب گردد و چونیک در کتب اصول مذکور است و نیز  
 سابق ذکر شد پس منع این بعضی ممنوع و نادر است و می شود  
 البطلین این بسبب الایات المحققین است و درت الایات البطلین

مسدود باشد بلکه میگویم که چون جمهور و مورد علماء معتبر است اجتهاد  
در هر زمانه جامع الایات و شرائط آن را جایز میدارند بطلان جواز  
که وجوب را هم شامل بدلائل که هیچ قطعی جایزه در کتب اصول مذکور است  
منع یکس مجبور الالسم و الحال ساد الیواب مبطلین نمی تواند شد  
بلکه میگویم که اکثر مذاهب مبطلین و لعوق است موقوفه لعوق خالین و رافضیه  
مجتهدین سابقین و قویع یافته چنین هر یاهن نوایح محقق نیست لهذا امام  
اعظم علیه در فقه اکبر ضبط عقاید اهل حق و فروع اند و همین قسم دیگر مجتهدین  
و علماء متخریج عقاید و اعمال حقه ضبط کرده اند و عقاید و اعمال باطله را از میان  
اند پس به الیواب مبطلین و ادعای مدعیین اگر علت منع اجتهاد میشد  
اجتهادات این بر کوار این صورت و قویع میگذشت و قول دینی و معاوضه  
اجتهادات المجتهدین به معکوس دلی محمل است یعنی باید مسدود  
نباید ساخت بلکه مفتوح باید کرد زیرا که معاوضه یک قسم سائمه است  
و حالات مجتهدین با هم مشهور و در کتب اصول و فقه مذکور این را

صلاحیت دلیل منع احداث اجتهاد نیست باز میگویم که احداث اجتهاد  
 درین زمانه احتمال دارد که موجب فساد این زمانه شود چنانکه در  
 عهد حضرت امام مهدی نه خواست و کدام نص شارع را فاع این خود  
 احتمال است اگر تردید است بعضی بیان رسانید و قول وی بقصد  
 ما بنهم و بدیم اركان الدين میگویم که این خودست است صوم و صلو  
 و علاقه قرآن بلکه خود بقول بدین قول همین است ممنوع است و لیکن  
 کسیکه اوراجب رایست دینی است پس نیست تا بس اركان دین در  
 کرده اجتهاد نماید هر چه ممنوع و ناروا خواهد بود بپوشیده و تعلل امام الحرمین  
 به اتفاق المحققین علی منع العوام من تقلید اعیان العصابة و غیره  
 میگوید که جواب این منقول از مسلم و صد شرح آن مفصل گذشته است  
 رجوع باید کرد میفرماید و طریق التوسع العمل بروایه تحقار فوسه من  
 ینیه القوی الیها قوی الی ان یضطر ال قول غیر امانه لان الضرر  
 ینج المخطورات انتهى فقیه کفای میگوید که هرگاه طریق توسع  
 عمل است

علت بدایه قویه دلیل آن اقول باشد پس قید من مذنب مطلق باشد  
زیرا که حارث که اسمم روایت در صورت خاص در مذنب خود قویه  
نشود بلکه در مذنب دیگر موجود باشد پس طریق توجع بلا اضطرار در حیا  
عل مذنب و دیگر است چنانچه در نقل مذنب اکثر علما از حد سحر هم اصول  
الرضا ذکر کرده و ذکر همین قدر را اضطرار نمایند که در مذنب خود روایت  
قویه یافته نیست و این را در شمع غروره مذکورید چرا که در شرح عبارت از یک  
مذنب خاص نیست پس قولی لان الفروقات مع المخطرات علامت  
است و گفت نقاد حدیث بنویسند در اینجا تمام عبارت نقل باید  
کرد این منقول لفظ بلفظ مع جواب این سابق مذکور است و عان  
ان فایده ندارد مرجع تأیید رد و قال شیخ الحدیث لاکم سیوطی رساله  
اراد علی من اعدا الارض ان التحقیق فی ذلک ان المجتهد المطلق اعم  
من المجتهد المستقل و غیر المجتهد المقتد فان السفل هو الذی استقل  
بقواعد نفسه و بنی علیها التفقه خارجا عن القواعد المذدقة و هذا شی

مقدم در برابر لوازمه این ایام استخ علیهم السلام بجز این علیهم السلام  
 حضرت علیهم السلام قول وی و نه از شرف مقدم در محقق نماید که محققین  
 این را قبول نداشتند و در کرده اند و حکم بالغیب قرار داده اند چنانچه  
 از شرح مسلم و نیز در یافت شد پس قابل اعتبار نیست و قول وی استخ  
 علیهم السلام بجز فوسیده نماید که برای عدم جواز انتفاع دلیل شرعی در کار است  
 و ظاهر است که کتاب الله دست و اجماع درین حکم ثابت نیست و من ادعی  
 فعلیه البیان و چگونه باشد و حال آنکه خالیده در هر زمانه وجود مجتهد  
 بر خلاف نزع و فهمیده واجب میگویند چنانکه گذشت و می ایستد  
 از دلیل شرعی مذکور میشود حال آنکه این را مذکور خود قرار میدادند  
 و جمهور در رد مذکور چنانکه مذکور شد و نیز مجیب در حق حضرت علیهم السلام  
 بر مبنای بنیاد علیهم السلام و حضرت صدیق اکبر اجتهاد مستقل تجویز  
 نمیکرد و استناد اجتهاد هر دو حضرت مذکور فی الزاد له نکته مذکور بود  
 فاسد تیر فاسد است زیرا که خود وجود داده مذکور است پس استناد

از کجا خواهد بود و بخیر کسب و عمل وی السوم فایده می دارد کمالا بخیر و  
دلیل رابع که اجتهاد است انهم مخقق نیست و بر تقدیر تحقیق کتابت ممکنه  
زیرا که منع اجتهاد مستقل که بدلائل شریعی جایز است باجتهاد و یکدیگر مجتهد  
و انهم غیر مستقل ثابت نمی تواند شد کمالا بخیر و قید عدم استقلال از آن  
کریم که منع اجتهاد مستقل را می رسد و دیگر مجتهد بن مستقل منقول  
نیت من ادعی تعلیل بیان می شود اما قال ابن ابرهمن فی کتابه اصول  
المذاهب و قواشه الادله منقوله عن السلف لا يجوز ان یکذب فی الاعمال  
خلافا انها انتهی بعبارة غیره که این حکم محض است و دعوی  
بلا دلیل زیرا که مخالفت از اصول و قواعد منقول از سلف مخالفت اجماع  
و حدیث است و این کی شبه جایز نیست لیکن این در قواعد و اصول منقول  
مستصواب است و در مختلف فیها پس مخالفت این مختلف فیها چرا و  
نباشد و یا مخالفت اجماع مرکب است چنانکه در قواعد مختلف فیها و این  
تردک است که اجماع مرکب منقول اصحاب میداند جایز خواهد بود بلا شبه



و شک نیست مخالفت و عدم جواز احداث الخلاف بسیار است  
 که مقتضی این همه قواعد و اصول یک را که نفس الامر ممکن الوجود بود و نیز  
 کردند پس هیچ قاعده و اصلی با اینست و غلطی که مجتهد شاهرانی ملاحظه  
 کند چنانکه در ظاهر جواب تقلاد این نیز ذکر کرده پس میگویم که این ادعا  
 محض است و حکم غیب از کجا معلوم شد که هیچ قاعده یا قیست مهم نشود  
 شد از مجتهد سابق در اساس قواعد و اصول و سپس قوانین بزرگ است  
 مرتبه میکند تا آنکه در نظر اوج اصل قاعده صحیح باقی نمی ماند و گرنه از این  
 احاطه میبرد و ذری شود پس مجتهد متاخر میاید قواعد و اصول را که از  
 مجتهد اول متروک شده اند استیلاک می نماید و برای خود قرائت  
 کلیل بعد فرض تعیین عدد صد ملامت ترک الاول للاخر و بر صد مجتهد  
 بلکه زیاده گذشته اند چنانکه گذشت پس میگویم بعد فرض تعیین عدد  
 صد ملامت که در دهنم مجتهد هم قواعد مستوجب شده بودند بر ماه صدم  
 اند استیجاب همه گشت پس اگر صد و یکم بیاورد برای او هیچ اصل  
 و قاعده

و قاضی باقی تائید است این تقریر را بی دلیل عقل و شرع می گویم ماعقل قبول ندارد و با شرع  
بقدر تسلیم میگویم که قول این برهان بر تقدیر حجت به بعضی احادیث مذہب ثلاث  
میکنند و هر زمانه متأخر نه منحصراً و در زمانه فاسد موجب پس احادیث مذہب فاسد  
بقید درین زمانه فاسد مفید کردن چنانکه عجیب فقیه کرده لغو است و نیز منتقون  
است منتقون اجمال با حدیث حضرت امام مهدی علی و علی بابیه الاکرام افضل  
النجیه والسلام و قال الامام محی الدین النووی فی روضة الطالبین الناس کا  
المجتمین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لکننا الناس جاری  
اتشی و حاکم که در زیادت ثانی تشبیه و حفظ المجتهدین شایسته بفرقی  
سیان عدم علم مجتهدی و اینکه اول منحقق است نه ثانی و شایسته عدم حجت  
قول امام قزالی حجة الاسلام ع و قول فضال و راضی که نطق حکم بنفسی مجتهد در  
زمانه خود نمود اند و لیکن این قول امام نووی ع با جواب مجیب مطابق نیست که  
لا یخفی پس ذکرش لا فاعل تحت است مبیّن و قال المحقق صاحب الباری فی  
جاریة السلم تحت قوله يجوز غلو الرمان عن المجتهد شرعاً فلا فاعل لا فاعل و التزم

بما قل استدلال معتد فی المجتهد مطلقا سواء كان مجتهدا فی الذمیب او مجتهدا  
 بالذمیب وهو المطلق خلوا اذ ان عن المجتهد المطلق قطعا كما اصاح به الامام  
 اقرانی و الفاعل و الاراعی فشرکتهم یحتمل ان یخرج من احتمال فی تواند که  
 احتمال اولی آنکه چنانکه میگویند که وجود مجتهد مطلقا فی الذمیب باشت با مجتهد  
 یعنی ای مجتهد مستقل که از مجتهد مطلق هم میگویند در هر زمانه ضرورت  
 و خلوزمانه از همه اقسام حجتیه جایز است نیست و شرع و جمهور میگویند  
 که خلوزمانه اقسام جایز است اما جواز خلوزمانه از مجتهد مطلق پس متفق  
 علیه است میان خابله و جمهور احتمال دوم اینکه خابله میگویند که مجتهد مطلق  
 که از مجتهد مستقل هم گویند وجود آن تخصیص در هر زمانه ضرورت و خلوزمانه  
 از مجتهد مطلق هم مستقل جایز نیست از روی شرع که وجود مجتهد فی  
 الذمیب بوده باشد که این کافی نیست و جمهور میگویند که وجود مجتهد  
 مستقل در هر زمانه ضرورت و خلوزمانه از آن جایز التفاء بالمجتهد فی  
 الذمیب او المجتهد فی الحکم صریح احتمال اول الذمیب خابله و

و جهوت و احوال ثان است چندی که ای که آنچه نسخ نمون در نظر آمد باین  
عبارت از و اصاع فیما قبل الشرائع و فی المجتهد المطلق یعنی المطلق  
معرف باللام و مورد صفة المجتهد باین عبارت و فی المجتهد مطلقا لفظ  
نمون منسوب و شک نیست که مجتهد مطلق تر و حقیقه مرادف مجتهد  
مستقل نیست چنانکه محیب هم ذکر خواهد کرد و بعد دوم آنکه ساری بعد  
قول ما تن و فی المجتهد المطلق بل بر او اذ اطلق ذکر کرد و برابرین  
محقق نیست که این عبارت در مقام اراون فرد کامل ذکر میگردد و فرد کامل  
مجتهد مجتهد مطلق است ای مجتهد مستقل بنحایچه در کلام مصنفین واضح  
است که یکوز الزمان عن المجتهد شرعا و از این مجتهد مطلق است زیرا که  
همین مراد است و وقت اطلاق و عدم تعقید وجه سیوم آنکه اگر عبارت شستن  
و فی المجتهد مطلقا بودی و فی فاشیه زبردی می فرست که سوار کان  
مجتهد فی الذماسب او مجتهد بالذماسب و هو المطلق الحاشیه شارح  
که متعلق ذکر خواسته و منبئات مانن است این حاشیه را در شرح خود

ذکر میکرد و لا اقل آنکه خلاف آن نمی آورد و چه چارم آنکه خایه بر مذہب خود  
 استدلال کرده اند اجتهاد و فرض کفایت است در هر عصر زیرا که حوادث غیر از و  
 نقل مجتهدین اموات کافی نیست بجهت آنکه حکم حوادث آیت بیان نکرده اند  
 پس اگر عصری از مجتهدان را در اجتماع است بر باطل و صلاحت لازم می آید  
 و آن باطل است بالشرع پس از طرف جمهور جواب دلیل مذکور منسوخ و لا  
 اند که ملازمه منسوخ است زیرا که علو از مجتهد مطلق مستلزم اجتماع بر باطل  
 نیست چه جایز است آنکه که در هر عصر مجتهد فی الذمہب با مجتهد فی البعض  
 یافته شود و حکم حادثه استنباط کند کذا فی شرح المسلم پس میگویم که درین  
 جواب تصریح است که مذہب خایه عدم جواز خلوص زمانه است از مجتهد  
 مطلق شرعاً و مذہب جمهور جواز مذکور است بنا بر انکشاف و دیگران قسام  
 مجتهد سوای مستقل چه در صورت احتمال اول که محیب اختیار کرده این  
 جواب از طرف جمهور است منی آید بجهت آنکه برین احتمال اقباض  
 تسلیم مذہب خایه و نقل مذہب جمهور درین جواب و چهارم از علو

سیر علی در شرح تنبیه چنانکه در جواب محب غیبی رسیده چهارم نقل  
خواهم کرد آنرا اندک تا تصریح نموده که وجود محبت مطلق نیست در هر زمان  
ما اشاره ای ساعده کنن خود است و آنکه اگر با بر شافیه بر چنین میگویند پس  
میگویم که در مسدود خلویات از مجتهد حایله کیطرف اند و جمهور کیطرف یا  
سوائی حایله از اگر با بر شافیه هم داخل طرف جمهور اند و میگویند که وجود مجتهد  
مطلق منتسب در هر زمانه ضرورت و محبت حقیقه کافی نیست و شارح مسلم  
تصریح نموده و از طرف جمهور حایله را جواب داده که وجود مجتهد فی الزمان واجب  
یا مجتهد فی البعض هم کفایت میکند پس از هر دو کلام ظاهر شد که مذنب حایله  
وجود مجتهدی است که غیر نیست قسم مذکور باشد و کفایت هم کند و آن نیست  
مگر مجتهد مستقل پس حاصل تریاع بر آنکه حایله وجود مستقل در هر زمانه لازم گویند  
و جمهور را نیز این لزوم از ما را بر شافیه با وجود انکار از لزوم وجود مجتهد مستقل  
وجود مطلق منتسب ضروری میگویند و دیگران از این لزوم هم انکار دارند  
که بر دو قسم مطلق مستقل و منتسب ضروری نیست بلکه احتمال مجتهد فی  
الذات واجب مجتهد فی البعض هم برای دفع اثم از جمیع امت کافی است

از اینجا صاف و صریح در یافتن شد که آنچه محیب است عامه مذکور محقق  
 محب الله الهادی نمود مقرر خطا است بلکه این حالت از کسی دیگر است  
 و کشفها در اتمام این لفظه موسسه پس بحث در دم افتاد داشت  
 که این از نصف است و محیب بر آنکه ملاحظه شرح نکرده کسر نمود و آنچه  
 درین حاشیه مذکور است کلام از زبان عن المحمده المطلق قطعاً که صریح بتمام  
 انفرال و انفعال و الرافعی از شرح مسلم و تحریر طالع عدم تسلیم این قول صحیح  
 مطابق این مذکور شد محقق ما بداند که این کلام بعد تسلیم صحت مثبت جواب  
 محیب است سوره بقره و فی الخلاصه لم یسجد احد من اهل الاجتهاد فی زمانه انتهی  
 فقیر نگویید که اینهم اخبار اقصیه است مع این اولایق بر آن نمیکند که تا زمان  
 حضرت امام مهدی بعد اجتهاد مستقل واقع نشود و احداث مذموب خاص را  
 نباشد عسقرانید و شیخ العارفتین حضرت مخدوم شیخ سعدی شمس سر و درج  
 العلوی شرح رساله مکیه میفرمایند که در پر و سیکر قطب العالم شیخ سیادت  
 بر کاتهم فینا پسیدیم که طار مجتهدین در تابعین بسیار بوده اند چهار مجتهد را

که صاحب مذہب میگوید هر چه است فرموده اند میگوید میگوید  
کرده است با سند و صحیح از ابن عباس و امروزی بر رسول الله علیه السلام  
بیامد و گفت خدای تعالی که میان زمین و آسمان شصت و شصت سال  
از چهار رکن است و هر چهار را چهار روز نگاه میدارند و فرمود آن خیمه من است  
است و چهار مرد که دیری این چهار روزی در آنکه بعد از نماز شصت و شصت سال  
بسم الله الرحمن الرحیم که اول این روایت از ابی صالح با ثبات رسانند  
در هر که علماء و محققان ذکر کنند و قرائی که عن مجتهدین و تابعین بسیار  
الح و دلالت میکند که هر چهار مجتهد را تابعین اند و حال آنکه امام شافعی و امام احمد  
قطعا از تابعین نیستند و در باقی کلام است مجتهد این کلام هم مطابق جواب  
سوال اول که محیب ادعا کرده است که لا یخفى علی من درستی نظر بقصود  
ما طاعل همه است و کسی از علماء حیرین مابقی دعوی اجتهاد مستقل  
نموده و هیچ احدی از فقهاء که این هم حکم بالغیب است مگر این  
منی از مثل امام حجة الاسلام و افعال از ائمه و محققین مسلم



و مقبول نشد علم از شرح مسلم و تحریر موضح بپست از سبب محب که عمر  
 و غیره را خواهد شد و نیز معلوم دارد که باشد شیعیان میگویند که اعتقاد  
 مسلم است و لیکن شیعیان از دیگر است و جز از شیعیان دیگر و نفی اول نفی ثانی  
 نیست و ادعای محب نفی ثالث است و قدر مسلم نفی اول پس بیگلام هم مثل دیگر  
 بیفایده باید دانست و غیر اینست و آنکه بعضی شیعیان مثل شیخ تاج الدین سبکی  
 و ابن عبد السلام و ابن رجب العسکری و امام سیوطی و قاضی حسین و غیره  
 دعوی اجتهاد کرده اند و این را از ان اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد و اکتفا  
 است و همچنین در حنفیه بسیار بوده اند و حاکم مراد این است اجتهاد  
 مستقل باشد و سبب تفاوت اصطلاح حنفیه و شافعیه که نزد حنفیه  
 مطلق مراد مستقل و نزد شافعیه مراد اجتهاد و فی المذهب است اشتباه  
 واقع شده و قدر مسلم که شاید این کلام از جناب محب وقتی صادر  
 شده که قلب ایشان بهیات دنیا اشتغال داشت زیرا که این شعر  
 است که جناب ایشان را که از اطلاع از مصطلحات علمای اصول نیست

بلکه آنچه فیما بعد نقل کرده اند از ائم بسیار واقع شده و ایضا مطلب آن است  
تعلق خاطر به محال و دیگر تر این جناب ایشان نمیرسد تفصیل این اجمال را بجهت  
مطلق تر و حقیقه بعضی مجتهد مستقل است و در ذات فاعله عام مطلق است از مستقل  
و ایضا در عبارت منقوله محیب هم معراج است چنانکه نقل کرده فیهن المستقل  
و المطلق عموم و خصوص مطلقا مکمل مستقل مطلق و مطلق مستقل پس مطلق  
و در قسم است مطلق مستقل مطلق متشبیه چنانکه از عقد الحید سابق نقل کرده  
ایم باین عبارت و قد صرح الواقعی و النوری و غیره با محال که می گویند ان المجتهد  
المطلق الذی تفسیره علی تسعین مستقل متشبیه و مجتهد فی الذنب از هر دو  
میان درون است و در مرتبه حقیقه از عقد الحید سابق نیز گذشت است و ما باز اعمان  
خواهیم کرد ان الحدیث باین برین قول محیب که اجتهاد مطلق تر و ذات فاعله مراد از اجتهاد  
فی الذنب است و قول دی قبل ازین را و این از ان اجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد  
فی الذنب است غلط صریح است و خطا و فاحش زیرا که اکنون معلوم شده که  
مطلق عین مستقل است یا عام از ان در صدق و حمل پس چگونه عین اجتهاد

فالذهب باشد که باین مستقل مطلق است یا عام و خود مجب و واجب  
 و محصوره باین مسلم مجتهد فی الذنب را قسم و عدیل مجتهد فی الذنب یعنی مطلق ذکر  
 زده است و در اینجا از آن هم و موصول کرده یا گرفت که مطلق اینجا بمعنی مستقل است  
 موافق اصطلاح صاحب مسلم یعنی اصطلاح منفی و مجب اینجا محبت فی الذنب  
 و مجتهد مطلق مایل شده است مطابق اصطلاح شامل زیرا که دفع خواهر کرد که  
 اصطلاح شامل هم مطلق بر دو قسم خود که مستقل و مجب است باین مجتهد  
 فی الذنب است زیرا که طبعات مجتهد صاحب اصطلاح شافعیه باین تر است  
 که مطلق در قسم است مستقل و مجب مستقل در اعلی و ادنی مرتبه واقع در  
 مرتبه دوم و درون مستقل است و در مرتبه سوم و درون متب مجتهد  
 فی الذنب او را مخرج هم گویند و در مرتبه چهارم و درون مجتهد فی الذنب مجتهد القضا  
 است و او را متبحر فی الذنب هم گویند و در عقد الحید احکام و التقليد مکرر است و قد  
 صرح الاصفی و النووی و غیرها مالا یحصی کثری ان لمجته المطلق علی تسعین مستقل

ويظهر من كلامهم ان المستقل مينا من غير ثبوت خصال احدهما  
المصرف في الاصول التي عليها ما وجهته ثم وثابها بتبع الايات و  
الامامية والآثار بمعرفة الاحكام التي يحق بالجواب فيه واختيار بعض  
الدلائل المتعارضة على بعض مسائل الرابع من محملاته والنسبة لما قد احكم  
من تلك الدلائل والذي ترى ان ذلك ثلث علم ان في وثائق الشريعة الكلام  
في المسائل التي لم يسبق بالجواب فيها اخذ من تلك الدلائل والمنسب من  
اصول سنجور استعان بكلامه كثيرا في تتبع الدلائل والنسبة لما قد وهو مع ذلك  
مستيقن بالاحكام من قبل او لينا فاور على استبطا السائل بها فقل ذلك  
منه او كثر وانما يشترط الامور المذكورة في المجتهدين المطلق والالذي هو  
ورثته في المرتبة فهو مجتهد في الذاب وهو مقلد الامام فيما ظهر فيه لصد  
لكن يعرف قواعد امامه وابني عليه مذهبه فاذا وقعت حادثة لم يعرف  
لامام فيها نصا اجتهد فيها على مذهبه وخرجها من اقراله وعلى منواله  
ودونه في المرتبة مجتهد القياس هو المتبحر في مذهب امامه النكمن من ترجيح

على قول الآخر ووجه من وجه الاصحاب على آخره والعدل علم ازب عبارات  
 صاف وجميع معلوم است له مجتهد في الذنب يابن ودوننا مجتهد مطلق  
 يعني تباين برود قسم راس وودن مرتبه انها وهدران مذکور است با  
 اختلاف الناس في الاخذ بهذه الذائب على اربعة منازل ولكل قوم  
 حد لا يجوز ان تعدده احدا مرتبه المجتهد المطلق المنسوب الى صاحب  
 مذهب من تلك الذائب وثانها مرتبه المخرج وهو المجتهد في الذائب  
 وثالثها مرتبه المستخرج في الذائب الذي فقط الذائب والفتنه وهو  
 بما اتفق حفظ من مذهب اصحابه ورايها المقلد الصوف الذي  
 يستقى العلماء انتهى ودرين رساله خيبره صفات مجتهد مستقل که این  
 صفات مستقل از دیگران منازل می شود بیان کرده اند یکنین اوصاف  
 مجتهد مستقل که بدان مجتهد منقسم است از مراتب مجتهدین از اعداد امتاز  
 بشود و ذکر کرده اند من اراد الاطلاع علیها فليرجع الى تلك الرساله  
 وهدرین رساله مذکور است که کبار علماء شافعیه مرتبه اجتهاد مطلق است

واقع از حاصل صحت این هم در این رساله مذکور است پس از اینجا معلوم  
که آنچه عموماً اجتهاد مطلق علقه کیا تا ظهور خود از با وجود شایع  
به مراد این از اجتهاد مطلق اجتهاد مطلق منتسب است قطعا و یقینا  
نه اجتهاد فی الذمیه زیرا که مطلق یعنی اجتهاد فی الذمیه نبوده  
مستقل هم مراد شد نمی تواند تحت تصریح این به تبعیت خود  
امام شافعی به را پس معنی منتسب متعین شد و کلام عقده الحی هم مفید  
همین معنی است بخلاف فهم سلف و سلفه قال السیوطی فی الرساله المذكوره  
اما المجتهد المطلق غیر المستقل فهو الذی وجد فیہ شرط الاجتهاد و هذا  
مطلق منتسب لا مستقل و لا مفید بذات تحریر الفرق بینهما فبین المستقل  
و المطلق عموم و خصوص مطلقا فکل مستقل مطلق و لیس کل مطلق مستقل  
و غیره و قال السیوطی غرض محیی از نقل این کلام چیست اگر عرض این است  
که مطلق مراد اجتهاد فی الذمیه است پس خود این کلام در ادای مراد صریح

است زیرا که مراد از مطلق متشبب گفته اند و مطلق اعم از مطلق و مستقل  
 گفته اند و اجتهاد و قیاس هر دو مطلق است و قیاس مستقل است و قیاس از این کلام فایده  
 عدم معلوم شد و آن اینست که اجتهاد مستقل بعد از اربعه قبل حضرت مهدی  
 می باشد چنانکه جایز است بجز از عقل جایز است بجز از وقوع و شیوعی لازم  
 محیب زیرا که در این عبارت تصریح است که مجتهد مطلق متشبب بشرط  
 اجتهاد که مجتهد مستقل بدان شرط متصف است متصف است و فرق  
 همین قدرت است که قواعد برای نفس خود ذکر نکرده بلکه طریق امامی از این  
 نیز است که اجتهاد مسلک نموده از نیجت متشبب در دست مستقل  
 نکرده و اگر قواعد برای نفس خود ذکر میکرد در اجتهاد متشبب و ذکر  
 نکرده همین قواعد مذکور خود بکار می برد مستقل مکرر و متشبب یکی  
 از این معنی شده پس میگویم که هرگاه شرط اجتهاد مستقل در وجه است  
 ذکر قواعد برای نفس خود در قدرت و قوه است چنانکه در قدرت  
 و قوه مستقل بود و فرق بقوه قریه و فعلیت است زیرا که استحقاق

استقلال اجتماع و در همین شهر و محقق شده و اینها در سب

هم موجود اند و نیز قول او هم لم يذكر سبب است نبودن ذکر قواعد

مذکور در قوه سبب و گویند لم يستطع بجای لم يذكر سبب که طریقی

معتبر در خود در اجتماع و نیز او را بقوه مرسته از فعل و درین لایم

آمد که اجتماع مستقل نیز او را جایز الوقوع و الشروع است مگر واقع و شایع

از ریشه فایده میسر آیند و حال فی موضع آخر منها الجبهه انی مستقل

هو منقسم الى ثلثة اقسام الاول المطلق هو الذي لم امامه كنهه سلك

طريقه في الاجتماع والثاني المقيد هو الذي يسمى الصحيح والثالث مقيد

الفتيا واما جارا للخلط لابل عمرنا طعنم تراوفا المطلق المستقل و

ليس كذلك باعرفته والذي او سينام هو الاجتماع المطلق لا الاستقلال

و نحن تابعون للامام الشافعي و سلكون طريقه في الاجتماع امثالا

لامره و معدودون من اصحابه وكيف لظن ان اجتماعا و مقيد و المجتهد

المقيد انما ينقص عن المطلق باخلاله بالحد شي و العبرية الا على وجه الارض من شرفها



ال مغربا احلم بالحدیث والعربیة فی الان یكون المحذور الاقطابا ولایا  
 الصدقان هو لایلم اقصد وخولهم فی عبارتی فیهما یکویر که در قول علی الاول  
 المطلق نسبت بلکه قید قسم است و مفهومی قسم بنامه المجتهد البیرو  
 المستقل المطلق است زیرا که مقسم در اقسام معتبر است و نیز مطلق بسبب  
 عموم آن از مستقل چنانکه گذشت اگر چه فردی است از غیر مستقل زیرا که نقیض  
 اخص اعم است از نقیض اعم پس نقیض اعم و خود اعم بر دو فرد میباشد از  
 نقیض اخص چنانکه حیوان و لا حیوان بر دو فرد از الان لان لان  
 الحيوان الذي هو فرد من سلا لان لان و کذا الا حیوان الذي هو مجرد  
 لان لان و لیکن مجتهد مطلق بما هو مطلق که شامل بر دو فرد خود را  
 باشد و اینجا فرد نمی تواند شد و گرنه لازم می آید که مطلق مستقل مصداق  
 فرد مجتهد غیر مستقل مصداق فرد مجتهد مستقل باشد پس بالافزود  
 مراد از ان مطلق مطلق متباین است و نیز مجتهد مفید و مجتهد مخرج  
 می است چنانکه در همین قول ذکر کردن که النافی المقصد هو الذي ناسی

مجتهد التخرج ومجتهد التخرج ومجتهد فالذهب یکی است چنانکه از  
عقد الحیدر کور شد که تا اینها مرتبه التخرج و هوالمجتهد فالذهب  
پس اجتهاد مقید و اجتهاد فالذهب یکی باشد و امام سیوطی در  
قول گفته اند که والذی ادعیها هو الاجتهاد والطلاق لا الاستقلال باز  
درین قول گفته اند و کیف یطین ان اجتهاد و مقید المجتهد المعبر انما  
ینقض من المطلق و باخلاله بالحدیث و العریة الحی برسر محصل مردم  
ما مجتهد مطلق استیم مجتهد مفید عن مجتهد فالذهب و هر یک  
در اینجا ثابت شد که آنچه عجیب سابق گفته که امام سیوطی و غیره  
اجتهاد کردند مراد این است ان الاجتهاد مطلق بمعنی اجتهاد فی التمسک  
است و الکه نزد حنفیه مطلق مراد مستقل و ترو شافیه مراد  
اجتهاد فی الذنب است محض خطا و ناصواب است و منظر تقریر امام  
سیوطی که مذکور شد از قبیل مثل سار است که دروغ گویم بر روی نو  
لهذا چون در فتاوی این صلاح بر اجتهاد واجب التمسک و این صباغ و امام

الحسين و امام عزالعظم <sup>الحاج</sup> اخلاق اجتهاد و في المذهب واقع شده  
 سبوطي در شرح تنبيه اول نمود گفت و مخرج عمر واد من الامم  
 بانه يعني صاحب التبيين و ابن الصانع و امام الحسين و العزال بلغوا اليه  
 الاجتهاد المطلق و ما وقع في فتوى دين الصلاح من انهم بلغوا رتبة  
 الاجتهاد في المذهب ان المطلق فراد و انهم كانت لهم در خواص اجتهاد  
 المستب و المستقل يعني لفظ في المذهب بر معنى حقيقى خود باقى  
 مراد از ان معنى كمال لام معنى حقيقى است يعني نقى استقلال اجتهاد و ما كفت  
 كه مجتهد المخرج و مخرج باهم نشان اند و تخطيه مذكوره بر تدرجات و  
 است زيرا كه ميگويم كه هر دو يكى اند و كونه لازم مى آيد كه بعد مرتبه مسل درون  
 اين چهار مرتبه باشد و در شافعيه كل مشب و دوم مجتهد في المذهب  
 و مخرج سيعم مجتهد مجتهد المخرج و مقيد چهارم مجتهد الصا و حال  
 انكه از بين قول بنده كرام سبوطي و در عقده الجيه بعد مرتبه مستقل  
 تصرع سه مرتبه واقع شده بلكه در عقده الجيه مذكوره است كه بعد

این مرتبه مقلد حرف است <sup>و</sup> و قال فی موضع آخر منها قال ابن المیرزا  
اتباع الایما الدین فاروا شرا و الا اجتهدوا و مجتهدون ملزمون ان  
لا یکنوا مذمیا آخر اما کونهم مجتهد بهم فلان الاوصاف ما تحکم بهم و لما  
کونهم ملزمین ان لا یکنوا مذمیا فلان احداث مذمیه بکشت <sup>کمال</sup>  
لفرعه اصول و قواعد سابقه <sup>استغناء</sup> قواعد المتقدمین مستور لا  
المقدمین سابقه <sup>استغناء</sup> الایما استی عبارتة عن کماله <sup>استغناء</sup> که اتباع اید <sup>استغناء</sup> باوجود  
جمع شرا و اجتهدا که احداث مذمیه مذمیه بلکه الترام عدم احداث  
نموده است <sup>استغناء</sup> این است که چون خود را تابع ساختند و این لیب کمال  
احتمال و عدم اعتماد و کلی بر اذن و وجودت رای خود باشد <sup>استغناء</sup> پس احداث  
مذمیه نکردند بلکه الترام عدم احداث نمودند که تابع من حیث هو  
تابع و محدث من حیث هو محدث باهم تافی دارند و لغیر الترام  
عدم احداث که فعل اختیاری است دلالت میکند لاحداث و عدم  
ان برود و اختیاریان بودند لیکن این عدم این احتار کردند

و لازم گرفتند که این نیز فهمیده الام سیوطی با تقلیل آن فرموده که  
 متقدمین استنباط قواعد نمودند که هیچ قاعده دیگری یافتند تا حاکم  
 احداث آن قرار دهد که این معنی منتهی چنانکه در رد قول این برهان مذکور  
 و تزییر علوم یومیافیه با سلاق احکام سازد منع است با آنکه احداث منحصر  
 نیست در تقریر قواعد بلکه با سایر قواعد متقدمین بلکه جایز است  
 که از مصدر متقدم قاعده مثلاً این تاخر محدث تحقیق به بتقلید گرفته  
 دارد در وجه دیگر بران امانت کرده احداث مذموب خود نماید  
 و در حوادث گذشته و آینده احکام موافق و مخالف استنباط نماید  
 چنانچه احمد ارجح هم دیگر استنباط میسده دوم آنکه اطاعت و اتباع  
 همچنین مذایب و احداث موجب دخول مصدق فخرای کرده  
 و من پیغمبر خیر السلام و میافضل یقبل منه میشود بانی  
 که معنی کریم است که هر که بطلبید و بگوید و سیر را که مناصر اسلام  
 باشد هر که قبول نخواهد شد زرد یعنی او قصد اختیار اسلام

کند و غیر اسلام دینی را اختیار نماید اگر بعد از آن مرتدین از اسلام نامند  
شده چنانکه در تفاسیر مسطرت است بر بطلان قول سائل همچنین در آن  
مواعید است که نمی تواند شد مگر بسوی آنکه مذکور است در مسأله اولی  
و در آنجا احداث مذہب خلص بعد از اربعه مذکور است پس چنان باشد  
که عمل بمذہب عادت بعد از اربعه موجب خروج از اسلام است  
پس قبول خواهد شد هر چند این مسأله دوم و جواب در جواب این مسأله  
اولی و جواب در جواب این است و سابق مفصل مذکور شد و نیز بلاست  
و بی دینیتی و برخواهی سائل و محیب حق اهل اسلام و جهال در یافت  
و لیکن چون در اکثر طبایع سائل می باشد پس از رجوع بکلام سابق سستی خواهند  
نمود باینکه ذکر کلام مختصر و بیجا و لغا و تاخیر از اسلام را مستغنی و  
خواه را مستغنی است باز دست و پد پس میگویم که چون بتایید راجعت  
جل شانه فرقه احمدی کثرتم الله قاصدا هم بامر معروف و نهی منکر که است  
حیت بستند و در بیل و بر بن بلکه سیف و سان خلقت را از میان کباب

و ضایع از بهات سیه و ضلاله و از شرک حق و علی پاک می نمایند  
 سایل و محیب را لغایان بالنی در پیش آمد پس جمله بر سر ای سلام بر <sup>المسیح</sup>  
 و چند سوالات شنیده از نفس خود ترا سید نسبت آنها جای مراحه  
 و جای کنایه باین فرقه خدائی نمودند و دعوات آنها که اکثر در حق مکتوبند  
 بزرگ کرده اند تا عوام را نفرتی از آن فرقه حاصل شود و این را بالمعروف و نهی منکر  
 از این پذیرا میگویند و بیستور در محاصی و بدعات و شرک مبتلا مانند  
 دیگر سواد منافقان روز بروز ترقی یزید و لطف سایل و محیب بزرگ  
 بنی سید خاک مرکز این واقع و همه متمم بود که کون در حق این است که از  
 از امور مذکور که در حقیقت تشیع و مذموم است سمجتر این فوق بزرگ برگز  
 منسوب است و آنچه در واقع باین منسوب است در حقیقت مذموم و تشیع  
 است که سایل و محیب از فهم قایل به محیب یکی و نا راست تقریر و شرح بر آن  
 کرده باشند چنانکه در ضمن جوابات در جواب محیب غیر مصیبت معلوم  
 شد و خواهد شد ان الله قی و اگر سایل و محیب خیر خواهی اسلام

مقصود و ردی باید که اولاً یعنی احداث مذہب بیان می‌گردد بعد ثابت  
یکدیگر که مان کسی چنین عقاید با قواعد اصول و فروع با اثر و احداث کرده  
و این که مذکور شد خلاف کتاب است و اجماع امت است و وحدت ان یا  
مدعی اسلام و از اهل قبله است و مرجع بنا بر اسلام که نشانی وین و صلوة و حج  
مرجع و زکوة است و ادیانکه و با قصد انکار اسلام و مرجع بنا بر اسلام است  
و از اهل قبله است و حکم اول چنین است و حکم دوم همان لیکن چون مقصود  
حدید خواهی در برمی دین بود چنین گردد پس میگویم که آنچه نظام و منبسط  
ازین عبارت که احداث مذہب فاسد بعد از اجماع صحیح است مفهوم  
مستفاد میشود این است که بحث اگر چه از اهل اسلام بلکه از اهل  
و جماعه کرام است و بر یک وجه و جوهر که پیش مطابق شریعت است خواهش است  
که حد و شمس بعد از اجماع است تر و سائل با حد و شمس مع مخالفت هم از جماعه  
است تر و مجیب زیرا که مخالفت ان مخالفت اجماع است و اگر خلاف مفهوم  
در استفاد مذکور مطلب اصل و مجیب باشد و از فساد مذہب عاوض





که مردمان اصحاب الاغراض درین زمانه فاسد خلافت جمیع اختراع و عین انبار  
در اطراف و لواحق راجع میسرند و وسیله تحصیل و بیاردن و تجارت منافع  
اقرون افکاشته داخل مصداق کریمه فارجت تجارتیم گردیدند و دخول الحاکم  
و اتباع انصاف تحت کریمه مذکور و اشتباه ندارد چه احداث انبار ارض جمیع  
و جمیع کلام محیب از فهم حق بیاضی تصریح است باینکه احکام  
و اتباع چنین مذایب که موجب دخول تحت کریمه و من یستحق الاست  
در رعم فاسد آن بسبب مخالفت جمیع و بین مخالفت جمیع را بر دخول در  
مصداق کریمه فارجت تجارتیم که لذتشان منافقین و در دست گردانیده  
و چند وجه و مقتضای کل از این ترشح یافته و المرء یقبس علی نفسه  
بافتقار المسلم مراراً المسلم از طرف خود اختراع کرده ضم معنون سوال  
در ضمن جواب کرد یکی که محدث این مذایب مردم اصحاب الاغراض  
اند و دوم آنکه در زمانه فاسد احداث کرده اند بسوم آنکه بسبب تحصیل  
و بیاردن کرده اند محقق نماید که جواب مخالفت جمیع اکنون و مجلد و سابق

و در این مورد که مخالفان با ارباب مخالفت اجماع شرعی نیست  
 نه در مورد واحد و بسبب نبودن اجماع جمیع مجتهدین و نه در مورد  
 تسلیم و در امر دین مخالفت مخالفان اجماع مجتهدین الهی است و جماعت  
 بود و یکم مخالفت اجماع مذکور موجب دخول مخالفین در کفر و منی نسخ حکم  
 و شهادت و در کفر و کجاست تا اتم الامور است تا از راه آید که دین این است غیر  
 دین اسلام باشد و این در زمره مرتدین و از منزهات اتفاق الهی متحقق  
 کرده و این منافقین که در زیر کلمه تعاد و در فرق الهی قیله از اکثر اجماعات  
 مجتهدین الهی است مخالفت دارد و بعد از اقل را کفر کردن خلاف قاعده الهی  
 است و شرح غایب جلاله در مسئله رویت مسطور است و الحمد فی این اجماع  
 الایة قبل حدوث البتة عن علی وقوع الرویة و هو مسلم کما هو علی  
 الایة محو علی الظاهر منها انشی عهدا من رویت را و طایفین در  
 را بر غیر ظاهر نخل معتزله کافرین و مرتدین و منافقین نمکوبند و دین را  
 غیر دین اسلام میدانند بلکه تصریح نمودن این از فوق اسلام میکند

درست می نماید و همچنین است حال شکر و شکر است بر مصلحت و کمال و کمال  
عذاب القبر و غیر ذلک از این اخبار بعضی احادیث است که در کمال انوار تفصیل  
در کتب علمیه است باقی ماند و در اینجا کتب لطیف که کلام سال و این بموجب اتباع  
اینچنین در این باب در محل منیع در مصداق و منیع اللغات است و موجب از انوار  
فرق کرده جواب داد که خود اتباع و اهل ایم مذکور است پس چه سوالش و در جواب  
نمود در چه جوابی و سوال از این نمود و از این خبری است و غایت و ضلالت  
سالی و موجب بر دو وجه حسن در زینت شد بداند این گفتگو در صورت معروضه  
غیر محقق است چنانکه سابق اثر بدین رفته در کتب که منتهی خود را  
خلاف این امر بعد از احداث کرده سالی و موجب در بعضی اقصای خود را تمام  
در سه هم واقف نیستند با واقعیت در این باب و بعد از سه هم در این  
از این بی اطلاع حکم مخالف این امر بعد از یک در صورت محقق صورت نمود  
محرور صورت معروضه قول مرویان اصحاب انوار و دلالت میکند بر  
قابل از مسئله حکمت که فعل است از این ملک حیوان هم از بعضی محال است

پس انظار فرموده احوال را و در میان ملک خود جلوسه و ترویج دین محمدی  
 و تشریف آورد اهل اسلام و شیطان علم سیال و مجیب قول وی دین را  
 فاسد و دلائل میکند بر او علم مجیب از فهم حق بی نصیب از نصیب او  
 طهر القن او قال السبع و سکاکی فلیظهر العالم علمهم زیرا که زمانه فاسد  
 اولی و سیر او را بر تبت باظهار علم قول وی و وسیله تحصیل و بار دوش  
 انکاشته و جانش از مولانا و مقدس سو کار با کار اقباس بار خود دیگر  
 که چه مانده و در نوشتن شیر سیر احوال و سیر سبب در صحیح نگاشتن قال  
 علیه السلام یا سید علی الجملة من شذت فی النار و در کلام الهی نیز و عید  
 بران نازل و من سع غیر سبیل المؤمنین نزل به با قول و فصلی جهنم بار  
 مصیر پس بلامر که و عید شایع بر از کتابان وارد شده باشد و صحیح  
 ان از دین اسلام ظاهر و با هر فقهی که بگوید که اول مخالفت اجماع کما  
 که گفته ثانیاً که مخالفت اجماع موجب حرج است و نارسه موجب خروج است  
 از دین ملک چهار و این بدانست فلک و خروج بر فعل معصیت از افعال

دینی اگر چه ظاهر لکن تمخیص مخالفت اجماع عموم محصیت مخرج از دین اسلام  
غیر اینها اما مخالفت جواب از سوال بر ملاوت بحسب ذیلیات ظاهر و بر ثبات  
بهر و الهی و علم باطل و امر از سایر کلمات در اهل مدراس سوال دوم به  
عبارت ذکر کرده اند و ادعایان کردن دین زمانه ماسم هر که کتابی است  
از کتب مشهوره تفسیر و حدیث کلاما بمجموعه علم حاصل باشد و مذهبی هم  
نواب در بعد در بعضی جزئیات اختراع نمودن هیچ مسلم داشته شود  
ثانی انتهی و قاضی حسب کلام مدراس یو الیس بدین عبارت پرداختند  
و جواب از سوال دوم اینکه ابراع همی مخالف نواب در بعضی جزئیات  
اختراع نمودن هیچ مسلم اصلا هیچ نیست و در سینه علم که قول است  
و ادعایان کردن از شاه است با جهاد مستقل که در سوال اول مذکور است  
و قولی کلاما بمجموعه علم حاصل باشد ولایت میکند و بی علمی از شر و اجتهاد  
روی علم کتاب و سنت چه از شر و اجتهاد علم کتابی است کلامی است بلکه  
علم با تقدیر از کتاب و سنت شرع که متعلق با حکام است و مقدار آن از اسلام

مذکور است و جواب ازین سوال به چند از ماسیهی ظاهر شده است لیکن اینجا  
 از بقدری باز گفته میشود که علم کتاب نیست بقدر مذکور از بعضی شرایط اجتهاد  
 است پس همین موارد را در آن صحیح نیست که زمانه صلاح بوده باشد مثل زمانه  
 تابعین اری اگر تمام شرایط اجتهاد مستقل داشته باشد در هر زمانه  
 ادعای آن صحیح است و گویند زمانه فاسد است بلکه زمانه فاسد اتقی باو  
 اجتهاد مستقل است بمانه شروع و چنانکه سرعت زمین معنی حدیث  
 از اظهر القتن الخ و اری و از اینجا ظاهر میشود که زمانه باشد و واضح شد  
 بلکه ادعای مذکور گاهی واجب میشود در وقت احتیاج چنانکه از مسلم  
 مذکور شد این بر تقدیر مذکور جمهور است و اما بر مذکور خلاف که کمی  
 از چهار مذکور است ادعای آن ازین زمانه ماسیهی ضروری است  
 زیرا که خایه بوجوب وجود صحیح مستقل و در زمانه قایل اند و قول اری  
 مذکور مخالف مذکور است و بعضی جزئیات احتیاج نمودن صحیح و مسلم  
 داشته شود بانی میگویم که در اینجا در امر است یکی آنکه در بعضی جزئیات مذکور

ایجاد کردن است دوم آنکه در ایجاد مذنب خود در بعضی جزئیات مخالفت  
ایمه اربعه نمودن پس اول مسئله تجزی اجتهاد میگردند و در بعضی دیگر  
تقلید و محکمی از صحابه دیگر که شبه اجتهاد مستقل میدانستند انکار  
نمایند اجماع برین تجزی واقع گشت و مسلم مذکور است مسئله اختلاف در تجزی  
الاجتهاد و منتهی علیه اجتهاد العرض فی الفرائض فقط بالا اکثر مالوا نعم و منهم  
الغزالی و ابن العمامه و غیره است و قبل از این گفت این الحاشیه لانا ما قول  
مکتب معلوم عن دلیل الی تطبیخ خلاف المذکور کیف و غیره و بعد مثال  
صلی الله علیه وسلم و مع ما یریک الی ما یریک و لانا یا العفت نسک  
خلاصه آنکه جامع شرایط اجتهاد و تجزی را یریک که در بعضی جزئیات مذنب  
خود جداگانه قرار دهد و این صحیح است و مسلم امر دوم که ان مخالفه ائمه  
است درین حکم تجزی پس میگویم که موافقت ائمه اربعه باید عدم مخالفت  
اینان هرگاه در اجتهاد کلی و تجزی شرایط است پس مخالفت ائمه اربعه  
مع مضر نیست ازین مخالفت اجماع حقیقی مانع اجتهاد و کل و تجزی است



و این در آن فی مفسود است پس مذهبی مخالف مذاهب اربعه غیر مخالف  
 اجماع در بعضی جزئیات اختراع نمودن صحیح و مسلم داشته شود از جامع  
 احتیاط و جزئی کلی خاندان مآقرین حنفیه و تحلیف مشهور مذهبی مخالف  
 مذاهب اربعه در وجه قرار داده اند اگر کسی گوید که مطلب سائل این است که خود  
 علم کتابت کلام بعضی بدون دیگر شرایط اجماع و در بعضی غیر کتابت  
 مذهبی غیر و خلاف مذاهب اربعه اختراع نمودن صحیح است یا نه و مطلب  
 موجب آنکه در صورت معروض صحیح نیست بگویم که برین تقدیر اختراع  
 مذاهب اربعه جایز نیست مخالف اجماع اربعه باشد یا موافق بلکه برای  
 حدی کسی تقلید واجب نیست و غیر عرض سائل و مثبت طعن بر بعض  
 و از بیجا صاف روشن نمونید اگشت که جواب تلافی حسب طایفه در آن  
 و برین حکم جزئی از حاد و استقامت انحراف کلی دارد و پس قاضی صاحب  
 دلیل بر ادعای غلط خود بدین وجه آورد و اند قال الشیخ العربی  
 فی الشرح اندک و این چهارتن از اهل ایمان دین و معتد این ملت اند که

و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق بیان آنها  
منوّر نفوس را و اول بیان اسامی و تسوئع کرده و عاید بذل مجهول  
درین باب فرموده است با احکام بقیاس اجتهاد از تصریح کتاب است  
منوّر اند و غیر مجتهدان را غیر تابع بودن انسان چاره و سبب  
و شاخ طرفت و بزرگان شان بر میان میب بوده اند یا به  
کلمه آنها که از ایشان بیاید اجتهاد رسیده اند موافق با جمیع اهل علم است برای  
فرد اجتهادی می نموده باشند و الله اعلم بالصواب که لفظ  
ایان در قول شیخ مع که غیر مجتهدان را خارج بودن ایشان از اجتهاد  
یا اشتراک است با جمیع یا مجتهدان مطلق را جمیع مشهور باشند یا غیر  
مذکور بر تقدیر اول و اگر میبود بر این که مقلد را تقلید مجتهد ماضی است  
از اجماع باشد باقی و اینکه بعد معرفت مذاهب مجتهد بر کمال معرفت  
مذاهب را جمیع یکی از اجماع واجب است به تقلید آن مجتهد دیگر حرام این  
تخص و دعوی ملا دلیل است حاکم از این سخن مذکور نشد و بر تقدیر

ثانی جایز است که از این تبعیت مخالفت اربعه واقع شود چنانکه در تالیف  
 مشهور پس ابراع و ثبوت مذکور مخالفت مذاهب اربعه در بعض  
 جزئیات ثابت گشت و قول شیخ ع یارب مکرها که از تابعین بیاید  
 اجتهاد رسیده و موافق با مخالف این برای خود اجتهادی می نمود  
 باشند فقط تصریح است بآنکه بعد از اربعه نه بر بطلان آن کما لا یخفی  
 اجتهاد مخالف اربعه هم جایز است و لفظ مبارک یارب که عام مقام  
 لفظ مبارک اللهم است است و ثبوت مرثیه اجتهاد بعد از اربعه نه بر بطلان  
 آن کما لا یخفی و درین عبارت بیخ کنی و درستیال فهمید خای قاضی صاحب  
 و محب از فهم حق بی نصیب ثابت گشت بجهان الله رب عداوت  
 حضرت امیر المومنین نهایت سید المرسلین علیه السلام فاعلمه و الله اعلم  
 حضرت سید احمد صاحب مشنا الله که بطول نقایه ویرای برکات نقایه  
 و اتباع آن جناب چه بلا سرائل علم نازل گشت که فهمید ازین  
 مسلوب گشت همانا که این مقام الهی است خود عبارت فارسی نقل

میکنند و بطلب این بی نی برند و مضر خود و مفید ختم خود عبارات نقل  
نی نمایند و اسم ماقبل را بی نهایت حق و خاص حق کر ملک  
سه کرد و ورق تفصیل این اجل که در اینجا سوال از صحت و تسلیم  
از ادعای واقع است که از او عار نمودن اجتهاد مستقل درین زمانه فاسد  
دوم نمیشود مخالف مذاهب اربعه در بعضی جزئیات اقرار نمودن لیکن  
سایل در دعوی اجتهاد مستقل و مسترعی مذاهب مذکور علم کتاب دست  
از کتب مشهوره تغیر و حدیث کلاما با بعضا شده مذکور و قید زمانه فاسد  
نیز معتبر داشته پس ظاهرا جواب سوال سر صحت و تسلیم امر اول و اینجا انما  
فرمودند شاید پنجم در جواب مسئله اولی ذکر کرده اند انما نمونه باشند  
تمام مناسب بود که حواله بر آن میفرمودند و در جواب افزودم فرمودند که  
ابراهم مذاهبی مخالف مذاهب اربعه در بعضی جزئیات اصلا صحیح نیست  
مخفی نماید که در اینجا چهار هم منصوص است که در وجود علم مذکور کتاب است  
و عدم آن دوم بودن زمانه فاسد و عدم آن سوم در مورد دیگر شرایح اجتهاد

سعاد علم کتاب است و عدم آن چهارم جواز تجری اجتهاد و عدم  
 آن پس میگوئیم که در اینجا بیانات مراد می تواند شد مخصوصا بر دو تعمیم  
 اخیر که آن بی شبهه مراد است پس حاصل بر آنکه اگر ابراع مذکور بی مخالف است  
 اربعه در بعضی جزئیات اصول صحیح است خواه این زمانه فاسد بوده باشد  
 یا نه و خواه دیگر شرایط اجتهاد و سوال علم کتاب است تا بعد بایستد  
 زیرا که سبیل در اینجا قیمة زمانه فاسد ذکر کرده و قاضی حجب و جواب سلسله  
 اولی فرموده اند که احداث مرتب شمس صفا زمانه فاسد موجب نیست  
 و تفرق اعمال است و نیز عرض سالی و محیب اعراض بر علماء ریائی است که  
 در این زمانه فاسد واقع اند پس ملاحظه این وجوه تعمیم دوم امده و اولی  
 هم بچنین تعمیم سیوم زیرا که قاضی حجاب و جواب سلسله اول نقل کرده اند  
 بل ما بعضهم عن الثقلید غیر الایمه الاربعه لانضباط مذاهبهم و تنفیج  
 ما لهم بل این احداث اجتهاد و اضری به الارض بعد الوالی  
 لمبطلین الخ و این فصل را تا بهر که در اینده و قبول نموده اند خلاصه

و از هم جهت ابرار و مذموم و از هم جهت ابرار و مذموم  
کوشتن را با اجتهاد و بد بایستد و این زمانه فاسد عالم است پس میگویم  
که از عبارت شیخ که نقل کرد خلاف مطلب محض در آفتاب شد  
همین است مدعی مایع و مانند و اگر بگویند الصوفی لا مذمب که نیز  
معنی است که او را در دین مذهب نیست و تلاح مذهب عامیه و در خط  
خوش دارد و دلش بر این حکم کند بر این عمل کند عاقل بلکه توحش  
غایب که از آن است که وی در بعضی مواضع از مذمب آنچه در آن درج  
و احتیاط بیشتر باید اختیار کند بر مذمب که باشد و اگر مذمب اهل حدیث  
رود که هر دو حدیث صحیح یا بر این عمل کند محققان گویند که بر این  
الاطلاق صحیح نبود تحقیق این است که هم از روایات مذمب خود که از  
اختیار کرده و چنانچه اقتضای اختتام روایات اختیار کند که احوط بود  
یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر ظاهر روایت و مشهور از آن  
مذمب نبود و الا تفرق مذمب و مورد و موجب تفرق اعمال ظاهر بود

در اینجا سه مرتبه به تفروق و عدم ضبط احوال باطنی کند و فرموده اند که  
 توجه کلی باید به امام شریعت و هیچ غفلت مایه رخ و عبادت و عظم  
 تحقیق را هیچ کرد و هیچ غفلت و تفوق اصل موجب تشبیه است و  
 پس ضبط نفس اصل مرجع الیه فقها و اصولا و تصوف لازم بود که اگر  
 بعضی المحققین من الصوفیه انتهى عبارتت که درین کلام  
 بحث است بچند وجه اول آنکه معنی الصوفی لازم نیست آن که در مذنب  
 نمی باشد بلکه یک سلسله از یک مذنب عمل میکند یا دیگر بر سلسله مذنب دیگر  
 عمل نماید بلکه گاهی یک مذنب اختیار میکند بعد از آنکه اشته به مذنب دیگر  
 انتقال میکند پس صوفی را مذنب معین نشد بعضی از متاخرین بطریق  
 گفته اند و مسلم آن تبعه المجتهد لازمه للعقل فای ضروری التمسک  
 مذنب واحد بجنبه و فای خفی علی آخر کا هو مذنب الصوفیه و بعد از یک  
 بطریق جواب گفتند و اما الکلام الاولیاء و يجوز له ان یعمل فی مسلم  
 علی مذنب و فای خفی علی مخرج عن المذنب و علمهم للرجوع لهم من الاستمرار

تا لامع نغم فروانی انتقال معلوم و حکمت غلاتیاس علم غم  
فقیر بگوید که اعلم معلوم و انتقال اورا که شلخت عمل است که  
حق است ترویج تا قطعاً و یقیناً تر میسر آنکه حق را جویند با وی الهیه  
را حق مجتهد متعدد است و لیکن با این معنی که صاحبان مجتهد معصیان  
شرع معلوم شده است و واجب گردید و بظواهر اسمی المستعمل شده  
از ادراک یک وجود است که نیکو گردید و جفا است حق واحد  
در صورت اختلاف و دایره است در جمیع مجتهدین پس صوفی از مذبی  
جهت انتقال میکنند تا عمل بر آنکه حق است ترویج تا واقع شود یقیناً  
زیرا که کو مقلدین بر مجتهد ثاب و مایوراند لیکن مقلدین مجتهد معصیان  
شده اختیاریست که مقلدین مجتهد مخطی را است زیرا که مجتهد معصیان  
شرعی است که مخطی را حاصل آن پس معلوم شده که مناط انتقال بر  
عمل بر اوست و روایات و احوطیت و اقربیت بوجع را درین  
مداخل نیست زیرا که جایز است که اگر مخطی نیست زعم عامل حق عند الله



بحث دوم آنکه جایز است که روایت احوط روایات مذنب خود  
 نسبت بروایت غیر مذنب خود و غیر احوط باشد پس از اینجا ترک مذنب  
 خود احوط است برخلاف آنکه از محققان نقل کرده و نیز جایز است که روایت  
 مذنب خود که موافق ظاهر یک حدیث صحیح است مخالف ظاهر دیگر احادیث  
 اصح بوده باشد و روایت مذنب دیگر موافق ظاهر این احادیث اصح  
 باشد پس ترک روایت مذنب خود و اخذ روایت مذنب دیگر احوط  
 است بحث سیوم آنکه جد سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اجماعین ائمه و  
 سنی و شریعت برای آنکه اصحابه و تابعین مسعود بودند پس کسی که از روایت  
 امر لازم آید یا آنکه تعدد سنی موجب کسب وسعت اعمال نیست و یا  
 نیست و تشعب ممنوع نیست و موجب تفرق باطنی میسر نیامد  
 و قال الامام جلال الدین المحلی فی شرح جمع الجوامع الاصح انه یجب علی العالمی  
 و غیره من ینبغ رتبة الاجتهاد و الترام مذنب معین من مذاهب المحدثین  
 بعقده اربع من غیر او ساد یا له و الاثکان فی نفس الامر مرجحاً

على المختار المتقدم ثم في المساوي ينبغي السعي في اعتقاده  
اربع لیسیمه استیاره علی غیره ثم فی حرجی عنه اقوال احدی  
لا يجوز لانه التزمه وان لم يجب التزمه واما بما يجوز والتزام بالا  
یایم غیر ملزم واما لثبته لا يجوز فی بعض المسائل الاصح انه مباح منسحب  
الرجح فی الملزم بان یأخذ من کل منها ما هو الا هو فیما یقع  
من المسائل عن وابی اسحاق انه یفتی بذلك انتهى بقدر مسکن  
که مثلاً اگر عالمی بر نیاید اجتهاد و زبده باشد و تزد او مذنب مجتهدی غیر  
مجتهدی در بعض جزئیات اربع معلوم شد پس بقضای قول  
محل یا او همین مذنب را که اربع است تزد او التزام خواهد کرد پس  
اختراع مذنبی مخالف مذنب اربعه در بعض جزئیات علی رغم سالی  
و محیب از عبارت منقوله بحیب ثابت شد و صحیح و مسلم گشت  
کسی که بگوید مراد از مجتهدی در قول محل یا او همین مذنب را که اربع است  
تزد او التزام خواهد کرد پس اختراع مذنبی مخالف نیست بلکه تقلید اختراعی

و گویست میگویم که اراده مجتهدین اربعه صحیح نیست زیرا که المجتهدین  
 جمیع محلی بلام است و این از جمیع عموم است و قطع نظر از این اگر شخصی  
 ندانم ب اربعه را مصادی دانست و مذنب مجتهد دیگر را چه  
 دانست پس در اینجا بر تقدیر اراده ایما اربعه باید که او عمل بر جوع کند  
 و باز که عمل نماید و هر دو باطل است پس تعمیم مجتهدین را هم آید و نیز  
 چون تقلید مذنب مخالف اربعه صحیح شد پس ابراء آن فعل مجتهد است  
 بطریق اول جایز خواهد بود زیرا که تقلید بر مجتهد بر مجتهد حرام است و این  
 سند مشهور است پس اقرار هم خلاف مذاکره اربعه نباشد  
 اگر کسی گوید که مراد ما بل و مجیب این است که مخترع مذنب مخالف مذنب است  
 اربعه در بعضی جزئیات مجتهد نباشد و عافی صرف هم نبود پس این را  
 منع گفته اند میگویم پس حاصل این است که اجتهاد و غیر جامع است از اجتهاد  
 صحیح و مسلم نیست و لیکن این مراد هم صحیح نیست زیرا که اجتهاد و غیر جامع است  
 مطلقا صحیح نیست خواه در بعضی جزئیات باشد خواه در کلیات و خواه

مخالف اربعه باشد با موافق ایش پس هر دو قیاسا سلبند  
که این مراد ثبات و تیر لازم می آید اجتماع و غیر جامع بشرطی که مخالف  
دیگر محتمل نباشد و اما اربعه باشد و اما در محتمل مخالفت در شش باشد  
مواقف بسبب آنکه قول اربعه در مضمون شریع ثابت نبود جایز باشد  
ولا یجوز علیه یعنی مسئله خروج از دایره که سه قول در آن  
کرده اند ما از تحریر و شرح آن در جود و الی لایحی غیر مصب مفصل  
ذکر کرده ایم که کدام کس در کدام جزئیات مدعی مخالفت مذکور است  
اختراع کرده پس باید که آن جری بیان کند و این منسوب نمودن از  
ایم اربعه هم اول بیان سازند من بعد مخالفت مذکور محترع باشد از باب  
اربعه با ثبات راستند و بدون آن هر کسی است از موالات این امر  
به خواهی و همان واقوال ایشان و یا شیطان سبیل میگوید مسکوم  
آنکه اختراع بعضی احکام جزئیه خلاف قواعد اربعه داخل حق است  
و در دین اسلام درین زمانه فاسد قابل نیست بانی قبح

میگوید که این مسئله سوم موافق مسئله دوم اهل بیت است سوالی که  
 محیب غیر مصیب در نقل سوال مخالف قول را میگوید بجای مخالفت  
 ائمه را بعد از آنکه کرده پس از آنکه جواب است که در این ملاحظه  
 باید کرد و چنانکه از قاضی صاحب مطالب بیان مذاکره در این ماده چنان  
 نمودیم از محیب غیر مصیب مطالبه قول را میگوید بیکم بعد از این  
 مخالفت و این بر تقدیر است که سایل و محیب را عای و قریب این صورت  
 اند زیرا که عرض این طعن بر علماء و حقان است و بر تقدیر آنکه صورتی  
 فرض کرده سوال و جواب بدان متوجه است بعد از مطالبه سائل است محیب  
 بنوعی میگوید جواب اختراع انجمن احکام خبریه اصحاب الاغراض قابل  
 تسلیم نیست بقدر مستلزم میگوید که جواب عنقریب رد و جواب  
 مسئله دوم اهل بیت که قاضی صاحب بیان برداشته بود و نیز در رد  
 جواب مسئله دوم که محیب غیر مصیب با وقت جامع کرده متعلق است  
 در اعاده آن تطویل بلا طائل و البته اعراض از آن نمودیم خلاصه آنکه

جواب محیب از فهم حق بی نصیب غلط و بیجا و قابل تسلیم نیست محیب  
بر صاحب مبلور از الله و اخراج اینها از احکام دینیه بر اهل اسلام واجب است  
و لازم که ماعمل بر حدیث نبوی علی صاحب السلام و السلام من را می فکر  
قلیبه و عیده فان لم یستطع فلیسا از الله میث بحصول آمدن غیر یک  
سکندر و انج ابدع بر نامه غیرت خود نهاد که چون جواب محیب  
از فهم حق بی نصیب غلط و خلاف شرع و شکرت و او را از انجمله  
احکام شرع و البته پس از الله و اخراج این از احکام دینیه  
اهل اسلام واجب لازم ماعمل بر حدیث شریف مذکور بحصول آمد  
و انی عاصی بتوفیق ایزدی عمل بر حدیث مبارک کرده بلسان  
بیان و ماں قلم از ان تعیر داود و هرگاه حضرت امیرالمومنین تبعنا الله  
امده فکاد بر المسلمین بطول بقایه و ستر ابرکات قهار برای  
استیصال اهل شرک و تفاق و بیج کنی منکرات اهل بی و شقاق  
و دبابه که قول مذمت از باب توفیق تعیش سیدم خواهند خورد

[illegible]

خود مصداق لایخافون فی الله لومة لایم گشته اولاً خود را و ثانیاً  
لکوک موئین اخوان خود را از لوت مکررات شرک و بدعت پاک  
و تنفع کرده بجهلیست سینه و زور او با برضیه راسته و تنجی ساخته  
بنقاشای همت علیا خدا داد بر قدره کوراکتفا کردن با وجود قوت خود  
و کثرت اعدا و نیز ایچهار سیف و شان با کفار و منافقان پیرداخته  
لبایری از این مرتبت شهادت چشیدند و برادر دینا و الهی خیرت  
اختیار کرده و خاندانی نهادن ایشان اسلاف و مقتدایان این مبرزانند  
مهم من مقصود نبیه و نسیم من نیستند و یا مصداق حواریین احکامانند  
کتاب و روز در تحصیل دنیا و دین و اینهم نه با سبب مشروع  
بجملههای حرام بوقلمون عمر و ضایع میکتد برای تفصیل دنیای حرام  
قضا و اقامت باریت میکنند و برای ابقا این منصب بجال سلطان و ایما  
رشتن تمایسند و برای استرغای اعونه و ظلمه حق را با حق را حق علم  
شرعی قرار میدهند و با اخذ رشوت رای فیصل میکتد و اینهم با حق



و طرفه آنکه از یکی اخذ و جر کرده حکماء فرستادند چون طرف تانی بر آن  
 فرید کرد و او را نیز حکماء دادند و در حکماء در دست گرفته میکردند و یکی  
 بطلب و دیگری در چون از معتقدین تذکره تعدد حکماء آید میکنند  
 حاکم علماء عصر هستند در حکماء دقیقه میهند که اگر محول اندر کرده  
 دیگر بنویسند و کاغذات جعلی ساخته یکی از متخاصمین به هند و این  
 علی اجرش بگیرند و با سناد جعلی اراضی املاک و قبضه خود می آرند  
 و بتجرب و ترتیب نام شریعت که بر توکس استخافه نمایند  
 و محکم شریعت ترا طلبید و بر تو حکماء نوشته خصم ترا ختم داد و ترا  
 مجوس خاتم نمود و همچنین میکند برای معقول از جلالی تحصیل  
 میکند و احد المتخاصمین را که حق بجانب و باشد بیعوض از ظلم و  
 اعوانه سلطان بلای کنایند او را غالب ساخته و صاحب حق را مغلوب  
 کرده و از سطح پر از زرد میباید بخورد و کشت و پرست و کس در شریعت  
 سلطان الزوال حرام ناشی و بیدار است این است معاملاً این الامجاد

پس نماز جمعہ و جماعات یک قلم موقوف ناز و نافر و مجالس مسلمانان  
دوم چون محصور و محبوس و محبوس و محبوس و محبوس و محبوس و محبوس و محبوس  
و امامت صلوة میکتد مکرر امامت جانہ و ولایت کرد و امامت و امامت  
بدست آیند و بنام آنها و اسقاط از خطر میگوید و اقل قلیل مساکین  
و چیزی با عسایر و حادین خود داد اگر می در خانه قارونی خود داخل  
مسازند و قوی میدهند بکل خمر بندستان و دشمن بنی و غلام با غلام  
از خرید و در فرض و بعد از حصر الکو در راه و بجایه مکتوبه غیر در نکاح  
خود و ازین بدینجه که اورا کلمه تفریقین کرده از زوج اول باین نحو  
باز تفریقین کلمه شهادت کرده در نکاح آرند و امثال فلک و فلک و فلک  
من العزم و صوم و صلوة و حج و زکوة و غیره و بنی از شراب و زنا و غیر  
محرمات نه نمود بلکه بجای آن حبلیای ترک صوم و زکوة و حبلیای  
شراب و مثل زنا و غلام تعلیم میکتد و حال نماید که در حق صحابہ کرام  
نزد میگویند که مثل و بنا دار بود و غلام می جگر بند و مهاجران و مشرکین را میگویند

که منتهی تمام عیب صوفیه می‌گردد که علم نیست مگر برای تفصیل  
 و بیان دلایل اسباب دنیاست باطله سابق ایشان تا جایان کم هر کس  
 که قصه در برابر ایشان وجود درشتنوی معنوی ندیده و خوانده باشد آن  
 در وزیران کمترین ایشان باید دانست معجزه خود را از حواری  
 این امت در حرم قرار داده مصداق من جاهد بلباسه فهو من پیش  
 مردم می‌نویسند پس از علما اغتر می‌پرسم که فقه اولی مستحق  
 باین بسم است با امثال این مردم ازین ذره میقدر کمتر بخلایق  
 تامله بین ابدوار از خالق خود جلالت است که بتجرب ازین بطور در حلقه  
 من ظاهر هم بلباسه داخل گردد و منتهی در کرمه سایه می‌گردد مسئله چهارم  
 اجماع از اتباع ائمه اربعه عمل کردن بر حد تنگی حکم مضمون این خلاف  
 اجتهاد امام و سنی یا ائمه دیگر هم باشد جایز است یا نه و فقره سیمین  
 که مثلاً اگر شخصی گفت که اهل فارس را باید که عمل بقرآن و حدیث در این  
 زمانه نکند بلکه ترجیح فاسی قرآن و حدیث عمل نمایند و بخین اهل هند

حال آنکه عمل بر ترجمه عین عمل بر زبان مجید و حدیث شریف است پس مرادش  
است که قول مجید و حدیث شریف را فهمیده بر این عمل نمایند و این فهمیده  
ترجمه حاصل است و بی فهمیده کامل بر این عمل نایب بود پس کسی را که فهم بر زبان  
شریف و حدیث شریف بر ترجمه فارسی و مهدی بروجه کمال است و در مورد  
استیاج ترجمه نیست پس نقل عمل همچنین کسی به دو مراد شخصی باقی عمل  
همچنین اگر شخصی بگوید که عمل بر حدیث صحیح کسی را در این زمانه جایز نیست بلکه  
کمال بر عمل بر تزل مجتهد باید کرد و مطلبش این تواند بود که مجتهد مراد  
حدیث خوب فهمیده و قول خود قرار داده است پس عمل بر قول مجتهد  
عمل بر مراد حدیث صحیح است و اگر قول مجتهد را ترک کرده و متوجه  
بان شده موافق فهم خود هر وجه که باشد عمل بر حدیث کرد و محتمل که مراد  
حدیث عمل نکرده باشد پس کسی را که فهم کامل مراد حدیث شریف حاصل  
نشد و سبب قراوان حدیث بر حدیث کامل ندارد و شرح حدیث کتب  
فقه که از آن بحث از این حدیث کرده اند و سبب بحث از حال حدیث

پس ثقه یافته شد و ناسخ این حدیث هم یافته شد بالجمله فهم کامل  
 او را حاصل شد پس این شخص را اختیار است خواه ملاحظه حدیث کرده عمل کند  
 خواه قول مجتهد که موافق حدیث است دیدار بران عمل نماید که حاصل برود  
 بکی است لیکن در صورت عمل بر قول مجتهد لازم است که این قول را حالی  
 از حدیث بفرماید قول مجتهدین حیث از قول مجتهد یکین نزاع و محال  
 دیگر است و آن این است که حدیثی یافتیم غیر مستوح سالم از معارضه و زاد  
 آن بوجه احسن فهمیدم بود جو بلکه گذشتند و در مقابل حدیث قول مجتهد  
 امام است فقط یا قول بعضی ائمه دیگریم مخالف صریح آن حدیث و در اینجا  
 دیگر حدیثی نیست که قول مجتهد موافق صریح آن دیگر حدیث باشد زیرا که  
 قول مجتهد محض قیاس اجتهادی است مخالف قول مذکور یا حدیث در آن  
 سبب آن است که مجتهد را آن حدیث برسد و یا صحبت آن سبب  
 مطعونین بعضی رجال حدیث تردد او ثابت شده بود پس جو دیگر  
 ائمه حدیث بطریق دیگر صحت آنرا با ثبات رسانند پس در این صورت

ایا عمل بر حدیث مذکور که صحیح و مراد از آن نیز فهمیده ایم بنحیث و قول مجتهد  
امام خود ترک کنیم و یا حکم معکوس است و تراعی در محلی مذکور بجهت آن قرار  
داریم که سابل مانع عمل بر حدیث حرف دو چیز ذکر کرده یکی شعیبیت  
قاصد عمل یکی را از ایه اربعه دوم بودن حکم حدیث خلاف اجتهاد و اما  
دین رسول است یا ایه دیگر هم باشد دو احتمال دارد یکی جمیع ایه دیگر لیکن  
اینصورت اجماع است و خارج از ما نحن فیه دوم بعضی ایه دیگر و همین مراد  
است پس میگوییم که فیهما قول مجتهد ترک نموده عمل بر حدیث فرموده  
است بچند وجوه و مذہب برود مجیب معکوس است وجه اول آنکه  
حق ما میفرماید ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فاستموا حدیث  
متضمن احکام شرعی از اینها روایتی رسول الله صلی الله علیه و سلم خالی  
نمیباشد وجه دوم آنکه از امام اعظم و امام شافعی به منقول است که  
اگر قول تابع خلاف حدیث بیاید قول ما را بردارید و از هرگز ترک نکنید  
و بر حدیث عمل نایند که این عین مذہب ما است چنانکه در رد جواب اول

محب من محبت پس قول مجتهد که مخالف است در حکم قول مسنوع  
 و مرجع عنه خواهر بود و قول مرجع الیه بین حدیث است و همما قائل  
 مرجع عنه یعنی مسنوع که از طریق علم یا از رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 عمل این جایز نیست بر قول مرجع عنه که از مجتهد باشد حکمیه عمل این جایز  
 خواهد بود و قویست این از امام ما که امام احمد منقول است و مستحب  
 مذکور است قال الشيخ عبد الوهاب السعدي فی البیواقیة و الجواهر  
 عبد الله بن حنیف انما قال یقول لا ینبغی لمن لم یعرف دلیل ان یفتی بکلامی  
 و کان رضی الله عنه اذا افتی یقول یدارای النعمان بن ثابت یعنی نفسه  
 و هو حسن ما قد فاعل من جابر احسن فهو اول بالاصواب و کان الامام  
 مالک یقول ما من احد الا و ما اخذ من کلامه من رد علیه الا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم و روی الحاكم و البیهقی عن ابی نعیم انما کان یقول اذا رجع الی الحدیث  
 فهو منسبی و فی رایتہ اذا رایتهم کلامی مخالف الحدیث فاعملوا لا تحد  
 و اخری بکلامی الخاطیة قال ابی نعیم فی رایتهم لا تقلدنی فی کل ما اقول

وانظر في ذلك لتفك فانه من وكان يقول لا حجة في قول احد دون  
رسول الله صلى الله عليه وسلم وان كثروا ولا في قياس ولا في شئ وما تم<sup>طالع</sup> لا  
الله ورسوله بالنسليم وكان الامام احمد يقول ليس لاحد مع الله<sup>سوره</sup>  
كلام قال ايضا اجل لا تغلظ في ولا لعلان بالكا ولا الادراك ولا التفتي  
ولا جزم وخذا الاحكام من حيث اخذوا من الكتاب السنة انتهى در  
نفس منظمي ربر قول حق قال ولا يتخذ بعضا اربابا من دون الله<sup>تدوير</sup>  
ومن بينها يظهر انه اذا صح عنده حديث مرفوع من النبي صلى الله عليه وسلم  
راى عن المحاضر ولم يظهر له ما صح وكان فتوى ابي حنيفة مضافه  
وقد ثبت على الحديث احد من الائمة الاربع يجب عليه اتباع الحديث  
اثبت ولا يمنع المجهول على من يمينه من ذلك كيلا يلزم اتكاؤ بعضا  
بعضا اربابا من دون الله روى البهقي في المدخل باسناد صحيح ابي عبد الله  
بن المبارك قال سمعت ابا حنيفة يقول اذا جاء من التابعين<sup>الله</sup> النبي صلى الله عليه وسلم  
عليه وسلم فعلى الراس والعين واذا جاء من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم<sup>تختار</sup>



من قوام و اما خارج من القابعین را حنا هم و ذکر عن روضة العلماء قال  
انکم اقول بحدیث الرسول صلی الله علیه وسلم و قول الصحابة و نقل انه قال اذا  
صح الخبر فهو مذہبی انتهى آنچه فرموده اند و قد رتب علی وفق الخبر  
اجد من الایة الاربعه بجز این قید را با نیات ~~سایه~~ و خلال خود  
ولیکن در حقیقت این قید صحیح نیست آنچه در مقام رد انعقاد اجماع از  
ایمه ازجمله ذکر کردیم مراجعت بدان باید کرد و نا فنی این قید ظاهر کرد  
پس میگویم که از عند الحیثیه تفسیر ظہری معلوم شد که امین مذکور  
که در صورت مخالفت قول خود با حدیث صحیح مذکور از اتباع قول خود  
اتباع خود منع کرده اند پس بر اتباع امه ائمه ترک قول امام خود لازم است  
علی نعم برود محیب و الا اتباع اتباع خوارج مانده فافهم و چه سیوم انکه در انصاف  
بد بیان است اختلاف مذکور است و منها ان بعض الاحادیث الصحیحه لم تبلغ  
علماء التابعین من وسد الیم القوی فاجتهدوا بارامهم و اتبعوا العموم  
او قدر این مضمون الصحابة ما فتوا حبی فی کم ظهرت بعد ذلک فی

في الطيقة الثالثة فلم يعملوا بها طائفة منهم البنا تخالف عمل الابل مديتهم وديتهم  
التي لا اختلاف لهم فيها وذلك قادم في الحديث طعة مسقطه لا ولم تظهر  
في الثالثة وانما ظهر في ذلك عندنا من اهل الحديث في جميع طرق الحديث وحلوا  
الى اقطار الارض وكثروا عن حمل العلم فكثرت من الاحاديث لا يرويه من الصحابة  
الا رجل واحد بلان ولا يرويه عنه او عنها الا رجل واحد بلان ولم يبرأ في  
على اهل الفقه وظهر في عصر الحفاظ الجامعين لطرق الحديث وكثرت الاحاديث  
رواه اهل البقرة مثلاً وسائر الاقطار في غفلة من مبين ان في ان العلم  
من الصحابة والتابعين لم ينزل شأنهم انهم يطبقون الحديث في المسألة فلو انهم  
يكدوا متمسكين بمتبع آخر من الاستدلال ثم اذا ظهر عليهم الحديث بعد حرج  
من اجتهدوا في الحديث فاذا كان الامر على ذلك لا يكون عدم متمسكهم  
بالحديث قد خافوا للعلم الا اذا بينوا العلة القاطعة مثاله حديث القلتين  
فانه حديث صحيح روى بطريق كثيرة محظمتها ترجع الى الوليد بن كثير  
عن محمد بن جعفر بن زبير او محمد بن عمار بن جعفر عن عبد الله بن عبد الله

عن ابن عمر ثم اتشعب بالطرق بهذا ان وانما من التفات  
لكنهم ليس من رسلهم الفتوى وعمل الناس عليهم فلم يظهر الحديث  
في عصره حينئذ في عصر الزهري ولم يمش عليه المالكية لا الحنفية  
فلم يعملوا به وعمل به الكشي خبار المجلس فانه حديث صحيح روي  
بطرق كثيرة وعمل بها ابن عمر وابو بريق من الصحابة ولم يظهر على الفقهاء  
السبعة ومعاييرهم فلم يكونوا يقولون به فرائي مالك ابو حنيفة وعلمته  
قارحة في الحديث وعمل به الكشي ومنها قول الصحابة معقتل  
عمر الكشي وكثرت واختلفت لسعت وراي كثير منها كما في الصحيح  
حيث لم يبلغهم وراي السلف لم يزلوا يرجعون في مثل ذلك الى الحديث  
فترك المتك باقولهم لم ينفعوا اقلهم حال ونحن حال انتهى الزكاة  
امام الكشي وافصح كشت كعاد واستمر علماء صحابة تابعين جان كدر مسئلة  
جست وجمي حديث في نمودند ورجل في ياقته بنوع اخر از راسته دال  
في نمودند بانجون حديث شريف برين ان كلامه مشبه واجهاد ايش مخالف

این حدیث بر روی آیه از اجتهاد و تبحر است رجوع میکردند و از این کلام  
اجماع صحابه و تابعین نیز اجماع تبحر از اجتهاد و قول مجتهد در صورت  
خالف قول مجتهد تبحر مستسط می نمود و لا اقل از این است که این اجماع  
موجب انعام صحابه و تابعین است و از روی عاده مستره لهذا العاقلین اعظمین  
برند و صیت کردند که هرگاه قول خلاف حدیث بایستد قول ما را گذاشته حدیث  
عمل نمایند که مضمون حدیث در نفی حدیث است پس با وجود ظهور معنی  
حدیث صحیح و دریافت مخالف قول بان و بیاض هیچ حدیث صحیح و اوافق  
مجتهد کسی که جوهر قول مجتهد واجب میدانند و کل بر حدیث صحیح منع میکنند  
این است که مرتق جلا است و با اتفاق حتی خیال که از عطف الحید در مقام  
که قول این عزم مذکور شد و نیز در آن مذکور است اعلم انه كان من العلماء في  
عصر سعيد بن المسيب و ابيهم و الزهري و في عصر مالك و سفیان و بعد ذلك  
قوم يكرهون الخصوص بالاي و يعاون الضياء و الاستنباط الا بفرق و لا يكرهون  
منها هذا و كان اكرههم روایت حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم از بیانات است

که استیلا و قیاس امر ضروری است و ضرورت مقدم بقصد است و قدر ضرورت  
 آن است که کتاب نیست و اطلاق یافته شود پس در بصورت قول مجتهد  
 به است ماکر یکی از گفته مذکور یافته شد پس اجتهاد و قول مجتهد ملازم  
 مالا محتاج الیه است و مخالف مالا یصح باید دانست پس در صورت  
 مخالفت عمل بحدیث لازم افتاد و نیز در آن مذکور است مثل عبد الله  
 ابن مسعود عن شقی فقال انی لا کره ان احل لک شیئا حرم الله فای  
 علیک او احرم ما احل الله لک و در صورت مخالفت قول مجتهد  
 یا حدیث تحلیل حرام الله و تحریم حلال اولی لازم می آید پس نا درست  
 خواهد بود و با وجود حدیث صحیح غیر منسوخ و غیر مخالف عمل بر قول  
 مجتهد غیر جایز دم در آن مذکور است قال ابن عمر الجابری بن زید انک من  
 فقهاء البصرة زلاتفت الالبقر ان ناطق او ستمه ماضیه فایک  
 ان فعلت غیر ذلک هکلت اهلک ظلم اماره از حصر افتاد و آن  
 درست آن است که با وجود قرآن و سنت مقتوی بقول مجتهد  
 که مخالف

که مخالف برود باشد موجب هلاک در ملک است و نیز در ملک  
است و قال ابو سعید بن قیس ابوسلیمان البصری استنه اما الحسن قال  
ان الحسن مالکان و نیز در آن مذکور است و قال اخذ بالبصره اهل  
قضاء مسلک و ذلک انه بلغنی انک تقی بر انک ملافت انک  
الا ان لکون سنت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و کتاب تزل  
مراد این کلام و مراد کلام سابق یکی باید فهمید یعنی با وجود کتاب است  
عمل بقول مخالف جایز نیست و بعد از آن مذکور است قال ابن  
ان العالم بدخل فها بین السوء بین عباده فلیطع الحق المخرج  
مخرج همین است که عمل و فتوی موافق کتاب است باشد و با وجود  
اینها فتوی و عمل بقول مخالف مجتهد نباید زد و هم در آن مذکور است  
قال الشافعی لا حرج علیکم ان تعلم باخبار الصبی ما قالوا کان خیر من  
فا علمنی حتی اذهب الیه کوفیا کان اولی بربا و سببا صاه ابن الهیثم  
از این کلام قدیم حدیث بر قول مجتهد ثابت میشود و هم در آن مذکور است

و در حکم من در هیچ یک از اینها اهل بیت خاصه کافرا و  
 انجمن و اعرافین و ...  
 و در سوره یونس ثجب علیهم السلام بود و کان الصوابی  
 معلا حاملا لم یحل عنده الا تترود قلیون بنه الاحادیث یعقل عنها  
 عامر الالهی و اجتمع عندهم آثار فضائل کل یوم الصحابه  
 و این چنین و کان از جل فیما قبلهم لا یجوز الا من جمیع حدیث بلاه  
 و اینها باین حکم ...  
 احادیث که میسر شده بودند از بیعت متقدمین را اجتهاد و ...  
 و اشتباها احکام آنها فرو رفته و چون متأخرین را احادیث  
 و این احادیث خلاف احکام مستند اهل بیت میسر شده  
 و اینها از اهل بیت خود را و اینها خود را اهل قوی از قول خود را  
 بر قوی خود بر این حدیث صحیح رجوع می نمودند و این معنی لایق  
 است و در این مذکور است و کان من قبلهم یعمدون

في معرفة السمار الرجال ومراة عد التهم على ما يخص اليهم من مشايخه  
الحال وتبع القلائد والمعنى بهذا الطالع في هذا الصنف وجعلوا  
مستقلا بالتدوين والبحث وانظروا في الحكم بالصحة وغيره كما تكلف  
عليهم بهذا للتدوين وللظاهر ما كان خفا من حال الاتصال  
للقطاع وكان يقين ووكيع وامثالها يجتهدون غاية الاجتهاد  
تتمكنون من الحديث المرفوع المتصل الا من دون الف حديث  
كما ذكر ابو داود السجستاني في رسالته الى اهل مكة وكان اهل هذه الطبقة  
يسموا اربعين الف حديث فيما يقرب منها بل مع من البخاري  
انه احصى صحيحه من ستماية الف حديث وعن ابي داود انه اخبر  
من خمسمائة الف حديث وجعل احله مائة مائة الف حديث  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فما وجد فيه ولو لغيره واحد من طريقه  
اصل والا فلا اصل له وكان رؤس هؤلاء عبد الرحمن بن مهران  
يحيى القطان وزيد بن ثابت وعبد الرزاق والبلخي بن شيبه



ومرو بهما واهل جبل واسحق بن راهويه والفضل بن وكيع  
 المدني واقرانهم واهل الطبقة الطراز الاول من طبقات الحديث  
 فرجع المحققون منهم لاجل احكام عن الرواية ومعرفة مراتب الاحاد  
 الالهة فلم يكن عندهم من الراي ان يحجج على تقليد رجل من مشهور  
 ما يرون من الاحاديث والاثار المناقصة لكل مذنب من تلك  
 المذاهب فاخذوا يقبضون احاديث النبي صلى الله عليه وسلم  
 ائمالا للصحة والناجحين والمجتبى بن علي قواعد حكموا في تهمهم  
 وانما ابيها لك في كلمات ليست له كان عندهم انه اذا وجد في  
 السلسلة قرآن ناطق فلا يجوز التحول منه الى غيره واذا كان القرآن  
 محتملا لوجه فالسنة فاهية عليه فاذا لم يجدوا في كتاب الله خذوا  
 السنة رسوال الله صلى الله عليه وسلم سوا وكان مستقيضا والسنن  
 الفقهاء او يكون مختصا بابل بلدا واهل بيت او بطريق خاصة  
 وسوا عمل به الصحابة والفقهاء او لم يعملوا به ومتى كان في

في المسئلة حدث فلا يتبع فيها خلاف اثر من الآثار ولا اجتهد المجتهد  
واذا افرغوا جهمهم في تتبع الاحاديث ولم يجدوا في المسئلة حديثا اخذوا  
باقوال جماعة من الصحابة والتابعين ولا يتقيدون بقوم ورون قوم ولا يلدون  
بلد كما كان يفعل من قبلهم فان اتفق جمهور الخلفاء والفقهاء على شيء فهو  
المنسوخ وان اختلفوا اخذوا بحديث اعلمهم علما واورعهم ورعا واكثرهم  
او ما استدرعهم فان وجدوا شيئا يستوي فيه قولان فهي مسألة ذات قولين  
فان عجزوا عن ذلك انبأ بالموافق عمومات الكتاب والسنة واجابا عنها واقتضا  
اها وحلوا نظر المسئلة عليها في الجواب اذا كانتا متقاسمتين ماوى الله  
لا يعتمدون في ذلك على قواعد من الاصول ولكن على ما يخلص الى الفهم  
ويشيلج به الصدر كما انه ليس بمران التواتر عند الرواة ولا عالم ولكن  
اليقين الذي يعقبه في قلوب الناس كما بينها على ذلك في بيان حال  
الصحابة وكانت هذه الاصول مستخرجة من جميع الاول ولزهر كما تقدم  
كلام حقيقت نظام غور يابره كرد كه قران محيد كه كلام الهى است بر عظيم

داشتند و بعد قرآن حدیث شریف تا بر عدد از قوال و امام و اجتهاد  
 تقدیم دادند و حدیث را بسبب محرومیت عمل صحابه و فقهای ترک سنکد و صرف  
 عدم عمل با علایق قاعده نمی شمردند و در ظاهر معایب کتاب است و ایمان است  
 و اقتضای انشا و حمل بطریق قواعد اصول اعتقاد کردند بلکه مدار کار بر خشکی  
 مدد و اطمینان است داشتند و از اینجا فایده جلیله مستنبط شده و آن این  
 است که این مذهب محققین محدثین که مدار این مذهب بر قواعد مذکور است  
 سیاه است خلاف مدارب این است و این محدثین محققین را مجتهدین  
 منسوب هم نباید گفت چرا که بنابر احصاء مذکور خود ما بر این قواعد بنا داریم  
 این قواعد من حیث المجموع مذیب صحیح مجتهد از اربعه نیست پس است در  
 مذیب اربعه ثابت شد و اجتهاد مطلق غیر منسوب به اربعه منسوب است  
 و حکم محکم اجتهاد مذکور بعد از مایه باطل گشت فافهم هم در آن مذکور است و آن  
 معون بن مهران قال کان ابو بکر اذا اورد علیه الخصم نظری کتاب الله فان  
 وجد ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول الله علیه السلام

في ذلك الامر سنة قضى به فان احياه مخرج فقال المسلمين وقال  
انا في كذا وكذا قبل علمهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في ذلك  
بقضاء فيما اجتمع اليه النفر كلهم يذكر من رسول الله صلى الله عليه وسلم قضاء  
فيقول ابو بكر الحمد لله الذي جعل فينا من يفيد على نبينا فان احياه

يجد فيه سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع رؤس الناس وخيارهم  
فاستشارهم فاذا اجتمع رأيهم على امر قضى به وعن شرح ان عمر  
بن الخطاب قد كتب اليه ان جارك شئ في كتاب الله فاقض به ولا تنفك  
عنه ارحا ان جارك ليس في كتاب الله فانتظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فاقض بها فان جارك ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ولم يتكلم فيه احد قبلك فاحترامى الامر ان شئت ان  
ان يجهد برأيك ثم تقدم فتقدم وان شئت ان تناخر فتأخر ولا اراي  
التأخر الا خيرا لك وعن عبد الله بن مسعود قال التي علينا زمان لنا  
نقض وسناها لك وان الله قد مر من الامر ان قد بلغنا ما ترون

فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب الله ولم يقض به  
 رسول الله عليه وسلم فليقض به بما قضى به الصالحون ولا يصل التي  
 اخاف والي اري فان الخوام بين والحلال بين وبين ذلك امور  
 مستتبه فذبح ما يريك الزماريك وكان ابن عباس اذا سئل عن  
 الامر فكان في القرآن اخبر به وان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله  
 عليه وسلم اخبر به فان لم يكن فعن ابن بكر وعمر فان لم يكن قال فيه برأيه ابن  
 بغور ملاحظا بغير عنود كحقت شقين كلفت وامن بعدي باي يد وعمر  
 وشران اليت وادرت وبرد عبد الله مذکور که از اجل فقهار عجايب اند  
 حديث الشريف را بر اقوال مجتهدين در عمل مقدم داشته اند پس حاكم عليه السلام  
 مجتهد واقع شده باشد و حديث صحيح و خلاف ان بافته شد رجوع بان  
 از قول مذکور لازم و مستقيم است و همین است طريق سلف صالح كه ما بافتد  
 ابا ما موريم و مهران مذکور است و عن ابن عباس عن اهل كلان ان نذر بوا  
 او بحسب كليم ان تقولوا قال رسول الله عليه وسلم وقال فلان الزين اثر

معلوم شد که مجروح ذکر قول مجتهد و ثبت ذکر قول رسول الله صلی الله علیه و سلم  
موجب خوف عذاب و خوف است و همچنین قول مجتهد مقدم بر حدیث  
و اشته نمود انقباض و ابد و بعد از این مذکور است و عن قتاده قال حدیث  
ابن سیرین رحمه الله حدیث عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم فقال رجل قال فلان  
کذا و کذا فقال ابن سیرین احدثک عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم و تقول قال  
فلان کذا و کذا ازین کلام اسکنه و ذکر قول مجتهد با ذکر حدیث معلوم  
چه حکمیکه عمل بر قول و یا ترک عمل بر حدیث کرده شود و بعد از این و  
عن الاوزاعی قال کتب محمد بن عبد الرحمن بن ابی لهیث لاهادی کتاب السنه  
انما رای الایمه فها لم یثرب فیہ کتاب و لم تمض فیہ سنه عن رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و لاهادی لاهادی سنه سنه سنه سنه سنه سنه سنه سنه  
علیه و سلم ابن کلام هم مثل سابق موجب تقدم سنت بر قول مجتهد است  
و بعد از این مذکور است و عن الشعبي جابر بن عبد الله عن شقی قال کان  
ابن مسعود یقول فیہ کذا و کذا قال یخبرنی انت برأیک فقال الثعلبی

من هذا الخبر عنه عن ابن مسعود وبيان عن رأيي و دوس اثر عتدي  
 بمن ذلك و السلام الغني يغيبه الى ان اجرك برای اخرج هذه  
 الاثار كلها الداعي الزيج معلوم شد که قول صحابی هم مقدم بر قول  
 مجتهد غیر صحابی است و همین است مذمب امام اعظم به پس حدیث  
 شریف بطریق اولی مقدم خواهد بود بهدر این مذکور است و اخرج الترتیب  
 عن ابی السائب قال كنا عند ذکیر فقال لرجل لمن ينظر في رأيي  
 اسود روال الله عليه وسلم و يقول ابو حنيفة هو مثله قال ارجل  
 فانه قد روي عن ابراهيم الخنفي انه قال الا لشعار مثله قال رايت  
 و كذا غضب غضبا شديدا و قال اقول لك قال رسول الله صلى  
 عليه وسلم و نقول قال ابراهيم ما احقك بان تحبس ثم تخرج حتى  
 شرع عن قولك الزين معلوم شد که صرف ذکر قول مجتهد در مقابل  
 حدیث موجب غضب سلف صالح است پس اگر کسی پیش سلف  
 میفت که عمل بر قول مجتهد باید کرد و حدیث را ترک باید نمود سلف

صالح چه معامله باین کو نیز و بگوید و بگوید نام مانع عمل بر صرب می نهادند و در آن  
 مذکورست فمن كان من اهل الحرب يسقي ان يرضى ما خاره و ذهب اليه عمل الر  
 المجتهد من التابعين من جهم ومن كان من اهل التخرج منسقي له ان يحصل  
 من لسن ما يجزيه من مخالفه الصريح الصحيح ومن يقول براءه فنيا  
 حديث او اثر بقدر الطافه ولا يسقي لمحدث ان يسقي في القوا  
 التي احكمها اصحابه ليست ما الص عليه الشاع فيرويه حديثا او قيا  
 صحيحا کرد ما فيه اونی بنا سه الارسال والا نقطاع كما فعله  
 ابن حرام و حديث نعيم المتعارف ث من الاثاع في رواة  
 البخاري على انه في نفسه متصل صحيح فان مثله انما يدار اليه عن  
 منجمله فوايد این عبارت ان است که مخالفت صريح حدیث صحیح و قول برای خود در موردیکه  
 حديث با اثر بافته شود جایز نیست و این سه مدعی است که عمل بقول مجتهد  
 با وجود حدیث صحیح غیر محارص و غیر منسوخ جایز نیست و هم در آن مذکور است  
 ولا يسقي ان يري حديثا او اثر الطابق عليه القوم فاعده اسمر بها هو صاحب



حديث المصنف وكما ساق بهم فوى القزلي فان رعاية الحديث اوجب  
 من رعاية تلك القاعدة المخترعة وروى المعنى ان الشافعي حيث قال فيها  
 قلت من قول او اصلت من اصل فبلغ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خلاف  
 ما قلت فانقول ما قاله صلى الله عليه وسلم وروى كلام نظرا به كذا امام شافعي كذا امام  
 اجل ومقدر اى افضل بعد امام اعظم حيث قول مجتهد راو مقابل حديث  
 مطروح ومردود ساخت وكنين امام اعظم وقدوة افخم با فمود اندو  
 كذبت دم دران تركورست وقد تواتر عن الصحابة والتابعين انهم كانوا  
 اذا تلقوا الحديث يعملون به من غير ان ملاحظوا شرا طامم ودران نكودر  
 قال محمد بن ادريس الشافعي الاصل قرآن وسنة فان لم يكن فقيها علميا  
 واذا اتصل الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وصح الاشارة منه فهو  
 سنة والاجماع اكبر من الخبر الوذواين عبارت تصريح كوتى مشرؤ  
 بعدم وجو وقرآن وحديث دران حكم از حمله مذكورات بوضوح انجاسيه  
 كذا اصل براى عمل كتاب وسنت واجماع امت ومرتبه قول مجتهد بعد از اصول

اصول نهم است در آن غایت ما فی الباب آنکه فهم احدی تفسیر شرط عمل است  
بدر وجهی که حاصل شود خواه از بیان مجتهد خواه از وجه دیگر چنانکه فهم قول  
مجتهد هم شرط عمل بر این قول است محقق نماید که غرض اصلا این خصوص دین است  
سوال و جواب و منع عمل بر حدیث شریف و ایجاب عمل بر قول مجتهد آن است  
که و حفظ کلام الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم موقوف است بر این  
و حفظ نشود عمل بر آن نکره زیرا که هرگاه این عقیده باشد در ذین عوام  
را نسخ شد که عمل بر قول مجتهد واجب است و بر حدیث دین مبنیست  
درین زمانه پس و حفظ کلام الله و حدیث رسول و عوام معتقدان عقیده فاسد  
نموده لغو و بیکار گردید و نفوذ نایب من و کتاب و مقصود دل این در شان دین  
از نسخ و حفظ مذکور بپسیدن عیب دلی دینی خود است چه قرآن و حدیث و تفسیر  
مستفید علوم اندر عیوب این بی دینان فاشست بگفته و ظاهر بسیارند  
باز مراد این در جلال از قول مجتهد صرفا احکام و فروع است که در کنز و قدوری و  
شرح و قایم و مایه سلف مذکور اندر جمیع اقوال مجتهد که عقاید و اخلاق را نیز

شامل است و فقه کامل عبارت از آن است چنانچه امام اعظم فرمود اند الفقه معرفة النفس بالها و ما عليها زیرا که این اعداء دین از اکثر عقاید و اخلاق پسندیده می دارند  
از این جواب مسئله چهارم حالا حال جواب بحسب تمسب باید بود. عجب چه عجب  
مجلس جواب بحسب انزال اسلام می رسد که درین زمانه پسین بمقتضای نظم فقه  
مذهب متحقق اختیار نمود خود را که داشته عمل می شود نماید که صحت و سقم آن اطلاع نداشته  
باشد حقیر می گوید که چون بحسب تمسب را بلکه بحسب حاصل شده بی تعریف تغییر  
پس جواب می نویسد سایل مضاف از اتباع ائمه اربعه سوال مقدر کرده و اتباع این  
عبارت از مکلفین غیر مجتهدین اند بلکه بعضی مکلفین مذکورین نیز بعمل می افتد خلافت  
اجتهاد را امام این سوال خود مخصوص خود و بحسب یکای اتباع ائمه اربعه تمام اهل اسلام  
گرفته متحقق نماید که بعضی از اهل اسلام در زمانه مجتهد مستقل باشند یا نه  
خداوند را بحسب مطلق تمسب یا نه سبب اکابر افاضیه و یا مجتهدی الهی است  
و مجتهد فی السبعین نیز چنانکه تفسیر شارح مسلم و کثرت و شک نیست که چون  
مجتهد را دریافت که در مذهب متحقق اختیار نمود خود خلل است و اجتهاد را

مردی بخلاف اوست که داشتن نمیب خود بر واجب است در انصاف  
فی بیان سبب اختلاف از شرح النبیة تالیف جلال الدین سیوطی نقل نموده  
دان المطلق کما قرره یوفی کتابه اداب النقیبا والنوری فی شرح المنہ  
نوعان مستقل و قد قدس فی راس الاربعین فلم یکن وجوده و منصب در  
باقی ان بان اشتراط اداب النوری و لا یجوز انقطاعه شرعاً لانه فرض  
فرضه الی حد حتی ترکہ اتوا کلهم و عصبوا بامرهم کما صرح به در صحاب  
مهم و دردی فی الماوی و الارمانی فی البحر و المعوی فی التہذیب و غیرهم  
تیاوی بذال و فی جہاد المفسد کما صرح به ابن الصلاح و النوری فی شرح  
المہذب و المسلمہ سیوطی فی کتابنا المسمی بابرر علی من اخل بالارض  
و جعل ان الاجتهاد فی کل عصر فرض انتہی و مذہب غالبہ در صدر رسالہ  
مذکور است و آنچه گفته کہ عمل بعدیش نماید کہ بر صحت و سقم ان اخلد نہ نشاید  
یعنی میرسد کہ عمل برین حدیث نماید مخفی نماید کہ عمل بر حدیث بھول الصحۃ مطلقاً  
بایز نیست و محیب مذکور عدم جواز راسخ فیہ معتقد خاصیتی کی برمانہ باز پسندم

بمقتضای زعم ماسه سوم گذاشتن مذنب محقق اختیار نمود و بنابر مرقیه  
 اول حاله صحیح و سقم حدیث و فسله خلاف سوال است کما لا یخفی و اگر در  
 تنسیب صحت و سقم حدیث کلام کنیم و ببرد گفتگو بسیار واسع میگردد چنانکه  
 بر اهل اصول حدیث و سنیست بر محیب لازم بود که چنین جواب میداد  
 و صیغت که در صورت مذکور ملزم حدیث جابر است یا جایز نیست پس  
 زیاده قیود جواب مسلم چهارم از محیب فرستاده سخن لا طائل و غلبه در  
 مقصد بعد از آن جواب کرد و برای این فرستاده و اصل اینکه چون لفظ  
 رو در پسین صحیح و سقیم در شرح کذا الساعه مذکور بود و محیب بعضی افسار  
 قید از آنجا افزد کرده و بعضی قیود از طرف خود اختراع کرده متصدی جواب  
 شده و این ندانست که زیاده این قیود اصل جواب از دست رفت بگویم  
 که در این زیاده پسین بمقتضای زعم ماسه خود مذنب محقق اختیار نموده خود را  
 گذاشته عمل جدیدی که بر صحت و سقم آن اطلاع نداشته باشد که ام که معنی  
 و تجویز کرده است پسایل و محیب لازم است که اول این زعم خود را ثابت کند

من بعد سوال و جواب متناول شوند و گرنه استتعال محلا یعنی است باید داشت  
که مراد محیب غیر مصیب ازین زمانه بسین خاص زمانه وی نیست بلکه در تمام  
و گرنه استتعال بسیار کلام شایع سفر سعادته که در این روزگار بسین واقع  
است صورت نجی بند و بس وجود مجتهد در زمانه تعلیم از نعم او بوجه اظهر  
میکنند پس محیب کفر چه امره دین و اتباع اسلاف اینست که اهل ذلک  
و ایمان بودند برل جهد بلوغ و تسبیح تمام در بریا موده و فزوده احادیث صحیح  
و امام سلیمه نکند استتعال اند که مردمان متاخره پیشه دارانهارا بر آورده  
معارفند مذموب ان کابر سازند نیز سلسله سلسله که با وجود رکاکت این  
دلیل با دعوی مرابطه است عمل بر حدیث مجهول انچه در کتب معتبره  
ذکره نمودن یا نمودن امر دیگر است و تخریج کردن سلف به احادیث صحیح  
را مار سلیمه که برای متاخرین این زمانه حدیثی را تخریج نکند استتعال تخریج نماید  
امری دیگر است باینکه مردمان علقه مدلولیت و تعلیلت نیست کالایحقی  
و غیر آنچه دین که احادیث صحیح را مار سلیمه نکند استتعال و ظاهر است که با وجود  
اینقدر تو سلسله زمانه بالعرض اگر حدیثی را امری از سلف باقی ماند باشد خلف

زمانه را استخراج ان ممکن نیست و کدام کس مدعی این امر است لیکن  
 ممکن است بلکه شایع اینست که بعضی درین زمانه و دیگر از عصر  
 سابق و لاحق در فهم بعضی خصوص و احادیث و فقه از متقدمین باشد پس  
 اگر بعضی را بپرسد که عمل به حدیثی نماید که حکم ان حدیث خلاف اجتهاد  
 امام و در باشد و اگر نه چنین باشد اجتهاد مطلق خواه مستقل خواه منسوب  
 ظهور اثر طاعه چگونه فرض کفایت خواهد بود و معارضه منسوب ان اکابر  
 بر تخنید جدید حدیث و اثر موقوف نیست بلکه با فقهیت و اتمس  
 موقوف است و ان ممکن است قال رسول الله علیه و سلم در رب حامل  
 فقه الی من یوافقه منه رواه عبد الله بن ابی مسعود کذا فی الشکوة و مطهری  
 تحت و من التابعین اکثرهم و من اتباع التابعین اقلهم ثم انطمس النور  
 النبوة <sup>به</sup> قوله <sup>له</sup> و ان البقون الباقون مذکور است قال المجدو  
 الصحابة کلام کانوا مستعزقین کالات النبوة و من التابعین اکثرهم و  
 من اتباع التابعین اقلهم ثم انطمس نور النبوة و اختفى آثاره و ظهر  
 کالات

كلمات المولانية يستغلي الزوار ومن اثار السك والسطح وكثرة الحراق  
المستفاد من التجليلات الصغاية والظلية حتى اوامضى بعد الهجرة العت  
سنة تراك رحمة الله الواسعة وافاض كلمات النبوة بمقتضى طيبة النبي  
صلى الله عليه وسلم على بعض تابعيه حتى اشتبه احزان منه بآراء فقال النبي صلى  
عليه وسلم مثل اني كمثل المطر لا يدري اولى خیر ام اخره رواه الترمذي عن  
النس وروى زر بن عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه الباقر عن جده قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البشروا بالبشروا انما مثل النقي مثل النقيث  
لا يدري اخره خير ام اوله او كد ريقه اطعم منها فوج علما ثم اطعم منها  
فوج منها معل اخر فوجا ان يكون اعراضا واعظمها عمقوا <sup>حسنا</sup>  
حسنا ومن ابي ابي رعد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيرا مني اوليا واخر  
وفي وسطها الكدا رواه الحكيم الترمذي مخفى بما ذكره اخره من امر اضافي است  
ومين مراد است كما يظهر بالتامل في نقلنا عن المظهر في انفا <sup>منه</sup> <sup>منه</sup>  
وافهام وفتيش مردمان ابن زبانه است باخيام وتبع ان الكابر <sup>دره</sup>



باقیاب هم ندارد و نیز کسی که خطا و غلط ایستاد از مقول منظمی باشد  
 شد از به اکثریه محبت است که گفته کلیه و اینجایک بود که است نه اکثریه  
 که از محقق و معتبر کذا شیخ عبدالحق دهلوی که از مقداریان اهل حدیث  
 و پیروان اهل تقوی است و شرح سوسعدات باین عبارت ذکر  
 نموده درین روزگار پسین مذنب را گذاشته عمل محبت کردن صورت  
 نمی بندد چه محبت آن دین احادیث و اقوال صحابه را تشیع نموده باشد  
 را از مسووع و صبیح را از سفیم جدا ساخته تحقیق و تاویل از فرموده  
 تطبیق و توفیق در میان آنها داده اند و عوام مسلمانان را بلکه علماء را  
 را درین رفتار قوه و طاقت کجاست که این کار زود است ایشان ابر  
 این از اجز متاجزه محبت آن کردن و درین این رفتن بسی نمود  
 و چاره نه دانسته و علیم قهر سبکی که ببله کلام شیخ رحمه الله نظر بجام  
 و اکثر علماء خصوصاً علماء هند و حاضرین شیخ است نه نظر جمیع چه اعتقاد  
 نا ظهور است شرط ساعده در هر زمانه فرض کفایت چنانکه از کلام سمری

تحت اجماع و ریاست است و آنچه جمهور تجویز ظهور یافته از مجتهد مقتدر  
از ان مجتهد مطلق مستقل نیست نه مطلق مجتهد تقریر شده است نه مذنب خایه  
و طاعت است که مجتهد را عمل بحدیث و قطع تعلیه مذنب مروی قیاد و نیز  
در ثابت تقریب و کلام شیخ با جای تامل است چه هر قدر تحقیق که درین  
روزگار پسین ممکن است متقدسین را ممکن بود و سلا بخاری را بقدر علم  
خود تحقیق بود بر نفوس مسلم اطلاع ندانست و بچنین مسلم را بر نزد تحقیق  
که دست داد اهل سنن دیگر را که متاخر مراد بودند تحقیق مسلم و زیاده از  
حاصل شد پس بر یک را از این حدیث تحقیق خود حاصل بودند تحقیق  
دیگر معاصر یا متاخر درین زمانه چون به کتب جمع شده علماء ازین  
را که کتب نزد او موجود باشند تحقیق جمیع بیست و پس عمل  
بحدیث درین روزگار پسین مطالب است را اسهل و لذت دانی  
است محبت بمنقدسین باید دانست که محبت غرض صیب درین جا  
دیگر تلبیس بکار برده که مذنب متقدسین را نقل نکرد و لفظ ظاهر

از صید بنار و کار پسین هم حذف کرد تا که غریب مقتدین مشهور  
 مجمع نمایند که غیب غیر مصیب درین زمانه پسین عمل بحدیث جایز ندارد و عمل  
 امام بقول امام خود از اجماع اربعه واجب دانند پس بر ولائیت که در  
 اثبات این اوهای خود چون امام خود دلیل ارد حال آنکه کمالی  
 بحدیث است که میکند و گاهی بقول عالمی مثل شیخ مرحوم دهلوی استدل  
 کند و حال آنکه شیخ به خود را از مرتبه عمل بحدیث هم فرود می آید و در حقیقت  
 مرتبه اجتهاد و همچنین علم محیبت است پس مثل مشهور صادق آنکه  
 در رفع کور حافظ نباشد و نیز محبتدان دین در کلام شیخ روح امام اند  
 اربعه اربعه اند پس غریب بوجه دیگر هم نام شد <sup>بجای</sup> ~~بجای~~ <sup>مستوفی</sup> ~~مستوفی~~ از  
 شرح مذکور که نموده که قرار داد مصلحت در آخر زمان تعیین و <sup>تخصیص</sup> ~~تخصیص~~  
 غریب است و ضبط در بطکار دین هم در بصورت بود از اول تحیر است  
 هر کدام را اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اعتبار یکی به دیگری رفتن  
 بیا فرم هم که وطن و فوق و تشعب در اعمال و احوال خواهد بود و قرار داد

تا عرضیم برین است و این مختار و فیضیه است پس بگویند قول و معاصی و  
تخصیص مذمت فقیر میگوید که این سخن است معلوم حق است لیکن کلام  
در علامات زیرا که سوال این است که مذمت چه بود که آنست عمل بدست مخالف  
مذمت درست یا بی وظایف است که اینکار درین علم درست نمی آید و آنچه شیخ  
علیه السلام فرموده اند که اعلام عمل بدست راست نمی آید و اگر بشود در قول  
سابق گذشت پس محبت از نقل این کلام سودی نیست و قول وی از اول  
نخستین الح تحقیق این مسئله در جواب سوال اول مفصل گذشت و نقل  
این عبارت هم محبت کرده مذمت وی محل است چه درینجا کلام در انتقال  
از مذمتی به مذمتی نیست سوال این است که مذمت مجتهد خود گذارسته  
علی حدیث مخالف اجتهاد امام خود کردن درست است یا نه  
معهذا اگر است از روی خودنمایی تحقیق باشد زنی بطول مرتبه این احادیث  
در نمود مردمان را ترغیب به هر که مذمت محققه را گذارسته بدست متوجه  
وی عمل نماید فقیر میگوید که این کلام از سوال در جواب بدست و از جمله

صغیرات محیب معجزات و ریاکاری فی نفس مردم و حرام است خواه  
 بی تحقیق باشد خواه با تحقیق و نیز بهکس است که مصداق این کلام در خارج  
 دره است. الا با فتره محیب همچنین صور مجلات و مفروضات مذمومه <sup>تقدیر</sup>  
 و لا تحقیق است اشتغال بکارها لایعنی است و غیر از آن <sup>مستحب</sup> عقلا <sup>مستحب</sup>  
 میگوید پس این شخص مجنون است که آن است که اخفرت صادر علیه و سلم از احوال  
 او خبر داد و در صحیح مسلم مروی است عن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 يكون في اخر الزمان رجلون كذا ابون يا تركم من الاحاديث ما لم يسمعوا  
 انتم و الا باءكم قايما و اباهم لا اقبلوكم و لا يقبلوكم انب حجاب <sup>فعل</sup>  
 که خبر یافتند پس میگویند که بی ربطی این کلام بر ظاهر است پس شخص  
 مدوّن احادیث نقل کرده مردم را جعل انباء ترخیص میدهد و تبرک مذکور  
 در مقابل احادیث منقول دعوت میکند و بر ضعیف بودن احادیث محیب  
 تشبیه نکرده پس صرف بهمن قدر خود نمایی و بی تحقیق و بی جمل مرتبه از <sup>بود</sup>  
 باشد مصداق حدیث در حال نمی تواند شد زیرا که حدیث مسلم مخصوص <sup>مستحب</sup>

احادیث وضعیه است که آنها را بصورت احادیث صحیح نقل میکنند پس خانکه  
 حدیث مسلم دال است بر آنکه شفعی دیده داشته حدیث وضعی را بطور حدیث  
 صحیح نقل کند حال و کتاب است همچنین دلائل بر آنکه شفعی دیده داشته وضعی و  
 تحریف در معانی احادیث صحیح ظاهر بر دو حال و کتاب است العیاذ بالله است  
 جواب مسئله مذکور و در جواب محجب غرمصیب که تحریر یافت مخفی نمایند  
 که در قرطاس فتاوی قاضی صاحب این مسئله جابرم و ترتیب سوال بیوم قرار  
 یافته باین عبارت و عمل بوقت عامی مرتب را بمخالفت لام خود را  
 بمخالفت جمیع ائمه جائز است و روایات بر مایل عبارات پوشیده است که  
 عبارت سوال مذکور که محجب غرمصیب نقل کرده که یک است نسبت بعباده  
 مستقره خلف صاحب و نیز در مفهوم و مودی هر دو عبارت فرق بین آن  
 پس ملخص صاحب کلان مقصدی جوابش شده و جواب  
 از سوال بیوم اینکه عامی بلکه علماء را این آنان را عمل بحدیث بدون اتیان  
 مجتهدان از مجتهدین اربعه روا نمود که حاصل سوال آنکه

عامی در مذبح این مخالفت امام خود فقط جمیع ائمه مانع از عمل بدیست است  
 یا ای و حاصل جواب مقتضای عبارت آنکه هر دو مخالفت مصدر سوال را  
 در منع عمل بدیست مخالفت در اطلاق نیست بلکه فقدان اتباع ائمه را  
 مانع عمل است و این فقدان منصوص نیست مگر در صورتیکه ائمه از افاضه  
 کرده باشند چون حدیث بخاری در عدم وجوب غسل بدون اتزان بالنسبه  
 حنائین که ائمه از افاضه کرده اند چنانکه محیب بذکر کرده پس آنچه  
 خصوصاً حدیثیکه از مجتهدین از افاضه کرده هیچ معنی ندارد یعنی <sup>لفظ</sup>  
 خصوصاً بخانقا محقق بی معنی است کما این لفظ مانند مانند و در کلمات  
 چون حدیث بخاری که از افاضه حنائین بدون اتزان غسل  
 واجب نیست اگر شخصی از اهل علم فقط بلحاظ اینکه این کتاب صحیح الکتاب  
 بعد کلام الهی است برین حدیث عمل نماید روا نخواهد بود که در دعوی  
 اشتراط اتباع مجتهدی بتخصص از ارباب در عمل بدیست هیچ دلیل و  
 وسندی ذکر نگردد و آنچه مابعد درین جواب مذکور نموده اند دلیل بر تخصیص

مردود نمی تواند شد کما لا یخفی علی المتفطنین پس میگویم که جمیع تفسیرهای  
برین دعوی در دلیل ذکر نموده بخانه میگویم و انما قلت فی العمل بالمرآت ان یلیق  
فذلک الحدیث قد ذهب الیه احد من الایمه الاربعه کیدا بلیم العمل علی خلاف <sup>الاجماع</sup>  
فان الی السنة قد افرقوا بالقرون الثلاثة او الاربعه علی الرتبة مذراة  
ولم یبق سبب فی فروغ السبل سوی الیه الاربعه فقد انقصد الاجماع المركب علی  
بطان قول بخالف کلهم وقد قال رسول الله علیه وسلم لا یتجمع امتی علی <sup>الضلالة</sup>  
وقال الله تعالی من یشق غیر سبیل المومنین لولاه ما ولی واصله جهنم و سائر  
مصارف و جواب ازین دلیل این است که اقسامان بعد القرون الثلاثة او الاربعه  
علی الرتبة مذراة اکثر الی است بر مذایب اربعه و عدم بقای مذایب دیگر تمام  
و کمال بدون مثل اربعه مسلم است و اما آنکه میگوید هیچ فردی را حدی بر جمیع علم  
فروعی از احکام مجتهد دیگر باقی نیست و مانده در تعیین آنچه مسلمه فروعی از مجتهد  
دیگر باقی مانده این منوع است و سند منع تکلیف بشهود و محوری و <sup>عالمین</sup>  
این تکلیف اندک از فضاها انصار و انصار پس اجماع مرکب از جمیع اهل <sup>است</sup>



مستحق نشد نه قول و نه فعل و تحقق آن از ارجحاً مسلم داشته شود  
 مبطل قول مخالف ارجح نمی تواند شد لهذا قضاء اعمصار و امصار کارمند  
 تحلیف شهود اند و حدیث لا یجتمع اثنی الحدیث و کرمه من یتبع الایمه انظر  
 با حجاب حقیقت است چنانکه به تفصیل این باب لا مرند علی در سابق گذشت و  
 در بیان دلیل دوم میگوید و ایضا لا یجمل کون الحدیث مختصاً عن الامام <sup>علیه السلام</sup>  
 و من اکابر العظام من تلامذتهم فترکهم قاطبة العمل بحديث و دلیل علی کونه  
 او با و لا و جواب ازین دلیل آنکه عدم عمل بدین حدیث احتمال دارد که بسبب  
 عدم سنوح عادت و ارادات ایمه دریم باشد پس ترک عمل بدین سبب  
 دلیل منوخیته و بادلینت نیست و نیز ما در عمل حدیث فهم مراد آن را  
 اتم شده ذکر ده ایم و هرگاه فهم مذکور درست داد پس نسخ و تاویل و تخصیص  
 و تعارض اگر داشته باشد اینهم معلوم خواهد شد و در تصور عمل بدان را  
 نداریم باقی ماند و نیز با ذکر اکابر علماء از تلامذۀ ارجح درین دلالت میکند که صرفاً  
 عمل ارجح دلیل نسخ و تاویل نیست و این مبطل تخصیص عمل ارجح است پس تلامذۀ

در دعوی هم ضرورت ما فهم خلاصه مطلب آنکه حدیث مرفوع خالی از عیبه  
مذکور که تابع از عمل اند باین پس مجرد مخالفت واحد با جمیع و آنچه قدر آن تابع  
از جمیع تابع از عمل نیلوم و این حدیث را بر قول مجتهد که عیبه اجتناب دارد  
باینست مقدم داریم چنانکه در جواب سوال چهارم در انصاف و مقتضای  
مقتضی مذکور گشت و حجب ترا که اتباع مجتهد را انقدر ضرورت دارد که در عمل  
بحدیث صحیح مرفوع هم شتر را میکنند و طال آنکه مجتهدین تا یکدیگر دست بعمل  
و ترک قول خود و مقابل آنی کرده اند چنانکه مکرر گذشت پس شتر را  
عمل مجتهد بر حدیث در عمل بر آن حدیث موجب عدم اتباع مجتهد گشت  
و تقیید نکالا بخفی و آنچه گفته اند که چون حدیثی را بسیار بعد از آنکه عمل  
بر آن روایات پس اگر شخصی بر حدیث مذکور جاری عمل نماید روا نمود  
موجب کمال استنجاب است زیرا که این حدیث مسووع است چنانکه ذکر خواهیم کرد  
و مشوخت آن چه هو اهل است رسیده پس جمهور عمل بر آن رواستی  
میدارند بجهت مشوخت نیست عدم اخذ ایما از جمیع اهل این سنن و بلاد

و خود را به ارجو و بعد از آن عمل بدان نکرده اند و ترک آن یک نسخ از آن  
 تمام است و این از سید علی بدین طایفه سید از قبیل از اجداد ارجو  
 و بعد از آنکه خود را به ارجو و بعد از آنکه خود را به ارجو و بعد از آنکه خود را به ارجو  
 و علی بن ابی طالب از خلافت زعمی در صحیح بخاری است بایست  
 از علی بن ابی طالب از خلافت زعمی در صحیح بخاری است بایست  
 قال حدثنا يحيى قال واخبرني ابو سلمة ان زبيرا بن خالد الجهمي اخبره انه قال  
 عثمان بن عفان سمعنا فقال ارايت اذا جامع الرجل امراته ولم يكن  
 قال يتوضو للصلوة ويجعل ذكره وقال عثمان سمعته من رسول الله  
 عليه وسلم فسالت عن ذلك علي بن ابي طالب والزبير بن العوام  
 طلحة بن عبد الله والي بن عبد الله فامر به بذلك قال يحيى واخبرني ابو سلمة  
 ان عروة بن الزبير اخبره ان ابا ايوب اخبره انه سمع ذلك من رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم و ترجمه بخاری است بدین که در اول اسلام حکم شش  
 اینچنین بود و ظاهر آنست که زبیر بن خالد هم در آن ایام اسلام آوردند

کرده است و گفته که اگر صحیح بر حکم منسوخ چگونه فتویٰ میدادند و بر حال چوین است  
بوجوب غسل در بصره است آیا اجماع کرده بر غسل و منسوخ شدن حکم اول  
و موثقت بر خلاف این است چنانکه از اضر حدیث ثانی ظاهر میشود و حدیثی است  
قال شتابی عن هشام عن عروة عن ابی الیوب قال اخبرنی ابی بن کعب  
انه قال یا رسول الله اذا جامع الرجل المرأة فلم ينزل فلا يغسل بامس الاثر  
ثم يتوضا ویغسل قال عبد الله الغسل احوط و ذلك الاخر انما بنیاه لاحتمال قوم  
والا ما انقی و مؤلف بخاری ابو عبد الله گفت که در بصره غسل با احتیاط  
تر و کبیر است و این حدیث آخر که بر عدم وجوب غسل دلالت میکند جهت  
اختلاف صحابه بیان کرده ام که بعضی بوجوب و بعضی بعدم وجوب غسل فتویٰ  
که افق از ترجمه و در مشکوٰه است گفت محی السنه این حدیث انما التام بالماء  
منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این شخص بود در اول  
عبدالان بنی که شده از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری  
صحابه که این را امتداد اسلام بود و عبدالان منسوخ گشت و حکم شد که چون

الت مردود فرج زن درون رفت و التقاضین شد غسل آب  
 کشت التزال شود وانی و در شرح موطا مسی بالمحلی بجلی اسرار الموطا  
 است و ما حدیث انما الماء من الماء منسوخ بارواه احمد و ابو داود و  
 ابن خزيمة بن سهل بن سعد شقی الی بن کعب ان القبا التي كانوا يتولون  
 الماء من الماء حفصة كان صلى الله عليه وسلم يخص بها في اول الاسلام ثم  
 امر بالاعتقال بعد ان شق و نیز درین شرح است و ممن قال لعدم وجوب  
 الغسل عند عدم التزال جمع من الصحابة منهم سعد بن ابی وقاص و من  
 القبا بن ابی سلمه بن عبد الرحمن کافی ابی داود و در عمش کما حکاه عیاض و  
 منسب داود و الطاهری قال النجاری والغسل احوط انتهى خلاصه مدعا  
 مدار عمل بر حجت حدیث است و عدم تعارض و نسخ و محصل و تاویل که گاه  
 بعضی بوجه اتم دریافت نشد خواه از عمل مجتهد خواه بطریق دیگر عمل بران  
 واجب کشت و مدار عمل مجتهد نیز بر معرفت تمام و کمال است پس اگر حدیثی  
 یافته شد که ناقص او عدل تام الصط است و سند او متصل و محلل و شاف

بنو داین را حدیث صحیح گویند و تحت معنی مذکور و بدویش غیر منسوخ و  
مخصص و مادل و معارض از ثقات محدثین دریافت شد درینوقت در  
مصادیق قول حق تا ما انکم الرسول قد زده و ما انکم عنه شتهوا و اهل  
کردید پس عمل بران واجب باشد لامر و معروف بران قوا و انرا  
که حجت و جو کنیم و تفحص نمایم که کسی ندانید اربعه برین عمل کردن است یا  
در صورت اول عمل کنیم و در صورت ثانیه ترک نمایم و بعد معرفت مذکور  
استکلاف از عمل قوا و بود دیگر ارجحیت حق جل با اتفاق خفی کا مر  
فی مقدار الحید سیرایند و از تنج کتب مذاب چنان معلوم میشود که  
علماء متقدمین اگر حدیثی در مسئله یافته اند که صحیح صریح غیر منسوخ است  
و در روایة آن نوعی حرج نیست و مجتهد وی رسیده مخالف آن عمل  
بقیاس کرده بران حدیث بدون اتباع مجتهد دیگر که امر اخذ کرده  
عمل نموده اند مثل حدیث عدم جواز لباس حصفر مرد شافعیه  
مسکین میگوید که مضمون این کلام موید بر مثبت مرام است و بعد از

کامل حدیث حکم چون علماء متقدمین بران عمل کردند بملاحظه کنیم  
 مسطور در حق علماء متأخرین بود معرفت نامه آن کدام مانع ایست  
 مسطور در باب متأخرین منسوخ گشته الحیاة باید تھا و آنچه گفته اند  
 که بر حدیث عدم جواز لباس معصوم علماء متقدمین شافعیه بدون اتباع  
 محبت و بکر عمل نموده اند محل قابل است چه در عدم جواز لباس معصومین  
 حدیث در شکوة مذکور است و حدیث عبداللہ بن عمرو بن العاص کی بر او  
 مسلم و دیگران بر اوایت ابو داؤد و دیگر حدیث عمران بن حصین بر او  
 ابو داؤد و بسیاری از صحابه و تابعین و غیرهم بدین حدیث عمل نموده  
 و بخار و رنجه حبس که مقدم از مذہب شافعی است نیز کرامت تحریمی  
 و عدم جواز است و نفوی و طیبی و صاحب مذاہب شیخ عبدالحق و  
 یحییٰ بن خویزم معصوم از امام احمد نقل کرده بخلاف قلندریه یافته و پیروی کرده و اگر  
 نفوی مجروح است که محتمل نمی پذیرد بلکه از قابلیت عمل خارج نشده  
 مثل حدیث قلندریه حدیث الامار لایحی شئی الا ما غیر لونه او

علم اور کجی عمل برائے حدیث بدون اتباع مجتہدی کہ از اہل آورده  
روانداشته از جہ اخذ مجتہدان حدیث قوت یافته بالروایۃ الضعیفہ  
القی اخذنا القاضی لمصلحہ وصر قوتہ بنقلہا بالحکم قیہ مکتوبہ کہ از مردو  
کلام مجیب دریافت شد کہ متقدمین بر قسم اول حدیث بی ملاحظہ  
و تقید و اتباع مجتہدی مذہب امام خود گذارند و عمل کرده اند و در قسم  
کہ مجروح بسبب احوال دیگر است اگر معمول مجتہدی باشد عمل بران  
کردن و مذہب امام خود میکند استند را داشته اند و از معمولان  
مجتہدی نیافتہ عمل بران کردن روانداشته اند و بر این قسم ثانی دو حدیث  
ذکر کردہ یک حدیث فلتین دوم المار لایحی شئ الا ما غیر الحدیث  
از کتب حدیث مل مشکی و ترجمہ و شرح ان و موطا و محل محل و سار  
موطا شرح ان و شرح سفر السواق و از کتب فقہ مثل فتح الفقہ  
و بحر الرئی و انشال اینها از کتب معتبرہ دریافت میشود کہ حدیث ثانی معمول  
و مذہب امام مالک بہ و حدیث اول مختار و معمول امام شافعی امام



احمد است و کسی از علماء متقدمین حقیقه بر هر دو حدیث باطلی و از متقدمین  
 شافعی و حنبلیه بر حدیث ثانی و از متقدمین مالکی بر حدیث اول بحث آنکه  
 مجروح بودن سبب ابطال معنی دیگر یا تباع و مجتهد عامل حدیث و سبب و گذشته  
 علل این مؤذن رد او داشته باشد این بر کمر دریافت نمیکرد و چون اسامی  
 کتب مذاهب که مجیب از آنها معلوم کرده اسمعیلی نوشته میان فرمایند  
 تأدیبه نشوند و کرده اسمعیلی کلامی بی صرفه نشان یان همچو منصب سبب است  
 و نیز از کتب مرقومه دریافت شد که حدیث ثانی مجروح و تضعیف  
 است بسبب رشد بن سعد که جامع بان تصریح نموده اند و امام نووی  
 هم از این جامع است و با احتمال معنی دیگر مجروح نیست چنانکه مجیب کان  
 و حدیث لول مجروح صحیح کثیر است بعضی گفته اند که این حدیث صحیح  
 و بعضی گویند که از آنحضرت صحابه علیه و سلم ثابت است و بعضی تضعیف  
 کرده اند و بعضی تضعیفش مبالغه کرده اند مثل حافظ امام الغریب ابو  
 العباس ابن تیمیه و بعضی میگویند که این مخالف لجام صحابه است و بعضی

با اضطراب جرح نموده اند میگویند که اضطراب در روی است و اضطراب  
در متن نیز است و اضطراب در معنی هم هست نه آنکه حرف با احتمال منو دیگر  
موجع است و عمل محبت سبب نمیشود دانسته متقدمین مذہب خود  
گذاشته بر آن عمل نموده اند چنانکه محیب و مرفوعه از سید الخصال  
الشیخ الیملوی فی الشرح الذکور اتفاقاً اکنون تائید محبت بر او رسد که چون  
حدیث صحیح مخالف مذہب در نظر آید مذہب بگنجد و عمل بر آن حدیث  
کنند یا میسر و یا نیز اختلافی در روش پستبان و سببان  
رود و گویند که متبوع و متقدما ی حقیقی بهجت علیهم السلام و دیگران  
هم اتباع و پیروان وی و بعد از آن که یقین معلوم شود بهجت  
که او فرموده کوشش سخن بخیر نهان و در هر یک دیگری رفتن محقق بود  
این طریق متقدمان است اما درین روزگار پس این کار صورت میبرد  
چه مجتهدان دین احادیث و آثار را تتبع نموده و ماسخ استنسخ و  
صحیح را از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق

تالیف انبیا و اولاد از عوام مسلمانان بلکه علایق را درین روزگار این  
 طاعت و تقوا کماست که این کار از دست ایشان آید این را جرات مجتهدان  
 و این و درین این تعوض رفیق سیلی بود و طایفه و العبد و علیهم  
 السلام مقتداان خدا را میسر بود و بحقیقت بی قیاس و اجتهاد  
 کار از پیش رود و دست بان زدن ضرورت افتد و حکم مجتهد بحقیقت  
 حکم کتابی است است انتمی بخلاف البعض عدم المجتهد و غیره  
 که مذکور است قدسین همان حجت چه عمل بقول مجتهد بخلاف این است که  
 این عالمی و مین قول مقتدای حقیقی است و از علی و سلام و راه و الفت و  
 و حکم اجتهادی و قیاس محض و در صورت و جبران حدیث و کلام و  
 شد و عدم بودن و حکم و همین قول مقتدای حقیقی معلوم شد زمانه  
 حواله قدیم است خواهی است اجتناب از قول مجتهد و شک و بی روی قول  
 مقتدای حقیقی لازم آید و اگر نه خوف و غل و بی است و اگر عیان خود و  
 در اینهم را با بامش و در صد و چند اعدا و متاخرین نیز مانع و منوع

و صحیح و سقیم و تحقیق و تاویل و تطبیق و توفیق ابتداء و ای اعتقاد و قول  
سابقین مستور است لیکن مدار کار عمل بر نفس وجود تمیز و غیره است خواه  
این عامل ابتداء بکمند خواجه از و بدان که بگوید آمد بران اطلاع باید و این  
وقت احوال این زمانه ممکن بکند بوجوه اتم ممتنع بسبب احتیاج تمام تحقیقات  
سابقین در این زمانه بسبب عینیک بخلات قول قیاس امام خود عمل بکند  
موصوف کرد این عالم را در خاص این عالم و از امام خود و تحقیق زیاده  
دارد بطویل دیگر امامان و محدثان و این فضیلت جزوی است که آثار  
و تلمیذان را نسبت با استاد و شیخ خود حاصل میشود و بحقیقت فی  
قیاس و با اجتهاد پیش رفتن کار سانی عمل در پیش و بعضی صورت  
توان شد در حکم قیاس محض بجهت حکم کتاب است و در صورتی که  
که است چیزی که موصوف خلایق ان حکم یافته شود و در صورت یافته شده  
اینچنین نیست که آن مجتهد و مقلد صرف او یا بودی و الا اخطا بود  
اصابت وجود نخواهد گرفت و مجتهد کاسی مختل را بود و با بر واحد فقط

تحریرت و مصیبت بخط و قرائت برین فایز خواند که در علمای اخیرین مشهور است  
 محققین مجتهدین کرده اند بخاطر از موافقات ایشان در تفصیل و اصول و حدیث و تفسیر  
 واضح میشود که در این موضع قریب است بعضی امام خود را که داشته  
 موافق تا اول قوی کتاب و سنت صحیح فتوی داده اند و اینکه عالم را منع  
 از تقلید کرده اند معنی آن تقلید این است که بدون معرفت و دلیل بر قول مجتهد  
 مثل نصرون قطعی عمل کنی که اقول امامنا لا اعظم و ایس احسان بعل اقول الاما  
 لم یعلم من این قلنا که التقلید بعل یقول الخبر من غیر حجة مستلحق  
 بالعل و المرد و الحجة من الحج المار به و لا فقول المجتهد و ایله و حجة چنانکه  
 سابق ذکر یافت در مسلم و شرح آن و این مسلم جواز تقلید و عدم آن  
 در فروع و اصول و اختلاف علماء درین مسلم مفصل سابق گذشت است  
 ملاحظه باید کرد از کلام مجتهدین یافت شد که تقلید و قسمت ممنوع و غیر  
 ممنوع اول آنکه بدون معرفت و دلیل بر قول مجتهد مثل نصرون قطعی عمل کنی  
 و غیر خلاف آن و حال آنکه تقلید را یک معنی است چنانکه اکنون ذکر کردم و در شرح

وعدم این تفصیل است چنانکه سابق گذشت و قسم دیگر مقتضای عبارت  
و نوع است بکنایه بر آن معرفت و دلیل بر قول مجتهد مثل نصوص طبعی  
اخبار احاد عمل کنند که این تقلید ممنوع نیست نوع دوم آنکه بعد معرفت و دلیل  
بر قول مجتهد مثل نصوص قطعیة یا ظنیة عمل کنند که هم ممنوع نیست پس  
این سه احتمال از عبارات مجیب برآمد از احتمال اول ممنوع و ثانی و ثالث  
جائز و بر احتمال ثانی وارد میشود که قول امام اعظم علیه السلام ان یعمل  
یا قولنا ما یعلم من این قلنا نفی عمل مثل نصوص و ظنی هم میکنند  
نفی عمل مثل نصوص قطعیة نفی عمل مثل نصوص قطعیة فقط که مجیب  
احتمال کرده و نیز قول امام لیس احد شامل عالم هر دوست لیکن تقریب  
ما لم یعلم من این قلنا مراد از آن تعمیم علماء است کلا یعنی علی من له مهارة فی  
قواعد العربیة و بر احتمال ثالث وارد میشود که چون عالمی را معرفت قول  
مجتهد بدلیل حاصل شد و اطمینانی او را دست و رد اگر کوبند این معرفت  
او احتیاط و چیزی از دست نمی تواند و عمل او بعد از این معرفت سنی تقلید نیست

چه این عمل بقول غیر محسوس و تقلید عمل بقول غیر بدون حجت میباشد  
 چنانکه اکنون از مسلم و شیخ این و سابق نیز دانسته شد از عقد الحیدر سابق  
 مذکور شد نمایان فیمین کان موافقا بشیخی اکثر السائل لکن معروف لکل  
 حکم و لیدل و یطین قلبه بیک الدلیل و هو علی بصیرة من امره انه لیس ظن فاسد  
 و چون احتملا و تجربت بقول تحقیق ازین کلام اجتهاد و خبری انکس معلوم شود  
 و لا اقل که عمل او تقلید خواهد بود ازینجا معلوم شد که قاضی حیدر ایشاغی قضا  
 معنی تقلید از خاطر رفته و قابل تسبیح و رانده از نیات که در کتب فقهیه نوشته  
 که هر یک از قاضی را غول غایب از علم باقیان و در اینجا یک سخن لطیف که  
 چون امام اعظم با مقتضای انصاف کامل و در روح وافر خود عالمی را بدون معرفت  
 دلیل با خود خود درین حکم عمل بر قول خود جایز ندانسته اند پس میگویم که چون  
 عالمی حجت و جوی دلیل یک قول وی بنمود و تبصره امام یوسف و امام محمد  
 دریافت شد که ازین دلیل آن قول اخذ فرموده اند و نیز ازین عالمی  
 حاصل شد که این دلیل سزاواران نیست که آن قول ازین مأخوذ شود

سبب بودن آن دلیل حدیث منسوخ یا بدیهه پس از محجب می باشد  
 که در این وقت این عالم با قول مذکور امام خود چه معامله کند خدایا بدین برتر  
 از تقلید و عمل قبل معرفت دلیل است یا ترک کند ظاهر است که ترک نماید  
 چه قبل معرفت این دلیل مردم علم بخطا و در حق محض احتمال خطا بلکه احتمال محض  
 و در مصورت و در علم بخطا است پس بطریق اولی عمل جایز است بلکه معنی  
 قول امام اعظم واجب به همین است که قبل از معرفت دلیل قول من عمل نکنند  
 و نظیر دلیل آن نماید از دلیل سزاوار است لال یافت عمل کند و اگر ترک  
 نماید پس درین مطلب حدیثی صحیح غیر منسوخ بعد ماولی الحایه جامع شده لطیف علی  
 یافت لا محاله با امام اعظم از جمله جمیع مکرر سابق گوشت عمل حدیث  
 خواهد کرد پس بنا بر محجب با سبب رسیده من تقلید بر باد شد  
 قتال السیوطی فی الرسالة الذکریة لا یحل لاحد ان یأخذ قول احد غیر رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم بلا یرقان لقوله لا تتبعوا ما اتالی الیکم منکم ولا تتبعوا  
 من دونه اولیا الایة و غیره اینجا نیز از حد که واقع تحت نفی است تعمیم



علامه قطره است باید دانست که این سندی برای ما اورد و اندر جمله آنرا  
 چه درگاه قوال امام خود را برهه فی شایسته و در اختلاف قوالین حدیث عام  
 شرایط عمل موجود است منسوب امام خود که گذشته عمل بر این حدیث خواهد کرد  
 شایسته یک محیی و در قول این قوال امام اعظم و قوال امام سیوطی مخصوص  
 متقدمین گردانند بفرایق مکتبه خاطر ملکوت ظاهر حال ایشان  
 و قال فی موضع اخر منها الفرق بین التقلید الاتباع ان الاتباع ان  
 تتبع القائل با برکت من فصل قوله و محتمل من سبب التقلید ان نقول نقول  
 و انت لا تعرف وجه القول والاستثناء و قدوم الله قال التقلید فی موضع  
 من کتابه فقال اتخذوا حیارهم و سلبهم را با من دون الله فقال در بقدر وجه  
 من دون الله کس احلوا لهم و حرموا علیهم فانه جوم ثم قال یجب الاتباع  
 فی الدین سلب و التقلید منسوخ به اعلی غیر العالم تهی  
 که این هم برای ماست و بر مخالفان ما چه در جواز اتباع و عدم جواز تقلید  
 وجود دلیل و رجحان و در اول و عدم اینها و ثانی و درگاه قول محمد بن قاسم

خالف اجماع و سنت یافته است پس عقل با اجماع و سنت بجای ایستاد و عقل  
بقول مجتهد معتبره عقیده میبرد مگر عوام را از تطبیق کفری نیست و از  
مذہبی بحدیث و کرامت نقل روانه لافا قال فی موضع آخر منها قال العلماء لابد لهم  
من العقولیه علماءهم عندنا لا یزالون لا یزالون لا یزالون لا یزالون لا یزالون  
لعدم الفهم الی علم و کلام و هو المراد بقوله فانما سئلوا اهل الذکر انکم تعلمون  
بهنیئ من سئلوا بهنیم که مراد از عالم مقلد الفقیح لام عام از مجتهد است  
و همچنین از اهل ذکر چه اگر عالمی را بجهت یافته شود عامی را سوال و عقیده  
ازین عالم هم لازم است پس چنانکه در صورت مذکور عالم را عقل بر حد  
صحیح است بجهتین و باید که دین ما فی مقلد بلکه کفایت این عالم مقلد الفقیح  
هم عقل بر این حدیث نماید و نیست خبر و عدم فساد و نیز در عمل شرط  
نخاعه اخروی است و الله اعلم بذات الصدور مخفی نماید که سخن انتقال  
از عالمی بجهت بی دریغ بجای محل است چه کلام در عمل حدیث بود و در انتقال  
در حدیث نماید که ملک العلماء و مولانا عبد العلی و در شرح مسلم البیروت

فیغیر ما الا جتهاد المطلق فقالوا احتکم بالاجتهاد لا یجوز حتی اقول  
 اذ حیوان تقلید واحدین بولاء علی الامر منس من ہوسا التتم  
 لم لا توابع لیل ولا یجب بکلامہم عرض دی از ان کلام بکجوا احداث  
 نماید و نسبت خبر و عدم فساد و شرط در عمل شرط نجاء از عرض است  
 و اندک اعلم بذات الصدور مخفی نماید کہ سخن استقال از مذہبی بجز می در نجاء  
 بی محل است چه کلام و عمل بحدیث بودند و استقال <sup>در مذہب</sup> <sup>خاص</sup>  
 نیست بلکه مقصود وی اعتراض بر حفظ احیاب بمعنی لزوم عقلی است  
 و هو ممنوع کما اشارت لالہ فی اول الکلام حیث قلنا بالجواز عقلا چه اگر  
 اتباع ابن ماریب از رجم بر خلق واجب و دی اخذ توان بعضی تابعین کہ از انزال  
 اجتهاد بوده اند روا کشتی با اینکه علماء و ما و خلیف سیمو و کہ مذہب  
 یکی از ارباب نیست تقلید این ابی لیلی کرده اند و <sup>در مذہب</sup> <sup>خاص</sup>  
 مشار الیه بذاتہ احتمال است قول با جہاد مطلق بایمہ اربعہ  
 و احباب تقلید یکی از اربعہ مجموع ہر دو آخر ظاہرا احتمال اول صحیح است

و احتمال ثانی و احتمال ثالث که محیب اختیار کرده اند نیست زیرا که مقصود  
از مردود حکم است و این معنی از مردود احتمال اول و ثانی حاصل احتمال ثالث  
ظاهر است زیرا که عبارت است از مجموع از مردود حکم و احتمال اول و ثانی کافی است  
احکام تقلید و احکام درجه متفرع بر احکام اجتهاد و اینها بوده اند پس  
از نفی و صل نفی فرع حاصل خواهد شد و از نفی کتاب فرات که نفی احکام  
که اصل است حاصل نیست زیرا که با وجود قول با ختم مذکور تقلید از انالی  
میکنند و نیز نفی ايجاب تقلید از وجه بالاستقلال مسلمه من در آخر کتاب  
واقع است و شارح نیز در اینجا بشرح وسط نمائید متن خود است پس اینجا  
احتیاج روان نیست و کلام وانی در رد قول محیب که در مشارالیه احتمال  
ثانی اختیار کرده و در اثبات تعیین احتمال ثالث و در شارح لفظه مذکور است  
که بعد اسم اشاء فقط کلمه نیز واقع است و لفظ کلمه تنصیص بر مجموع  
امرین است و نیز تنه کلام ملک الطما که نفی است و احتمال ثالث محیب  
حذف کرد و این باید از اتباع حق است با سابق انرا ذکر کرده ام و باز

برای احقاق حق اعاد میکنم تا خطا و محیب بر هر که دمه ظاهر شود  
 معلوم گردد که ترجیه محیب توجیه قابل مبالا بر حق است تمام عبارات ملوک  
 العلماء شرح و تشریح مسلم درین مقام درست است نه استدلال با صحت  
 به الامام حجة الاسلام قدس سره و الرافعی و النقیض و انه وقع فی زمانه  
 فی الخلود فیہ نافیہ لان وقوع الخلو من و ما ذکره مجرد دعوی و الامام حجة  
 الاسلام و انکان ہون جملۃ الاولیاء لا یصلح حجة فی الاجتهاد و بایت شمس  
 ان من ان من حکم یوجب الخلو من بعد العلامة النسفی و اختتم<sup>حیات</sup> الامام  
 و عنوا الاجتهاد فی المسبب و اما الاجتهاد و المطلق فقالوا اختتم بالایمة  
 الاربعہ حتی اوجبوا تعلیل و احضروا علی الامام و هذا کلام ہون من ہون  
 سالتهم لم یاتوا بدلیل و لا بجواب کلامہم و انہم من الذین حکم الحدیث  
 انہم اقتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و لم یفہموا ان ہذا اخبار بالغیب فی  
 خمس لا یعلمہن الا اللہ فوالہ لم یاتوا بدلیل الی قولہ و اضلوا ما ظہر بحجج  
 قول یا ختام اجتهاد و انک و احباب تعلیمت و قوا و لم یفہموا انہ ما ظہر

بقول احتساب است و در شرح تحریر این مام که سابق بنزد و رافیه این عبارت  
و این است و اعلم ان بعض المتعصبين قالوا اختتم الاجتهاد والطلاق  
على الاسماء لا على المجتهدين مطلقا بعدم والاحتفاء في الدنيا  
اختتم على العالمين النسخ واجب اكثر من وجوب مجتهد في الدنيا  
بعده ويزاغلط و رخم بالغيب فان سئل من اين علمتم بذلك فقد  
على ابداء دليل اصلا ثم هو اضار بالوجوب و تحكم على قدره الله  
فمن اين يحصل علم ان لا يوجد الى يوم القيمة احد يتفضل الله تعالى  
عليه بنيل مقام الاجتهاد و اما جتنب عن مثل هذه التعصبات  
التي نظر اليه كرد كه و عباته شريع كهر را حجاب تقليد را عسى  
و اثرى ميتا پس و غير شق احتمال اول شين است و از اين  
ظاهر گشت كه اين كلام از محرم منصفى پس بعد از اسلام و اگر مراد  
و عاقد من سره توسيع و ايزه احتفاء و مثل مثل و مهدى عليه السلام  
باشد چنانچه سابق كلام بران دال است پس مع مجرد بمقابل اجماع كبرى

و نیز مثل امام محمد الاسلام و فعال و راضی و امام نووی و امام  
 سیوطی و صاحب اصول و شافعی و طبری و غیره از اهل بصیرت و قبول  
 نیستند و در این کلام موجب این استیجاب است زیرا که منع  
 محذور بمقابل اجماع و علم ساطع و در معنی ذکر کرده اند علی طلب لیل بر مقدار  
 متعینه و استیجابی و در اینجا مراد نیست عدم وجود الدلیل و عدم طلب لیلی  
 بر دعوی محذور و همین معنی مراد است و چون این جماعه کبری محصور دعوی بر  
 اصلی بلکه غلط نیقاضای بیش است که در مذکور ملک العلماء بران دعوی و دلیل  
 در جابلیان جماعه کبری مذکورین طلب نمیکنند و غلطی این دعوی  
 روشن و عیناً در دید و نیز در مقابل این اجماع کبرای مذکورین اجماع کبری  
 خاب است مع کبرای محققین حنفیه و نیز قول کبرای مذکورین بمنزله شما  
 بر نفی است و قول کبرای حنفیه خاب بمنزله شما بر اثبات و شما  
 بر اثبات مقبول است و بر نفی در صورتی که در اینجا مقصود است غیر  
 مقبول کافی است البتة و قول محیب خیاره سابق کلام بران دال است

اعتراف است بطلبی که مایه یان کردیم و غیر محلی دعوی که رای مذکورین  
اجماع اینست با ضرر و زیاده و چه ایندو اصل به عنوان اجماع است که محتوی است  
از حج اربعه شریعه مخالفت آن جایز نیست و از بسوال جواب غیب  
غیر منصب رجوع بنمایم سال ملبور الکمالی سنن رایت و نوافل  
مسئله موجب رایت و ترک التما علی سبیل اسباب و باقیان و با التماس  
و عاقبت از ادای اهدا موجب عقاب و عقاب و کفر از روی شریعت  
می تواند شد یا نه و در این باب که ادای سنن رایت و نوافل بلکه  
جميع عبادات موجب رایت شد و اخلاص و بعضی از محققین  
گفته اند که بمغله شریعت قبول عبادات بنسب اربع انحضرت است علی  
علیه و سلم و این بفضل الهی منصب است و رفته احمدیه است و آنکه فضل  
یوریه من است و اما آنکه در اقبال مدوح کرمیت خودیست به منصب  
امر معروف و نهی از منکر قیام و در زیر و مایه یان را سر شرف اقبال  
روزی شود و مرتبه علیای این منصب از جهاد و دلیل و برهان بر زبان



ولسان در گذشته نوبت سیف و شنان و توب و تفنگ و تیر و گان  
 رشید و مصداق کبیر مہم من قضی کعبہ و مہم من منتظر کشتند و  
 ترک و افعال و مستحبات بر سبیل تساہل یعنی بلاعذر و بعذر بطریق او جایز  
 بلا خلاف چنانکہ نوعیت ان ولایت رس دارد و ترک سن روان  
 مطالعہ بحالت سفرد و تردد بعضی سوای است فخر جایز است و همچنین چون  
 عالمی مرجع فتویٰ شود سوای نیست جز ترک سم سنن برای حاجت مردم  
 اورا جایز داشته اند و همچنین ترک است غیر فوت نماز با جماعت روا  
 گفتہ اند و بآئی المسافر بالنسب الثمان فی حال امن و قرار و الا بان کان  
 فی خوف و قرار لا باقی لیلا ہو المتخا لان ترک بعد خمس قبل الا سخته  
 البغیر کذا فی الدر المختار و قالوا العالم اذا صار من حق الصوی جائزہ ترک  
 سائر السنن محتاجہ الناس الیہ استہ البغیر لانہا دقوی السنن کذا فی فتح القدر  
 و در خوف فیہ فوت رکعتی البغیر الاستعلاء نسبتہا ترکہا و الا لا کذا  
 فی حق در مختار و نیز ترک من و اتب باستعمال امور مہمہ چون اہتمام

جهاد جائز است چه الحفرت صلواته علیه وسلم در غزو خندق چند از ایشان  
متاخر از اوقات اتمام غزوه چه حای سن و غیره استعمال سن از علم از  
عین علم فوت می شود سن ترک نماز چه فوت فوت جماعت هرگاه مجوز  
ترک است شک فوت فرض بطریق اولی مجوز خواهد شد اما ترک سن  
واجب مسلم الینی بلا عذر که در سبیل امانت و اما حقیقت باشد  
معاذ الله پس درین اختلاف علامت بعضی جایز میگزیند یعنی انتم  
نبیت محو محروم از تواریک است و همین تحقیق است چنانکه در رد و قول نجیب  
غیر مصیب خواهد آمد ان الله فاعلم بعضی با تم مثل ترک واجب گفته اند  
اما ترک مستحب و سنن با تخفیف و توان معاذ الله پس ان کفر است <sup>بر عقاب</sup>  
چنانکه گفت فقه و عقاید از این خبر میدهند که استخفاف حکم از احکام شرع کفر است  
و اما انکار از حقیقت انبیا پس از کتابت لفظی است مثل متواتر پس کفر است  
و اگر مشهور است ایسی فسق بدعت و اگر خبر واحد ثبوت است پس مشرک  
و نیز کفر است و مخالفت نیز بدین تفصیل است که اگر کسی بگوید ما



محقق نماید که واجب نیست بوضو قریب است سهیمت تا آنکه واجب  
و اوضو علی کونیه و نیز ذکر اربعه سوی امام اعظم <sup>علیه السلام</sup> میان واجب و فرض فرق  
میان بخلاف نیست که اطلاق واجب بر نماید و الا اقل از قریب  
نیاست پس هم گویا در مذهب اهل سنت شش مرتبه غلط اعلام چه شده  
بکار برد تا آنکه ترقی نیست نه تخمین اهتمام نوشته در فرق شده  
واجب کار بطور بد این است جواب با جواب سلمه خامس با احتمال  
باز رجوع بکنیم به بیان جواب عیب عیب عیب سلمه جواب  
ترک سنن و رایت و نوافل مستحب که نسبت و مستحب اینهاست و اثر  
رسیده بسبب استخفاف و مخالفت از ادای آنها موجب کفر و کفر  
است بیکس در آن اختلاف نیست و اگر ترک اینها عمل سبیل است  
باشد صحیح این است که امر در آن مانند ترک واجب ثابت و متحقق نمی  
شود پس که سبیل در سوال چهارم ذکر کردیم بمجمله آن چهار  
امور که انکار است بگویند آن تصریح و توضیح کرد و نیز ترک استحقاق را

موجب کفر مطلقا حکم است و مستحب مؤمن را عقید کرده که نسبت و  
 استجاب آنها بتواتر رسیده و رسیده باشد و حال آنکه استخفاف نسبت ازین  
 مطلقا موجب کفر است هر فوج که باشد در بحر این دریای مرتدین  
 مقام بیان اقوال و افعال حیه کفر میگرداند و استخفاف نسبت من السن  
 درین عبارت غرض اینست که استخفاف است متعظیم ذکر خود و در محمد  
 درین باب میگوید و فیها سئل عن قال یعن لعن الله والذریک اللذین  
 خلفوا فاجاب لجمع الخاف بعم مالم یتحقق عهد خلافا لابی هاشم و امام  
 الحسین کما فی جمیع الجوامع فیعم حفرا رساله فیمنع القول کیفه مخفی  
 که بر تقدیر عموم جمع مضاف عموم حضرت رساله قطعی نیست چه ثبوت است  
 ظنی است بعد از آنکه کفر قائل کرده و سردرین است که امانت حضرت است  
 العباد و باید موجب کفر است خود بطریق قطع است و باید قطع است اما موجب  
 کفر انکار میباش که انکار بتواتر و قطع باشد پس موجب در انکار و استخفاف  
 فرق میکند و سر سوال از ترک استخفاف مطلقا در و موجب جواب مقدم

استصحاب متواتره ثالثا رت شود بکار استصحاب سنتی که بحدیث  
مشهور را اعاد تا بت ایستاد موجب کفر نیست و مطلقا کفر از مجرور و مختار  
و در کتب معلوم میشود که استصحاب مطلق نیست سید المرعفی علی  
علیه السلام کفر نیست نفوذ ابده من ذلك و نیز موصول از ممانعت مطلق بود  
و در جواب نیز مطلق ممانعت را کفر و ارتداد و قر و راده و العافی گفته و  
اگر ممانعت بعد از استصحاب است کفر نیست بلکه نهائیم نیست و بعضی صدر  
از چنانکه سابق معلوم شد و از استصحاب احتلال جواب محیب غیر مناسب  
موجب است و در حقیقت در هر حقیقتی شرح مختصر مذکور است و فی شرح  
الطحاوی و اعلم ان هذا السنن من الموكلات لا يجوز تركها الا بعد  
و من تركها فان لم يرجع فانه كفر و ان راي خفا فاصح المباحث و در بحر القی  
یاز است اختلاف فی اكد السنن بعد است الفجر فقیل الاربع قبل الظه  
والاكتان بعده و الاكتان بعد المغرب كلها سواء و الاربع ان الاربع  
قبل الظهر اكد من الاربع في العشاء و النهاية لان فيها و عید معروف و قال

علیه السلام من ترک واجب الفطر لم یبطل شفاعتی و فی التجنیس والنوازل  
 والمخیط رجل ترک سنن الصلوة الخمس ان لم یزل السنن حقا فقد کفر لانه ترک  
 استحقاقا فان رأی حقا فمنهم من قال لا یأثم والصحیح انه یأثم فانه جاء الوعد  
 بالترک استهوی و تعقبه فی فتح القدر ان الاثم منوط بترک الواجب  
 وقد قال صلی الله علیه وسلم للذی قال والذی یجتنبه بالحق لا یرى علی ذلک  
 شیئا افعلم ان صدق ویجاب عنه بان السنة المذکورة بمنزلة الواجب  
 فی الاثم بالترک لانه حواجه کثیر و حرج به فی المخیط و نهائه لا یجوز ترک السنن  
 المؤکدة ولو وصلی وجهه و هو احوط استهوی و بان حدیث الاعرابی کان مقصودا  
 وقد شیع جمیع امتیسا کما لو ترکمازان یلکون السنن المؤکدة لکما لما  
 قویا انه لم ینکر له هذه فقه الفطر وقد اتفقوا علی انه یأثم بترکها  
 کما فی روایات اثم بترک سنن مؤکدة و لم یرى ان یکمل اثبات وجوب  
 دوم کرد این سنن روایت در حکم واجب بلزوم اثم در ترک و هم اول  
 با وجود دیگر سوای سنت فخر دست فیل الله و بکسر سنن را تا ملیت جواب شرح

جواب درجه دوم در ضمن شرح عبارت بحرانی در یافتن جواب است و در  
عبارت بحرانی درین مقام تنذیر و اید کثرت ذکر آن مناسب است و در  
ضمن آن هر چه فرستاد است تصریح بر آن نموده می شود و قال صاحب المصنف و مع  
کتاب الفجر لا یسأل فی السن بالثقی الروایات فی الصحیحین عن عبارت  
فما استلم بکن النبی علیه السلام علی شرم من التواقل انش تعامدا منه علی کتفی  
الفجر یگوید که درین حدیث تصریح است بیرون و در کتف بعد از اقل  
و است غیر واجب پس قول موجب اینها خلاف این است و فی فقط  
کتاب الفجر خیر من الدعا و یا قیها ترغیب این عبارت به بیعت امر است  
استاد است بمنزله بیت اینها و فی اوسط الطبرانی عنها ایضا لم  
تزل الکرکین قبل صلوة الفجر فی سفر و لا حصه و لا صحه و لا تقم و در حدیث  
ولایت برهما المستلزم است و قد ذکر و اما بیل علی و جربا فان فی  
الحدیثه و صحیح اعلی رکعتی الفجر فاعدا من غیر عذر لا یجوز کذا روی الحسن عن ابی  
به اثبتی پس است که گفته شود مراد محرم جازان است که موردی است غیر



واقع خواهد شد چه است محرم و املت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن واقع  
 است او ای آن ایضاً است بدون عذر چنانکه خواهد آمد شخصی بعد فرض ظهر  
 بدون سلام دو رکعت دیگر ضم کرده سلام و از این دو رکعت اجزایم مقام  
 است میشود بحث اگر محرم است گفت صلی الله علیه و سلم محرم است و دو رکعت  
 شده پس حرف عدم جواز او ای نشسته و دلیل وجوب است واجب بر آن  
 تقدیر شد که او را بعد از سبوعول می ماند و بدون او ای ایستاده تا تمام شود و فی  
 الهامیه قال شایتما العالم اذا صار مرجحاً في العاوی يجوز له ترك السجدة  
 لاجته الناس الى سواء الا سئله الغواصته این دلیل است بر آنکه بر این  
 است و بدون این اقوال اینها بعد اعلت ترک این ضعیف شده و در  
 وقت استقامت و انما گفته واقع میشود و عدم جواز در اینجا معنی عودت در آن است  
 تحریری نیست بلکه مصداقش استحقاق عقاب و فوت بعض مصالح و از  
 که غیر اصل بجای است و طوق بسن و سهفت و ندامت و برول از نه  
 - ساقیه است و امین و ترک سنن موکده خصوصاً است محرم است و قبل

و اما در تحقیق و چهار منقح یعنی تساوی الطریقت است شرعاً و چون در ترک  
لایق و عبادت و اعتقاد شریعت چنانچه معنی تساوی الطریقت معنی می شود  
نکات و فتاوی که در اصل قول شایع دلیل و برهان مستغیر نموده اند زیرا که عدم جواز  
ترک سی بر وجوب آن نیست بلکه بر آنکه تیه آن نه صرف بر آنکه تیه بلکه  
بر آنکه تیه مع صغیریت مانع از اراد الخلاف و مگر سخن را تیه مانع از ادا  
در اوقات ایضا قوی است و لهذا خبر و نه مرجع خلاف برای فتوی مانع از تیه و تیه  
اند و برای آنکه در وقت کسب حاجت وقت فتوی نیست و وقت عشا که بعد غروب  
شعشع است نیز وقت فتوی است نسبت به وقت تجمد و وقت است و در  
فی القهرات مغیرا الی الغدای من لکمرست الفجر بخشی علیه الکفر این است  
تیه دلیل و وجوب نیست زیرا که کفر با خوف کفر از انکار پس بر وجوب نیست  
بلکه سی است بر طریق اثبات حکم پس اگر حکم بطریق قطع ثابت است  
مگر آن کافر نیست که حکم نیست بلکه اثبات باشد چنانکه انکار باحت تخم  
بغضه برای حال موجب کفر است کذا فی شرح الفقاهه الجهادی و اگر بطریق  
شهر باشد خوف کفر است لهذا و اگر بفرق این که کفر است نه خوف کفر چنانکه

انکار فرضیت مسیح روح را پس چون تعیین روح در سجده یا جنبه و بجهت است انکار  
 آن موجب کفر و خوف کفر است بخلاف انکار اصل فرضیت که آن کفر است زیرا که  
 بشدت آن تعطیل است و فی الحقیقه الطامین الجواب این است که تقاضای  
 الاستیفاء ثبوت قضا است غیر موجب و هر چه است و نیست زیرا که  
 قضا را این به تبعیت قضا فرض است بر ملازم و اگر واجب بود میانی  
 تبعیت غیر نیز قضا لازم می شد و ترک به تبعیت فرض و بی تبعیت  
 برود قضا لازم است و قضایه تبعیت درین است دلیل کذب است و باید  
 علی وجوب ما فی سنن ابی داود عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تدعوا رکتی الفجر و لورا و انکم الحیل فقد و بدت المواظبة علیها بما قد ساء  
 و النهی عن ترکها و پسندید تا آنکه خیال که امری از سب مجازات قرینه می آید چنین  
 نمی مجازات قرینه برای غیر مجرم و ترک احوال مستعمل پس ظاهر و استدلال  
 اعلم این نهی نیز ازین قبیل باشد و قرینه درینجا نص شرعی است بر تعلق  
 بودن این دو رکت و بر بودن ولی غیره و فیضه در هر کجاست روایت صحیحین  
 از عایشه رض بر نقل بودن این است مذکور گشت و این اگر قبل صدقه است نه

مراجون بسامع الزمان شریعت صلوات الله علیه وسلم چنانکه در حدیث و کتب دیگر آمده  
است و معانی و مشکوٰۃ است عن ام حمیمه قالت قال رسول الله علیه وسلم  
من صلی فی یوم ولیمه ثلثی عشره رکعة یصل فی بیت فی الجنة اربعه اقبل الطهر و  
رکعتین یجوز و رکعتین یؤخر المغرب و رکعتین بعد الغشاء و رکعتین قبل  
غسله الفجر و اه القزندی و فی روایة مسلم انها قالت سمعت رسول الله صلوات  
الله علیه وسلم یقول ما من عبد مسلم یصل العشاء فی کل یوم تسعی عشره رکعة تطوعا  
غیر فریضة الا بنی الله له بیتا فی الجنة او الانبیاء له بیت فی الجنة یوسمونه طاهر  
که در پیش هر دو روایت از ده رکعت مراد واحد است پس در وارد رکعت  
که از روایت مفصل شده همان دوازده در روایت ثانی مراد است بالاتفاق  
و چون اطلاق تطوع و غیر فریضه بر محل واقع شده از مفصل روایت اول  
همان تطوع غیر فریضه را محال بود و مراد از یوم تنهار روایت ثانیه یوم  
ولیمه است که در روایت اول واقع است پس یوم در روایت اول عبارت  
از تنهار است و در ثانیه ساعی لیل و نهار و استواء یوم هر دو معنی در لغت

و شرع سماع است و در حدیث عبداللہ بن شعیب بروایت مسلم نیز اطلاق  
 تطوع برین دو رکعت ایضا باشد و چون ثابت شد کہ دو رکعت غیر تطوع و غیر  
 فريضه است و غیر فريضه و غیر واجب در کلام شایع بمعنی واحد است پس ہی لا تعدوا  
 بر روی تحریم ترک دو رکعت ثابت بلکه برای بیان این است کہ ترک این دو رکعت  
 ترک اولی و دوم است و الله اعلم لکن المنقول فی اکثر الکتاب العباسیہ مؤید  
 حکم صحیح است مطابق نص شایع چه سابق مذکور شد کہ در حدیث شریف برین  
 اطلاق فعل و تطوع مؤید صحت فريضه واقع است و ان قلنا انها بمعنی اولی  
 یا سلم صحیح لانهما تاوی بمطلق النیت قال فی التجبیس اصل علی رکعتین تطوعا  
 و برین ان الفجر غیر طالع تجربه عن رکعتی هو الصحیح لان السنه تطوع و ساء  
 بتطوع استیغنی فی کلام فقها تاوی اطلاق است بر واجب بطریق تسبیح  
 بانسم سب مانند تسبیح جانب است سرافقه شده چنانکہ جامع دانست  
 گویند و تحقیق آن واجب است لیکن بقوت آن تسبیح شده کوفی فتح  
 القدر و غیره پس جایز است کہ اطلاق است و کہ هر دو رکعت غیر ازین قبیل است

پس حجب بحر از فی سوا فی مقدار حجاب دارد که در بیست سحری واجب بنظر می آید  
زیرا که در رکعت فریضه بیست مطلق صلوٰه مودعی می شود و اگر واجب مودعی بیست و چهار  
در رکعتی مودعی بنظر می آید و هر دو احکام بیست مودعی در آن بیست مطلق  
دلیل است بر این که در حقیقت بیست واجب لیکن درین نظر است که  
دعوی او ای آن مطلق بیست است و در بیست است که بیست قطع مودعی  
این است که معایره مابین بیست مطلق صلوٰه فقر است چنانکه مابین بیست  
و بیست قطع است پس این دو رکعت بر کاه بیست قطع ندارد و بیست  
مطلق بطریق اولی مودعی خواهد شد و بر تقدیر نفی وجوب بیست و صحیح آن  
جهت گفته که مبین مطابقت است بعضی شایع چنانکه گذشت لیکن فی الخلاصه ایضا  
لا تنوب و بر این روایت آن است که چون در بیست تا یکصد بیست و چهار  
طور او باید ساخت چنانکه بران مودع است واقع کنند و طاعت بران  
بعد طلع و قضا با طاعت بیست شده پس او ای آن طلع عدم طالع و کافی  
بیست و هر دو را علی الرغم بخوبی نماید که مودعی در عدم بیست آن است

است فخر ذکر و نیم از آن ثابت شد که عدم نایب است بسبب وجه مذکور است  
 بسبب بودن وی واجب و فیما یضمن متفاوتات شمس الایام الحولانی محل علی  
 اربع رکعات فی الیل فتبین ان الرکعتین الاخرین بعد طلوع الفجر بحسب  
 عن کثیر الجرحه ما و اجدی الروایتین عن ائمه جعفریه قال ویه انقی استی ویه  
 این روایت این است که هر چند بعد از طلوع آخر و طلوع فجر است لیکن در هر دو  
 سبب و بسبب موافق مواظبت واقع شد و از این لازم می آید که روز در رکعت  
 است فجر محسوب نشود مگر از عادت سنت می آید که حضرت صلوات الله علیه سلم  
 چنین ثابت شده که بعد طلوع فجر از طلوع سوای در رکعت ادا فرموده اند  
 پس زمانه طلوع بر دو رکعت بدعت ظاهر بود و این سخت ممنوع است پس اگر  
 دو رکعت از اربع رکعات مؤکده قائم تمام سنت گردانیم مرکب کلی  
 لازم می آید لهذا با وجود فوت بعضی احواف این سنت که آن تحریمه پسندیده است  
 بفریفته تمام تمام سنت گردانیم که مالایدرک طهر لا یرک طهر و من استلی طینین  
 بخیارا هو با و نظیر این در شرح بسیار است که لا یخفی علی آنها فی الفروع دروه

فی التجنیس بالن الاصح انما لا تنوب عن ركنی القول الا اصال الظاهر سنا  
تحت علی راس البعد فانه لا تنوب الی اکتان عن ركنی الیس فی الصحیح من الجا  
کذا انما بر فتنه و تشیه تا ذکر این قیاس بر مع الفارق است چه بود طراد فی اقل  
مسوی و اگر است منوع نیست پس در اینجا ادای است بحریم مبدیه موافق  
مرا جبت ممکن است و در فام کردن شفعه شیعیه من مقام شیعیه موقوف است  
شفعه اخیره را بعد از اول که در اقامه و رقی و اقامه است و ال اجابیه بدعت ترک  
بعضی درجات نیز آمده چنانکه شفعه را در وقت عصر شلی رود و اگر فرض پس شفعه  
اخیره را بفرود بدعت بجای است تا یم کردیم در وقت ظهر تا یمین است و در وقت  
مذکور است که برای اجابیه بدعت ترک است اما اتفاق است و از بعضی سایل  
خانی مستند میسود که برای اجابیه بدعت ترک بعضی اجابیه  
آمده چنانکه شفعه را در وقت عصر شلی رود و اگر فرض وقت ادراک  
نماید پس اگر وقت باقی بوده باشد ادای نماز عصر به منظور که در  
شفعه یکبار است و بلا فراوة ادای نماید و در یکایک وقت است و شفعه



با خود هم سوز کند برای اهل انوار عصر سر کرده باشد بین چار کت  
 نماز عمر خواهد بود لیکن مع فوت واجب که آن تعیین شفعه اول است برای  
 خواندن در ایستاده و نفس الامم که ایستاده پس اگر چنین نباشد و این چهار  
 رکعت نقل واقع میشود آن بعد از هر رکعت است پس در صورت نبودن  
 آن نقل باید خواهد شد بسبب فوت قرائه و در شفعه عمر باید کرد که برای  
 اجتناب از بدعت ترک واجب حیات افتاد و سرورین آن است که در وقت  
 در بدعت سخت تر شدید و واقع است چنانکه بر ظاهر احادیث این  
 باب مخفی نیست و هذا ان السنة ما والى البني عبد الله و سلم عليها  
 و مواطنة علماء السلام كانت بحرمه مبتدأ و جالب این استدلال آن  
 ما سبق ظاهر شده زیرا که در وقت ظهر اولی است ای معی بحرمه مبتدأ  
 ممکن است پس و قیام کردن آن شفعه مقام است عزیزی باشد  
 وقت فخر که انجام زنی است زیرا که اگر قیام نکنم احد العزیزین لازم است  
 یا ترک باطل نیست یا لزوم بدعت و فی الخلاصه السنة فی رکعتی الفجر

ثلث احديهما ان يقرأ في الركعة الاولى قل يا ايها الكافرون وفي الثانية لا اخص  
والثانية ان ياتي بها اول الوقت والثالثة ان ياتي بها في بيته والا  
ففي باب المسجد المستوي الثمان يرميها ولا ركعة وان كان المسجد واحدا  
بها في ناحية المسجد ولا يصلها بها فالحال للصف فالحال للجماعة فان قيل ذلك  
يكبر اشدا للركعة ولا يطول القراءة فيها ولو ذكر في الفجر لم يصل ركعتي الفجر  
لم ينقطع انتهى عدم قطع غيرها ركعة ركعتي الفجر واجب بنود والا قطع واجب بنود  
وذكره ابو القاسم في الامام يصل الفجر في المسجد الا دخل فجاو وحل اهل المسجد الخارج  
اختلف المشايخ فيه قال بعضهم يكبر وقال بعضهم لا يكبر لان ذلك كله مكان  
واحد دليل جواز الاقامة لمن كان في المسجد الخارج من كان في المسجد  
الداخل واذا اختلف المشايخ فالاحتمال ان لا يفعل انتهى عدم فعل ركعتي  
اختلاف مشايخ ملام سنيت وركعتي فجر ركعتي وفي القضية اذا لم يسبح  
وقت الفجر الا الوتر والفجر او الستة والفجر فانه يوتر ويترك الستة عند الحنفية  
ابن دليل برئكة وترتد امام اعظم واجبت وركعتي قبل فجرت وعند

السنة اولی نالو فراتنی زیر که در تتر و صاحبین نیز نیست است پس وقت مرجع  
 است فخر کردید و فی المجهول و لوصلی رکعتی الفجر مرتین و بعد الطلوع فالسنة اخر ما لانه اقرب  
 الی المکتوبه ولم یخلل بینما صلوة السنة ما وری تصدق بالکتوبه انتهى فوجیه خبر  
 این فعل مکرر است در بحث سبب مخالفت کثرت صلوة علیه وسلم ولیکن بر نفقه وقوع  
 حکم السنة بر آخر یا بدیهه که بیان خود و لیکن این در صورتی است که مصلی پنج رکعتی  
 در نیت برای نیت متعین نکرده باشد چه در صورت تعیین جان متعین است خواهد  
 و ازین لازم آمد که نیت فخر نیت مطلق نماز یا نیت ثقل او امشود و این مطلق  
 قول در جواب او است جایزه سابق نیز که کثرت و فی القبیله و اختلف فی الکذا  
 بعد الفجر فقیل اربع قبل الظهر و الکرمان جمله و الکرمان یقبل خرب کلها سواء  
 سواء و الاصح ان الاربع قبل الظهر کذا انتهى و کذا صح فی اعقابنا و النماز  
 لان فیها و عیداً معروفه قال علیه الصلوة والسلام من ترکها یقبل الظهر تنالها  
 آنچه در معنی این نیست در بابی الظهر کافر میگردد جهار احتمال است صحیح در صحیح اولی  
 تا رکع قبل ظهر را شفاعت من خود هر سید یا بنیعی که اول حسا و لی کتاب و اختلف

نوامید شد پس اولا احتیاج شفاعت نماید و در این جهت باید خواهر رسید  
لیکن اهل اجمال بکار مراد نیست و در نه کمال تا بکند ترک اربع خواهر شده و حال  
آنکه سلق صوب برای آئید لوی است اجمال دوم آنکه او را شفاعت  
من نماید رسید یعنی او محروم از شفاعت مطلق است و اضافه شفاعت نص  
مشکلم هر چند شخص شفاعت منقیه بصیر می آید لیکن عموم شفاعت من  
بدان جهت ممکن است که شفاعت هر چند از علماء و علماء ارامت واقع شده در  
حقیقت این همه شفاعت آنحضرت است و در هر دو سلم و از طرف آنحضرت  
و باین جواب این شفاعت خوانند کرد معلی اند علیه و سلم ظاهر و ادب اعلم  
منیت زیرا که ترک ذرایع و کتاب و کبابیر و صحاح قطعی است بدو غلط  
تر است از ترک اربع مذکور با آنکه شفاعت آنحضرت مع الله علیه و سلم برای هر  
کبابیر جمع علیه السلام است و حاجت است تا آنکه این مسئله را در عقاید داخل  
اند پس اگر مراد از شفاعت مطلق مراد باشد لازم می آید که ترک اربع مذکور  
از همه کبابیر مستور باشد و پس کذاک بالانفاق بلکه فی شفاعت مطلق

که است احتمال سیوم آنکه اولی شفاعت من بتفصیل خواهد رسید که از دیگران  
 شفاعت او خواهد گناهند و شفاعت من در ملک شفاعت خاص حضرت جل جلاله  
 علیه السلام موجب برتری و جانی در محنت شفع و در دست خواسته اللام قنی  
 پس نادانان را مع مرتبه ان شفاعت و جایت او را حاصل خواهد شد و غرضنا  
 از این مرئیه فرد و خواهد افتاد پس انجود شفاعت تا هرگز را در دنیا و  
 عقاب غایب گرفت در آخره و همین تحقیق است که تارک من موکده معاف  
 خواهد شد احتمال چهارم آنکه اولی شفاعت من خواهد رسید معنی اولی  
 شفعیان محرم خواهد ماند پس بدین حدیث استناد بیان خواهد بود که هر که  
 محافطت قوانین و واجبات و اطاعت بر من خصوصاً این اربع خواهد بود  
 او را منصب شفعیان میسر خواهد شد و تارک محرم ازین است و در صورت  
 عاملین این سنت کذب است بر مرتبه کمال پس این هر دو احتمال اخیر فرد  
 می تواند شد لیکن در هر دو احتمال ثبوت و وجوبیت و الدیاع اعظم  
 براد حیب و رسوا علی علیه السلام و فی التفتیس و النوازل و المحیط و جل

تبرک من الصلوة الخمس ان لم یز السج حقا فقد کفر لانه ترک استغناء فان را  
حقا فمنهم من قال لا اثم و الصبیح انه ثم لا حاکم الوعید بالترک انتهى محقق  
نماز الایضا تسبیح و رکوع و سجود و وحیدت مذکور است یکی از امور  
الحدیث و یکی من ترک احوال حدیث و بر بنی بر حدیث با وجود عدم شواهد  
سنتی مگر در ولایت را اثم نمیکند چنانچه در حدیث آمده و عقبه بی فیه العبد  
ما فی الاثم منوط بترک الواجب و قد بان و طاف علیه و سلم الذی قال و الله  
بما فی الاثم منوط علی ذلک شیئا اقل ان صدق الله و یحاکم علی ان  
السنة الواحدة بمنزلة الواجب و الاثم بالترک كما هو عا به کثیر  
و صرح فی المجلد البجواب است از وجه اول فیه التذکر و شبهة ان لا  
جواب اگر خارج محقق است باینست ایس مرد دارد میگوید که این  
اول کلام است کسیکه در ترک است اثم مملو و اثم مخصوص بترک  
واجب میداند و او کیست مگر که را بمنزله واجب و اثم بترک میداند  
و اگر خارج محقق است باینست که اثم منوط بترک واجب است

قطعها بیز است که است مکه نیز بمنزله واجب باشد و لزوم اینست که پس  
 جواب سوال آمد آنست که تا نایب است مقصد مشروط و سابقه آنست که چون تکلیف  
 المکونه و مبرای و صد و ملاحظه استحقاقی نماید که مراد بکوار ترک عدم حقوق  
 عقاب و متاب است پس معنی عدم جواز حقوق احادیث این خواهد بود و حق فتح  
 القدر از استحقاق عقاب ترک است منکر نیست اما از آنست که عقاب مبادر  
 و این حدیث و لا اعلیٰ فی کلین متقدما و قد شرع بعبود آشیاء و لا لوتر فجاز  
 ان يكون السنن الموكنة كذلك في قدما و نه لم يذكر له صدقة الغنم و قد  
 انفقوا اعلیٰ انه یایم بترکها ما استت الموكنة بمنزلة الواجب الاثم این جواب  
 و جوابی فتح القدر است محقق نماید که از قواعد مقرر علم اصول است و لا یزعم  
 نفی الدلیل نفی الدلیل بکوار اینست که دلیل آخر و در اینجا محقق است باین  
 اکثرین است حسب خبر که این دو جوابی در وجه فتح القدر نفی میکند و در صد  
 کتاب تعریفات منور نیست و ذکر نمود مع ما لها و اعلمها بعد کفت الذی  
 طهر العبد الضعیف ان السنة ما و اطلب الی صلوات الله علیه سلم و لم یفتقر بالانکار

على من لم يفعلها لكن ان كانت الامع التركيب في دليل السنة المذكورة كانت  
مع التركيب حيانا فهي دليل غير المؤكدة وان اقتصرت بالانكار على من لم يفعلها  
فهي دليل الوجوب فانهم يراقان به يحصل التوفيق بناء على كفاية سنة وكون  
وكبر انكار تركها واقع شعبة ابانها برتبة برادى سنت باقى نحو اية ما  
بله واجب كما كانت عواقب تحقيق بركات والمغرض خلافة برتبة بركات  
ينفى برتبة عظم انكار تركها استعمل قوله الزعم انهم باطل خواهد بود وكونه  
لازم من كونه تقرير وسكوت وعدم انكار الحفرت على الله عليه السلام براتبه معارف الله  
واين باطل است الاجماع في توضيح مذكورة نصارت اشرف ففعل الواجب  
والمدرب ما يتاب عليه وقرن الحرام والمكروه تحريرا وترك الواجب  
ما تعاقب عليه والى في الاتاب والى تعاقب عليه ويجوز ان يكون  
است ففعل الحرام والمكروه تحريرا ترك الواجب يكون من القسم الثاني  
اى ما تعاقب عليه والى الباقية تكون من الاول اى ما لا تعاقب عليه  
ويجوز ان يكون مذكورة است ففعل ما سوى الحرام والمكروه تحريرا ترك



ما شوی الواجب بخور ایها دار خائبات که اتم سوار است بر ترک واجب فقط  
 و سنت و کند در حکم واجب است در لغو اتم بر ترک و مقدمه سوار ثابت شد  
 بخاند موعود بود و در ظاهر که در مصلح علم محبت غصیب و انید قول و یا بر  
 باشد باطل و غیره سبب دیگر در احادیث دیگر و کلام الهی بر تالیف  
 تمام با اتباع حسن و عیبه شد بر تارک آن دار گذشته غیبه سبب دیگر  
 و سبب نماند که است معنی طایفه سوار که فی الدین نیز در شرح مستعمل بر تارک  
 آن درین سائل است و بعضی و احیای را پس اگر نام با اتباع حسن و عیبه  
 شد بر تارک آن هر جا که دارد شد و مراد از آن است معنی مطلق است پس  
 تارک پس معنی بعضی و احیای بود و عیبه شد بر کسی که بعد محافظت تمام  
 بر فرائض و احیای و ترک حسن خود را فاسد داند و حیثیت آنها اعتبار  
 کند در مرتبه اکمل قرار دهد نظر بر نیکی آن حیثیت صلا الله علیه و سلم بر تارک آن افکار  
 نفوذ اند از ترک کند مستحق و عیبه شد خواهد شد و اگر لازم می آید تقدیر  
 بر محبت کار عیبه شد بر کسی که بعد در محال و است قال علیهم السلام

من اقتدى بي فهو مني ومن رغب عن سنتي فليس مني  
مسكين وافرقت دین مخصوص است بمعنی غرض ذکر شده  
معنی رغب عن سنتی من ترک سنتی است بلکه معنای آنست که هر کس که  
رغبت کند و پیروی نماید از سنت من از من نیست ترک چیزی دیگر است که  
تخلیق مجذوبه دارد و بی رغبتی و پیروی و نفرت امر دیگر است تخلیق بدل  
زیرا که چون صلواتی کلمه عن واقع میشود در احوال اعضا و بی رغبتی  
میباشد و در خیالی رغبتی بدل ملاقات نیز در سبک است اما از اخیل و جبر  
دارند و گاهی در نجات شمارا و از من نیست چنانچه السیر که از بخاری و مسلم  
ترک است صدرش آنکه قال جلد نه و سطر برین معنی که ذکر کردیم و الله  
صریح دارد درین جمله حدیث مذکور می نماید و در آنجا خبر و ابها کانهم قالوا  
تعالوا این عن من النبي صلى الله عليه وسلم وقد عقر الله ما نقد من الدنيا  
و اما أخر الحديث پس در آخر این حدیث بطور تفصیل بر ما فعل فرمودند  
من رغب عن سنتي فليس مني پس اقتدا باعتقاد و عمل هر دو کامل

است و امور با اعتقاد و اعتقاد لیکن بی رعایتی در هر صورت منتهی است بی  
 رعایتی که معنی رخصت معنی است متحقق نیست مگر در صورت ترک اعتقاد  
 حقیقت ترک عمل و در صورت ترک اعتقاد و ترک اعتقاد لیکن  
 موجب فایده می باشد که فرض بود صرف ترک عمل است  
 در شکاف و نه عیاض مذکور است از تبع است علی علیه السلام و  
 که مراد از اتباع است عمل است معنی خاص مقابل واجب  
 بزرگتر نیست و نه است واجب خواهد شد زیرا که هر چه بلیف عمل و غیر  
 است و هر چه بان عمل واجب است و هر چه است عمل بان است و واجب  
 چنانچه هر چه بان عمل حرام است و هر چه بان عمل مکروه و هر چه بان عمل  
 مباح مباح است پس ایما را با تبع اعتقاد و حقیقت است و ایما را است  
 طایفه مسکو که در این که متحقق در واجب است و در تقدیر ناقص فرض موجب  
 است که مراد از این است یعنی وجوب عمل پس روانه بالاعم  
 ترک اینها بهتر از آنکه ظاهر است که از است مراد قاضی عیاض او مراد از این است

که سوای قرآن مجید از سنت انحضرت ثابت شده و عمل با او ثابت است  
بشر ائمه اهل آن و کما آوردن ما در شرح و عمل بنسب این ثابت است  
بعضی گفت نفس از ارتکاب منی غنه واجب است بلا شبهه و ثابت است  
از کلام شیخ و دیگری نه که اکثر ما شک می بخیزیم و ثقل می کنیم  
در شرح مشکل و در ترجمه باب الاعتصام بالکتاب و السنه می نویسند فی  
الاصلاح الاعتصام بخلق و در زون کتاب است اعتقاد آوردن است  
بحقیقت آن و عمل کردن است با آنچه حدیث واقع شده و در آوردن از  
بیعت و ندیم با اهل هوا و مراد کتاب قرآن مجید است و سنت یعنی سیر  
مسکو که در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت کرده بر آن حضرت پیغمبر این  
صلی الله علیه و سلم بی وجوب و مراد اینجا اجماع احرار می رسد است بر این  
و غیر کتاب و تفرقه مقابل این عبارت ملاحظه نمایند که در ثبوت مطلب  
کافی است و در تلویح و در معنی است مذکور است و بیانی است بطریق و  
العاق و فی الاصل طالع العبادات الساقله و فی اللزومه و هو المراد هنا صدر

عن النبی صلی الله علیه و سلم عن الحسن بن قنبر عن الحسن بن علی بن فضال عن الحسن بن علی بن فضال عن الحسن بن علی بن فضال  
 و غیر در میان اهل حدیث است معنی حدیث بکمال شهرت معلوم است میگویند  
 برواه ابو داود و فی حدیث رواه الترمذی فی سننه رواه الاثرم فی سننه و علی  
 به القاع من پس مراد و حجب اتباع سنن است و حقیقت اوست پس اگر آن  
 است اخبار است آن صادق و مانند کار است برای و حجب باندب بالا  
 چنین تفصیل بیان عمل نماید و اگر می است برای تحریم یا اگر است تحریمی یا نه  
 چنین تفصیل از منی عنده حجاب و رز و بدانکه قاعده محیب غیر محیب تفصیل  
 کم حلال و حلیس حق برای است لهذا حدیث و عبارت شفا و آیات قرآنی  
 ذکر میکند ظاهر بسیار ذکر اتباع سنن خود راست یعنی ترک است معنی  
 عبادت ناله مود و غیره که موجب است خجسته سابق ذکر کرده و حال  
 آنکه مراد از اینها غیر مراد است پس می گویند قاله فالقولان  
 کم و کمال است کسویه حسنه بمن کان بر حواله الله و الیوم الاخره  
 کمال در میان و دیگر تفصیل این است که در آن خطه حسنه من حقها

ان يوتي بها كالتبات في الحرب ومقاتلة الشرايع او في نفسه قد تم بحسن  
الاناس يوم يحين استودركم تفاسير معتبره ونفس مظهرى مذكرة  
وما كان له من ولا مودة اذ افضى الله ورسوله امر الامر امر على وجه التحتم ان  
يكون لهم الخيرة من امرهم يعني ان لا يجتاروه وامرهم بما تشاءوا بل يجب عليهم  
امر الله ورسوله ولما يجعلوا اختيارهم تابعا لاختيار الله ورسوله ومن يحصل الامر  
رسوله فقد ضل ضلالا مبينا بين الاطراف عن الصواب فان كان عصيان  
رد وانكار فهو ضلال كفر وان كان عصيان ففعل مع قبول الامر واعتقاد ان  
فضلا فسق انتهى فحذف الزيادة من برد وتفسير واضح شاذ لا يسهل  
تمام باتباع ستمين حتى عيان اما مؤكدة وغير مؤكدة وغير شديدة برزك ان  
چنانچه محب بزم محب فمحب محب وكرهه مكره ودر گذشته اما اوامر و نهی  
معتق و تاکید آنها و غیر شدید و مخالف آنها شکل نیست لیکن این  
کلام واقع شده پس محب محب و قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا  
اطيعوا الرسول و قال الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول و اولي الامر منكم

ان تطيعوه تهتدوا وقال الله تعالى ومن يطع الرسول فقد اطاع الله فقلنا اطاعوا  
حقنا ورسول الله صلى الله عليه وسلم برأى من واجبه يمكن مطلب محب كما مر او  
اطاعت انسان او امر واجتباب لذته هي استقامت من كبره وما انكلم  
الرسول فخذوا وبتكم عنه فانتهوا واما عجزه فبما كبره كبره وادانته  
رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمت بقرينة وانكلمه وابتغى محبة غير محبة  
مراعاة ودرست فقلنا ان الله تعالى ومن يطع الرسول فاقرب اليه  
يع الوصلين كذا ابن كرمه مثل سابق محبة غير محبة فبما كبره  
كبره فقلنا ان الله تعالى ومن يطع الرسول فاقرب اليه  
في الترام سنة والتسليم لما جابه به من كبره كبره وادانته  
حقيقته جناه عظمي في التسليم لما جابه به من كبره كبره وادانته  
كبره ودرست ان محرج وكناه يندرد مثل واجبات ودر ايتي كبره وادانته  
اطاعت است چه انحضرت صلى الله عليه وسلم سنن الا لازم هي ودرست ودرست  
محرج وكناه هي فميد ودرست انك انما انما غير موجود پس مخالفت آن خالف

مقتضای ایمان است و در عبادت و ایمان اثبات بر این نمودن و بی عذر ترک  
نکردن موجب سعادت کامله و سبب حصول غایت است لکن این  
امر دیگری است و علم ترک امر دیگر سبب سعادت نیست و قالوا من  
یطع الرسول فی سنة یطع الله فی ذلک و غیره و سبب سعادت نیست و سبب ترک  
اعتقاد که حقیقت و اربع اعتقاد خواهد کرد و در آن حضرت صلوات الله علیه  
سلم باین سبب اند نه آنکه هر که است و اما فی اربع هم ادا خواهد کرد و این ظاهر  
مستخرج است چه در ترک است حرج نیست بر قائلین چنانکه در شریعت ترک  
و حرج حرج عظیم است در عمل مرد و یک است سبب سعادت است  
سئل سئل بن عبد الله عن شریع الاسلام فقال ما علم الرسول قدوة و ما علم  
عنه فانتبهوا و قال سمرقندی معناه الطیور الله فی ذلک و الطیور فی سینه  
و سبب سعادت است و سبب ترک است و سبب ترک است پس امر الطیور  
و اینجا برای مذنب خواهد بود و اگر یعنی اعتقاد حقیقت است و تسلیم  
نست است پس برای وجوب است هر تقدیر منافی را و موجب است



من صیغ میگوید و میفرماید که در کتاب قال عمر بن عبد الرحمن بن رسول الله  
 صلوات الله علیه و سلم و ابوه الامام محمد سیدنا الاخذ بها اصدق کتاب الله  
 و استحال الجامعة الله و قرة علی دین الله لیس الاخذ بها و الاخذ بها  
 و الاخذ بها فی رومن خالفها و من اقتدی بها میت و من استخیر بها <sup>میت</sup>  
 و من خالفها و اتبع غیر سبیل المؤمنین و لاء یأثم من الضلال و اهل <sup>جده</sup>  
 و سارت معبره <sup>میگوید</sup> که اکثر عبارات منقول نجیب غلط  
 و خطا و کتابت بسیار و در این خطا است اینهم بعد از آنکه اگر منقول  
 تر و عامی میباشد صحیح بنمایند و گرنه همان منقول نقل میکند پس از هر کس  
 ممکن باشد نصیح عبارات او نمایند محقق نمائند که قبول نمودن سند عمل  
 با این تصدیق کتاب الله است چه کتاب الله اطلاق است که لفظت علی الله  
 و سلم قدوس منین است و در اینجا آیهی ستم طاعت الله متحقق و قرة  
 دین او کما حاصل و غیر و تبدیل او به بحث و بار و مقتدی است  
 حشمتی است و اعرش منصور الله و خلاف گفته ان بدعتی و مستغنی

غیر سید المرسلین کہ جامعہ الایمان و محبت است و مورد و مورد مذکور کہ  
ایچہ مقصود محبت بخیریت است این نظام بیان سر نمیکند چنانچه مذکور  
موجب بخت محبت بیکدیگر و بند و شفا مذکور است فالصاوق فی حب النبی  
علیه السلام و محبوبی سلم من لطف علی علامات ذلک اولها الاقصدان به و  
سنته و اتباع اقواله و افعال الشبه فی سیمیه و اتشال و امره و اجتهاد  
نواهیہ و القلوب باوایہ فی غیر سیمیه و لیس و منشط و مکرم و شام  
بنا و ثلثه انکم یحیون و لیس فاتبونی بحیکم لیس و یحیی و یحیی و یحیی  
مرتبہ کمال محبت است کہ در شفا مذکور است مگر از منصف بخیرت حصہ  
سوال است کہ این مرتبہ کامل یا غیر کامل در محبت متحقق است یا در اعداد و  
از خواص فرقہ احمدیہ محمدیہ کثر الذکا و کم و عدل اعداد کم و حاصل  
آمال کم و قلیل اعمال کم و غیر سیمیه و در ذوق شریع سلم مذکور است و  
مفروضات القلب اعتقاد النبی لرسول الله صلی الله علیه وسلم و حیات  
و بعد حیات اما النبی بعد حیات فالترام التوفیر و الجلال و شدة المحبة له

و حاصل تعلیم سنه و التفعفه فی شریعت و محیة اهل بیت و اصحابه  
 و بنده منی و غیب عن ستمه و انحراف عنها در شفا قاضی عیاض  
 و فی النضیة رسالہ صلی اللہ علیہ وسلم واجب علی کل مسلم و بی  
 تخریق بقوت و بذل الطاعة له و نصرتہ حیا و سیا با حیا و سنه با  
 لب و الذب عنها و نشره و التخلوق باخلافة الکریم و ادا به الجمیل  
 بر سیمر و سیمیه که ایچہ فرمود و حسب شفا ذکر کرده مابسته دل گرفته ایم و قول  
 عظیم الحمد لله علی ذلک اللهم تقبله منا لیکن از متصف غیر متخمس سوال است  
 یعنی در آن جای متحقق است که کما بر معروف و نهی از منکر جست بسته  
 برای اعلام رکعة الله و دین رسول الله صلی الله علیه وسلم جهاد و انصار می نمایند  
 و مفارقت از طان و اقران خود اختیار کردند و شب و روز در عمل ایست  
 مستغرق اند و از بدعت میرا حل میگیرند و باید رسیدگی با امری از آدم  
 و نهی از نواهی است نکشود و شب و روز در حقوق نفس اهل اسلام خصوا  
 سادات کرام بر لبی و امرویه و غیر هم کمر خود محکم بسته و برای کسی ظهور

اهل اسلام و تقویت و تأیید اهل کفر و آداب ظلام سخايات قرآنی  
و احادیث بنویس و روایات فقهی تحریف کرده فتوایا بهر خود و هم زمان  
خود درست کرده تا بهر و پیش از فرستاد که جهاد همراه سید احمد صاب  
نارواست بلکه فرودان و اتباع این العلماء باید واجب و فرودان  
تا آنکه اهل پیش از و اهل سر با اهل اسلام و مجابین مهاجرین کردند که  
کردند اما بعد و انالله را چون مجابین و سیدان از جمیع ماست و  
و لایح کردید که اتباع است بنی اهل الزمان بخلاف ضروریات دین و شرک  
و ایمان است استخفاف و مخالفت از استتعالی آنها موجب کفر و ارتداد است  
اما فی الله و جمیع المومنین منه و من لم یجعل الله له نورا فاما من الله  
سیکون آنچه گفته که اتباع است از ضروریات دین است که بنی اهل تقوی و  
فی الله اگر مردان است که است من حیث هی است قبول کردن و  
ان ضرورت پس در صدق این حکم شکی نیست لیکن مجیب المعین است  
مطلب او ادانی است معنی عبادت نافیه موم که یا غیر موم است که ادای آن

واجب هر روز عید اندود و بزرگ آن اشم می شمارد و اگر همین معنی مراد داشته  
 پس این معنی از ضروریات دین است که صورت تبرک است که موکد باشد  
 محقق و تعظیم آن در دل تارک را هیچ بود تارک را از دین خارج کرد از  
 بلکه مجر و ترک واجبات که اعتقاد و جوب در دل داشته باشد نیز از دین  
 بیرون نمی آید البته استخفاف است من جهت اینست که غرض از این  
 از استعمال اینها اینست که با استعمال آنها ایم از آن فوت می شود موجب کفر و ارتداد  
 نیست بلکه مانع ما جوست چنانکه سابق گذشت از این آیه کریمه مستقوله اود من  
 لم یجعل الله نورا فاعاله من نور فی است بلا شبهه و شد و گوی و ظلمت شکو  
 فی الدین واقع نمیشد مخفی نماند که در قرطاس فتوای قاضی صاحب این سوال  
 پنجم در ترتیب سوال چهارم قرار یافته باین عبارت و خواندن سنن در روز  
 و نوافل در اوقات عمر یکو سه رواست و موجب مشروبات بانی و در جواب این  
 باین عبارت پرداخته اند بگوای با از سوال چهارم اینکه کتب احادیث مملو  
 و مستحون اند از فضایل سنن و رواقی اگر کسی آنها را دارد خارج از دایره اهل

مست است بعضی از این بطریق خوانده نشسته بر آید بعد از آن چند خطی  
نشیند و در فضایل آنها نقل نموده و قضاوت میکند که این مسئله از آن  
شبهه بدان مرتبه رسیده که ملحق بقضایات دین گشته پس در افکار آن  
نظم و خوف گرفتار و از وی در افکار خود داشته باشد مثلاً بگوید  
فاعمل الباء و ریت باز یا ترک فیض می شد امتداد باشد و در الام  
رست که اول این مصلکات را از خود دفع کند و اوقات خود را در این  
مکتوبات و از الزام مصلکات صرف کند من بعد از ادای سخن و نوافل  
نماید اینکس از دایره اهل استیرون نیست بلکه محقق و صاحب فهمیت است و  
چون احادیث منقول و وی بالراس و العین است لهذا بر نقل و التماز  
بدیگر سوال و جواب متوجه میشوم لیکن اینقدر است که این قسم سواد  
در استقفا و ادوارد نمودن خالی از معایست بجهت غایه ظهور  
و عدم افکار و نیز کلام مستوفی متعلق این جواب و سوال و در و کلام محیب  
بغیر معیب مذکور است سبیل علامه را در مسئله ششم آنکه اتصال دین

و ضم کردن کلام لا اله الا الله با کلمه محمد رسول الله من جمله اركان دين و اساسه ايمان و اسلام  
 است يا نه پس بگویند ظاهر و روشن بگویم که در ذکر سوال سایل بر دو موجب ماییم  
 و عبارت اختلاف دارند عبارت بحسب مدارکس خواهی آمد آن را مقام  
 و عبارت بحسب غیر مصیب همین است که مرقوم شد باید دانست که ضم کردن  
 کلام با کلام دیگر عبارت است از آوردن کلام یا نیز بعد کلام اولی بلا فصل یا تانی  
 مضموم و اولی را مضموم الیها میگویند و نسبت ضم تانی به باضافه میکند  
 و باولی بواسطه حرف جر مثلاً میگویند ضم تانی به اولی ضم کردن تانی به اولی چنانکه  
 نحو این در توفیق استاد میکنند ضم کلام الی کلمه محروک الی را مسمی الیه در  
 یا که ضم دو منافی شده مسمی و همچنین فقها عن اخرهم میگویند ضم  
 با فاعله واجب است و نمیکنند که ضم فاعله با مفعوله واجب است و شک نیست  
 در اخیر سوره و تقدیم فاعله و سوره این است که در قول ضم اولی یا تانی  
 ضم موجود است یا معدوم و این غیر صحیح است و در عکس ضم موجود یا موجودی و این  
 صحیح پس مفاد عبارت وی تقدیم ذاک کلمه محمد رسول الله و تالیف ذاک لا اله الا الله این طرز

که محمد رسول الله لا اله الا الله و این قلب وضع شد این است و در پنج جا  
است به چه جای از جای اربکان این و اینند ایمان و اسلام چنانکه محیب غیر محیب  
اعتقاد میکند و اگر مردوش قدیم لا اله الا الله و تا آخر محمد رسول الله است از این  
عبارت پس این خود اعتراف نمودند که هر چه شد بر ما فاعلی و در عبارات و محاورات  
لغت معروف را و این نصرت محای است و نقل عبارت سوالی مبراس  
چنانکه دانسته خواهد شد محقق نماید که منت این سوال و جوابان است که شخصی  
فرمودی یکی را از علماء ربانی پرسید که چون موزن در خاتم اوزان بر عالم  
اقتفا میکند چنانکه موزن بران اقتفا محیب اوزان نیز بر عالم اقتفا کند یا نه  
رسول الله را نیز بگوید این عالم ربانی جواب داد که هست پس قدرت که بر عالم  
الا الله اقتفا کند چنانکه موزن بران اقتفا نمود پس گفت این دین و این  
شیاطین اولاد شهرت دادند که فزون عالم از کلام محمد رسول الله وضع میکنند بعد  
بعضی مردم این را نسبت بسوال و جواب رسانیدند و بغرض افاوند  
میگویند قسم دیگر از آن که جواب حق را اصل این سوال است که در مقام



و ذکر این سه اسلام و توحید و ایمان و نوادین آن ذکر برود و حق توحید و رسالت  
 مطلق و لفظ و اعتقاد ضرورت و ذکر برود و جابله در بعض جاها افراد یکی  
 دیگری ضرورت و ذکر برود و مجموع بلکه موجب ملجوبه و اگر برود و زیرا که در کلام الله  
 و حدیث رسول الله علیه و سلم بسیار جاها یکی بدون اضطرار است مثلاً  
 قرآن شریف است محمد رسول الله و الذین آمنوا بقرآنهم قبل ازین لا اله الا الله  
 بعد از این جمله کرده محمد رسول الله تلاوت کند و تا فم یکی با دیگری واقع نماید یا در فم یک است  
 خواهد شد و در حدیث سسته لعنتهم لعنهم الله لعنت برین کس وارد است  
 و همین حکم است زاید گفته محمد رسول الله را در کتاب الله جائی که بر توحید التفات  
 واقع شده و در باب احواد و احادیث ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله واقع  
 است از این جمله کلمه تمجید است و از این جمله در باب فضل اذان و اجابت مؤذن  
 و حدیث انس مذکور است فسمع رجلاً يقول الله أكبر الله أكبر فقال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم علی العطره ثم قال اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله  
 خرجت من النار فقطروا البقا و احوالی معنی رواه مسلم درین حدیث

[illegible]

ششم در بیان توحید و یقینات بنویس و معصی و ملامت و کتب  
 و اگر کند و از این شهادت سالت نرمان آید و اینچنین کسی بیرون از شریعت  
 خواهد شد و در کتب اسلام و ایمان او منهدم خواهد گردید و منادی فعلی البس  
 بلکه ایمان او واضح و مفصل و ایمان مکتفی شهادتین است اری در مقام  
 بیان ارکان اسلام ذکر هر دو شهادتین مطلقاً ضروری است و باقظ و تشریحی  
 که در حدیث شریف مذکور است منسوب و در اصل نور خدایا که بر عالم عالم دین  
 مخفی نیست پس از فرض محیب بیان قضیه مطلقه عامه است پس این مجید است  
 چه حاصل بطور قصه بطریق عامه این است که ذکر هر دو کلمه مجمله ضروریات شریعت  
 کلامی و مجمله ضروریات شریعت کلامی و عدد ارکان اسلام و ایمان است و وقتی  
 و عدد ارکان اسلام و ایمان است و وقتی و از طریق قصه و اتمه مطلقه است پس این  
 خود خطاست پس غیر منسبت علیه اما در تلفظ پس برای اینکه در حدیث  
 ضم و انصال این هر دو کلمه در تلفظ که شهادت عبادت از همین است مجمل است  
 ایمان و اسلام و از گذشته و صحیح بخاری است حدیثنا عبد الله بن موسی قال

اینتر حفظه این را بی سبب از من بگریزنی حاله عن این هر حاله قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله  
 وال محمد صلی الله علیه و سلم و اقامه الصلوة و ایتة الزکوة و حاشا  
 لشکرت و زکوة و اقامه مقام بیات ائمه اسلام و این حق و حاکم  
 عالمیست و اینست با کثر و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری  
 از جای محبت است و اینست با کثر و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری  
 زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری  
 نیست محبتی در غیر مقام زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری  
 ضرورت نیست آری و دام اعتقاد بر دو حقیقت یا حکما مثل قوم و زکری  
 است و انکار کفر لیکن عدم انکار اوست و انکار او و زکری و زکری و زکری  
 نصیب از حق و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری و زکری  
 من انی امن قال لا اله الا الله و فی قلبه وزن شریفة من ايمان با این  
 مذکور است ما تفقت لا علی قول لا اله الا الله بل لا بعد عن ذکر محمد رسول الله

قلت اما اذ المجموع و صار الجزاء الاول من علامه الكل كما يقال قوت كل  
 هو احد اعداد قوت كل السواء حينئذ معلوم ان المطلوبه كـ مطلبه  
 نظام این است که مجرد اقرار و تصدیق ترجمه بدین آواز و تصدیق رسالت  
 انجمن حاصل نمی شود بلکه برای تحصیل ایمان هر دو مورد کار لازم است و در  
 اول و آخر برای این که حاضر و دست چنانکه بودن و خاموشی و انانیت  
 نیز اگر لا اله الا الله فیکند معنی او را عرض فتح الباری بصدور بقول  
 فا قلت از لفظ حدیث دل قلمه و زنی شیعیه من اعلان غلطی واقع  
 شده زیرا که اقرار و تصدیق رسالت ایمین لفظی است و ایمان که در  
 آنکه جز اول علم برای کل را اینده شود و نیز انانیت مجموع بر علمیت  
 جز اول و قوت نیست و در همه و با چه احوالی است که ذکر خبری اشاره  
 باشد بزرگ مجموع چنانکه درین قول شاعریه قلت لما قفیت فقلت لا فان  
 باللفظ اول اجزائش هادین در اول و اولی اجزای سوره در ثانی و قدر اشاره  
 و شهود و بنا و در مجموع ترجمه بر حضرت بود و باجماع و معاد علمیت نظام از

صحت نیست که از بعضی علی ایلی تحقیق لهذا شیخ عارفی بفرموده  
حدیث کان رسول الله صلوات الله علیه و آله یستفتح الصلاة بالتكبير والتأني  
بالحمد رب العالمین گفت یعنی بسوره فاتحه که این نام این سوره شده است  
جهت ذکر این کلمه اول و بیجا که گویند بخوانی که در الم ذلک التبارک محمد  
و مراد تمام سوره بیدار داشتی گفت که این نام این سوره شده است و مراد  
گفت که این نام این سوره شده است است از ال ما ملأناه نیز مطلب و مراد  
حدیث بیاضی برافیه موقوف نیست که معروف است و مراد  
و نیز تفسیر حدیث تفسیر قوله کان و ذلک التبارک بیان نمودند  
که مراد از اسم که حق جل و علا شده محل اسامی بر روی اینان میفرماید  
که بلند کردم و ذکر آنرا ای که نام تو با نام خود در مقام ازلی متعارف ساخته ام  
که هر کس نام مرا یاد خواهد کرد نام تو هم یا کند و هر کس نام مرا یاد کند  
در رفعت شان و علو مرتبت و مکان بی آخر الزمان صلوات الله علیه و آله  
از خالق زمین و آسمان ایستد و یاد و حرث جانان در گشته هم باشد

والعین قبول و در جدول منظور قبول کمال اعتقاد ما ان است که غایت علم  
 رتبه حضرت علی علیه السلام جز زبانت علی بن ابی طالب با مردان  
 و برتر لکن محبت از فهم حق با نصیب کدام مستحق خود نفی می کند و بخدا کند  
 زیرا که از بیان رسالتهای عظمی و بیان سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 جهان ثابت میشود که بر طایفه دنام مبارک و قرآن و حدیث و حدیث معتبر  
 یافته است و اینهم کسی که نام مبارک حق تا یاد خواهد کرد نام حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم نیز یاد خواهد کرد و هر جا که متعارف باخته شده متعارف باور  
 نماید و خواهد کرد چنانچه از قرآن و حدیث هر دو اسم مبارک متعارف  
 آمد و خود حضرت صلی الله علیه و سلم که مقتدر الطاع و احب الامم  
 فرمود که در دو موطن باید که مرا در گذر کند عند العطاس و عند النزع حال آنکه  
 در حق تا درین هر دو موضع واقع است و در مقام درنا بطلب حاجت مذکور است  
 قال علی الصلوة والسلام موطنان لا اؤثر فیهما عند العطاس و عند النزع  
 و حاتم المحمدين و العسبرین شهادت در شهادت الشیخ عبد الغفر بالله و فی

فقال عن سلفه وخلفه ورفعه العزم في نفسه يوم المشرق موطن يوم  
آخر اذان بنو ذر فود انه محب في نفسه في كل امر شافعاه في نفسه  
از مقتدبان الحديث مرقوم كشيء قال في يوم فراوم في نفسه قوله قال  
فوقه كذا في كذا بالنبوة واذا ذكرت ذكرت معي قبل في قوله لا اله  
الا الله محمد رسول الله في قبل في الاذان وقال في اى رفع الله في كذا  
في الدنيا والخرق فليس حبيب ولا مستشهد ولا صاحب الصلوة الا يقول  
في شهادته لا اله الا الله وان محمد رسول الله في نفسه في كذا في كذا  
فقبل كذا لالت به في تخصيص معينه ذكرى بلى ارب و موضع يكون في كذا  
ست ارجح بعد نعم معينه ذكرى صدق رسول الله على الارض ولم الحق  
يعلم ولا على وقول وى دليل في الاذان مراد اذان موضع شهادتين است  
يا اهل اذان كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا  
في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا في كذا  
وسلم قال اتاني جبريل فقال ان ربك يقول كيف فعت



ذکر است قللت الله ورسوله اعلم يعني به جبریل قال قال الله انما اذکر  
 کورت من ذکرک ذکر فی اول الذکر احد بالساله الا ذکر فی بار بوسه  
 ممکن نام من یکبار که در پنجایان یافت ذکر انحضرت است و الله اعلم  
 از حاجت رب الفوت طاعت الله ورسوله علی ذلک مکرر اولاً و ثانیاً و ثالثاً  
 مبنیة اکثری است نه وایم حقیقی که اعرفت الله ورسوله و  
 در این مذکور است و ان من تعظیم الله فی انه قرن ملائکه بطاعة و هم اسما  
 فی قوله قل واطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر من بعده و  
 علی انما ارسلناک شاهداً و نبیاً و قد مر ان الله تعالی ورسوله واولی الامر  
 قل فاطيعوا الله ورسوله واولی الامر و فی قوله قل و من لم یؤمن بالله و  
 فی انما اعتدنا للکافر فی سیرا و فی ذلک من الابیات القدری غیره معونه  
 مسکن خادم این است که در این کلام ذکر تعظیم و اکرام الهی است مرا حضرت  
 را علی علیه و سلم الحکم علی ذلک حد اکثری که دلالت بر ادعای محیی غیر  
 معینیت کامر را این است که در این کلام ذکر تعظیم و اکرام الهی است  
 پس از این توضیح

که آفرین و اتصال نام حضرت صدر علیه السلام با اسمی که در لفظ مجله  
ضرورت دین و مقتضای کتاب است است  
که این کلام را خلاصه و فکری جواب تو را داد اگر خود در جواب اول  
انکه در **جاست** است اول ضم کلمه رسالت با کلمه تعجید در لفظ دوم  
ضم اسم سالی حضرت علی علیه السلام با اسم مبارک رب الفرج **عجل**  
در لفظ سوم ضم معنوی با دیگری و اعتقاد در سوال صرف از امر اول  
و این بزرگوار کرده هر دو امر خیر که در سوال از آنها عرض نمود و در خصوص  
جواب بزرگوار کی از آنها گفتا کرد و این خطا فاش است و محسین  
دوم انکه از اقران بر دو اسم مبارک قرآن بر دو کلمه که ظاهراً این است  
المر بکلف مراد داشته شود پس میگویم که بودن شش ضروری از این دو  
معنی دارد یکی معنی فرضی و واجب دوم معنی الکه علم بر بودن این شش ضروری  
ضروری و بهی است تا انکه از انکار لازم آید که ان شش صحیح بود و مثل آن  
خاتم قصه برای حال جهانگه در شرح عقاید جلال مذکور است بر تقدیر اول وارد

میشود که هیچ جا اصول و قوانین هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب  
 بدون التزامات نیست مگر این اصول و قوانین هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب  
 این قابل و قرآن و ترتیب فکری و کلامی و بیانی و هر یک از اینها و ترتیب  
 معارف است اما قاطعاً اینها ترتیبی و در خود واجب و غیر واجب است  
 ابتدا لطفاً به این ترتیب میباید که ابتدا قرآنی پس از آن شخصی که  
 هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب  
 موافق کتاب است و این فتوی خواهد بود و این کس و غیر این و غیر  
 آن فوت شده حال اگر در مضمون هر دو یکدیگر را روشن نشود و فرض و واجب  
 آقران و اتصال واقع نیست همچنین اگر شخصی بگوید استشهد بالله لا اله الا الله  
 و لا شریک له و الحمد لله الشکر و لا الخلق و الامور و همچنین صفا جلالی و جلالی  
 و توفیق و سبلی و حقیقی و افعالی گفتار کند بعبه بگوید استشهد بالله لا اله الا الله  
 و لا شریک له و الحمد لله الشکر و لا الخلق و الامور و همچنین صفا جلالی و جلالی  
 کافی برای ادعای عیبت نیست هر چند بیزم چنین است و در تقدیر نه

دارد و میسر که انکار ضروری دین محال و نیست نه ترک بر ضروری دین  
معنی تالی جان را حاکم غرضه برای مثال و این غرضه و آثار آن  
و اتصال معنوی این هر دو فکر در اعتقاد پس ایمان و ایمان و اسلام  
است و تفاوت یکی از دیگری در اعتقاد و عین غرضه و آثار آن  
که ایمان عین ذات می تر و محققین عبارت است از تصدیق ما علم بهی  
البنی صاع الله علیه و سلم ضروری و تصدیق نیست تسلیم باطنی و انقیاد  
قلبی که از عیان و قبول او را نیکویند جایگزین در کتب عقاید مفصل مذکور است  
و اسلام کلامی معنی اعمال ظاهر می آید که شهادتین و صلوة و زکوة و صوم و حج  
است و کلامی بمعنی ایمان پس محقق ایمان را چند صورت است یکی آنکه هر دو اعتقاد  
را جدا جدا در دل بیاورد متصل بلافصل و دوم متصل بجوم آنکه تصدیق کند  
و اعتقاد را بایک جمع آنچه معلوم شده بضروری آمدن آن حضرت صاع الله علیه و سلم  
باین همه بی آنکه هر دو اعتقاد و معنوی هر دو کلمه جدا جدا در دل بیاورد متصل  
یا منفصل پس عین ایمان و ذات او عبارت است از آنقدر که ترک میان

سه صورت مذکور و قول محیب اتصال مضمون هر دو کلمه بر اعتقاد صحت ایمان  
 است و در احتمال است و در یکی مصدر میخاف چنانکه ظاهر عبارات دوم از  
 قبیل انشاء صفت سهویه و مضمون مضمون هر دو مضمون با هم متصل در اعتقاد  
 بر احتمال اول دارد و میشود که اتصال مذکور نه دانست ایمان است و نه لازم  
 آن زیرا که ایمانی عبارت از تقدیر مذکور است و اتصال مذکور صحت تقدیر است  
 و اتصال تحقق نمیشود و اما اگر بر دو اعتقاد جدا جدا باین فصل یافته نشود  
 و این یک صورت است تحقق ایمان است از سه صورت مذکور پس لازم نمیشود  
 باین عبارت از عدم ایمان است یا نمیدوی و تحقق ضد مستلزم عدم  
 تحقق ضد دیگر است پس در صورت باین کفر ضد ایمان عدم ایمان آن  
 را لازم نمیشود و تفاوت یک اعتقاد و اعتقاد دیگری نیز سه صورت  
 است یکی اینکه اعتقاد و توحید متحقق نشود و یا اعتقاد و رسالت و هم پس  
 سوم آنکه بر دو اعتقاد یافته شود لیکن بتفاوت اتصال پس از یک  
 که قدرت عکس نمی دهم که نیست بلکه واقع در زیرا که اعتقاد و رسالت

مستلزم اعتقاد توحید است زیرا که اعتقاد رسالت عبارت است از تصدیق  
بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وسلم و توحید نیز داخل جميع ما كور است  
و صورت ثالث هم کفر نیست زیرا که ان بعبارة صورت ثانیة مخفی  
ایمان است یا قی مانده صورت اولی پس ان اگر چه بک صورت کفر است  
لیکن کفر در معنیوت منحصر نیست در معنیو تنکیم بر دو اعتقاد اشتقاقی  
شود و کفر ثابت میگردد پس بعین کفر عبارت وی عبارت از تفریق  
هر دو صورت باشد نه انکه اتفاق ان مضمون بر دو کلام هم یکی از دیگری در  
اعتقاد بعین کفر باشد کما نعلم المحیب بر این است که ظاهر است  
که با از ترجمان تطبیق پس مخالفت از اتصال این بر دو کلمه و کلفنا  
وان لی موجب فلاح نه التمس با وجود فقدان موانع بران قطعی است  
بر عدم اعتقاد رسالت نواخر از زمان صلوات الله علیه وسلم  
لکه در عبارت مقوله سوال ورنجی توفیر از مخالفت نبود بعد واجب اینجا  
حکم مخالفت بیان دارین معلوم میشود که او از اصل سوال واقعت است

و شخصی از عالم ربانی پرسید که در جادوشت افراد این کلمه محمد رسول الله را باید  
 کرد یا نه عالم ربانی جواب داد که است عدم زنا به است پس قوت است  
 موکد نیز مانع زنا اتصال است و موجب عدم فلاح پس در اینجا مناجات  
 اعتراف کرد که در صورت وجود و مانع مخالفت از اتصال باید که موجب  
 قطع نماید دانست الحمد لله که بعد از این سرور و در حضور این مسأله راجع  
 به این بود که پس از این که این کلمه را گفتند انکار مخالفت از مردم مسلم  
 بوقوع ابدان مرتد است باز تواد غیر معفو و در عذاب محین ابد الا با و تلام  
 ما از محو نامی کریم و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدى و یشیع غیر  
 سبیل المومنین فاوله ما قولى و نصله عنهم و سادت معصرا و اگر ان مخالفت  
 و انکار از کافر اصلی بوقوع آید پس آن خود کافرت لیکن عذاب نکال  
 ارتداد است بدتر است از عذاب کفر اصلی در تشبیه و نظایر مذکور است  
 المرتد است و حالا من الکافر الاصلی پس عالم ربانی میگوید که چنانکه از  
 انکار مردم مسلم مرتد میشود همچنین از تبیت کردن بر خاص مومنان و

مسلمانان که با حق و مال خود در راه حق قیام نمایند و بعد از آن صرف کرده اند  
باعتقال و اقبال کفر و ارتداد و بعد از آن علم بکفر ارتداد و غیر معصومین  
در اسلام مرتد نباشد و سختی عذاب ندارد و قصه پیش و در دنیا اعمالش  
حبط و زوجه الشئ مطلقه و دشمن بر او میگرد و در دوزخ خود تا فرستد لیکن  
مرتد بدتر از کافر اصلی است و در دنیا و آخرت محقق نمائید که در قیاس مهری قاضی  
مجلسه شد و این کوال را سوال بجم نمیکرد جواب داد این عبارت است  
اینست و انضمام محمد رسول الله با کلام لا اله الا الله است که الحاد است. با عین  
اسلام و ایمان مسلمانان و درین یکدیگر که جواب این سوال است انضمام  
لفظ مبارک محمد رسول الله با کلام طیب لا اله الا الله صفت لفظ مبارک مذکور است  
و کفر و الحاد و اسلام ایمان صفات عباد الرحمن و انس پس بیان هر چهار  
صفت مذکور و بیان انضمام بیایند علی است بحسب صدق طبعش من  
الا انضمام بکفر و الحاد و لا رسد و لا ایمان و طبعش من نه لا رجعت با انضمام  
و اگر مراد لفظ مبارک منضم با کلام طیب باشد در برابر او این اضافه صفت



به صورت و بعد معنی اسم فاعل پس چونکه مجرد لفظ بود و کلمه طیبه مقدسه  
 بدون تصدیق و ایمان کافی نیست نه عین ایمان و اسلام یعنی ایمان خالص بود  
 و نه عین کفر و الحاد از این شرط ایمان است نزد محققین و خبر بدین است نزد  
 دیگران بشرط قدوة لفظ لیکن ذات هر دو کلمه بکلمه لفظ با ایمان هم از کمال بصفت  
 انضمام باشند یا بصفت انفصال چنانکه گذشت در تفسیر مظهری مذکور است  
 ایمان فی اللغة التصدیق کافیه قوله तथा و یا انت بومین لنا و ذلک لیكون یا  
 القلب بدون اللسان الا فی حالة الاکراه قال الله تعالى و محمد و استیقنتها  
 لنفسهم و قال یعرفونه كما یعرفون انما هم و قال الامین اگر د و قبله مسلمین  
 بالایمان و لا یعتبر التصدیق باللسان بدون القلب اصلاً قال الله تعالى و الله  
 یشهد ان المنافقین کاذبون و عده کین اسلام است بر احوال بودن اسلام  
 عبارت از احوال ظاهر از شهادتین و صلوة و زکوة و صدق و حج و غیره و غیره  
 جواب این سوال پنجم اینکه انضمام محرم رسول الله با کلمه لا اله الا الله عین ایمان است و مانع ازین  
 انضمام کافر است پس انضمام من غیر مسلم که چون انضمام بین ایمان است انضمام

انضمام بلفظ مبارک محمد رسول الله قیام ایمان که بعد از لفظ من است بلفظ مبارک  
مذکور لازم آمد و قیام بعد از من مستلزم حمل شوق آن قید است بر لفظ شوق  
از تحقیق جناب کفایت حاصل نم آمد که لفظ مبارک مذکور و مومن و مسلمان گویند  
و اگر شوق باشد چنانکه در این است یعنی است محمد رسول الله و الذین یؤمنون به  
بسیب انضمام اطلاق عدم من بر آن کند و بدینا عیب جدا و اگر مراد از آن  
لفظ من باشد بطور افاضه صفت بوجود من و بعد بمعنی اسم فاعل پس  
و جود را با سبق و سیاق این هم هیچ نیست زیرا که لفظ مبارک مذکور را  
همچو کسلی ایمان میگوید و گفته منافقین صاحب ایمان کردند و همین حقیق  
بلکه تلفظ بر آن لفظ مبارک و آن هم نه بخصوص بلکه امامت و امامچه مودی  
مردان آن بود آن بود شرط ایمان و جزو است بشرط قدرت لفظ  
مطلقا و انهم یکبار در تمام عمر بشرط عدم وقوع انکار کفر و ان تزداد العباد بالله  
و در صورت وقوع آن سوا الله یکبار در شرط و جزو است و لا یخیر و خود را  
مانع از این انضمام مافوق محقق نماید که منع از گفتن لفظ مبارک محمد رسول الله

اگر جهت انکار پس این انکار عین کفر است و موجب آن و انکار منع برای دین  
 وجه بود باشد موجب کفر نیست بلکه گاهی موجب اجراء ثواب شد اگر شخصی  
 و از افراد آن طاعت لفظ مذکور را ضم کند و وضع شرع را تغییر دهد مانع دین  
 ضم کفر نیست بلکه محسوس است و با وجود همچنین هر جا که در قرآن شریعت  
 تعجید مذکور است عامی بعمی انجامد لفظ شریعت را زایل کند یا افزودن و از شرع  
 کرد و در آن کتبه موافق حدیث سننه لعنهم الله ملعون خواهد  
 و سکت تا در بر شرع شیطان افرس خواهد دید و همچنین وجه و حدیث سیم  
 پس مجرد منع بی انکار و امانت و تخفیف نخواهد باشد من ذلک عام کفر مانع  
 نباید که کفر و لعن چون محل رجوع نمی یابند برگزیده و لاعن و کفر عاید میشود  
 معاف الله همیشه نماید که سائل و محیب هر دو در استعمال لفظ انضمام خطا  
 اند چنانکه لازم بود که لفظ ضم و بجای آن استعمال میکردند همچنین اعلای  
 از بچراست خاص سب سوء اعتقاد است از حضرت امیر المومنین امام السلین  
 تأیید المرسلیین مع الله عاید و سلم و لنعم ما قبل چون خدا خواهد که برود

میلش اندر هر سال بیست و دو بار و کفر و بدعتی فوق نیست  
از آنکه نهانتر و بی برهانیت در وضع از این انعام میکت و چنانچه علامه میگویند  
که اگر شسمی گفتا لا اله الا الله که درین نیست و اگر محمد رسول الله گفتا که  
مؤمن است از آنکه در ضمن اثبات رسالت و هدایت را باطلت رسانیده  
مسکین غلام رسیده که بالغرض از منع از جهت انکار داشته معاذ الله نام  
عدم فرق میان مانع و میان کفر و بدعت است قابل بودن هر دو یعنی مانع و کفر  
در هدایت و عدم قول هر دو رسالت باطل است و قول عدم و قول موجب استغفار  
است چه در هدایت که در اول کلام لا اله الا الله است یعنی یکتایی در استحقاق عبادت  
است یعنی نیست مستحق عبادت و معبود برحق بر الله تعالی و باین هدایت کفر  
هند و کفر ظالم نیستند و اگر نه بت پرستی را میگردانند و باینکه از وحدانیت  
قابل انحصار منفرد بودن احد و در وجوب وجود و اقلیت ارض و سما  
و مانند اینها که بجز نسویه و مجهول اکثر کفار عین هدایت اقرار دارند  
قال الله تعالی کفار العرب و لکن ما اتهم من خلق السموات و الارض ليقول الله

و انشأل اینها از آیات قرانی لیکن این وجهانیت مدلول کلمه الله الله است  
 پس قول بعدم فرق غلط کردید و آنچه خطا لغوی است مدعیان بر طلبا هم مقتضی است  
 که بجای لغت میان مرادف بین لغت در ادب فی ذکر کرده است و مدعیان مدعیان  
 است از بخاری از امیرالمومنین علیه السلام خطاب به در حدیث بیرون است قال یا محمد  
 اجزنی من الله سلام قال لا سلام ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله  
 الى اخر الحديث و مروی از بخاری و مسلم از حدیث ابن عمر علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم بخیر الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام  
 الصلوة و اتیان الزکوة و الحج و صوم رمضان و مروی است از بخاری و حدیث  
 طویل از ابن عباس علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اتهم و ان لا ایمان بالله و الله  
 قالو الله و رسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان  
 الحديث و دیگر احادیث و بی نهایت بسیار اند من شایسته اطلاع علیها  
 فليرجع الى الشکوة مسلمین و غیر مسلمین که آنچه در حدیث آمده است  
 و صدق و قبول است یا راس و العین و لیکن حدیث ابن عباس علیه السلام باطل

قائم بحسب موافقت نماید زیرا که مراد از ایمان در اینجا حدیث اسلام  
سجده کفایت که ایمان عبارت از تصدیق محمد ص است و کلمه شهادت شهادت  
و یا حدیث بین ایمان شیخ عبدالحق و بلوچ که تریحیح محل بقول او مقام  
لزم کفایت است چنانکه سیر گذشت و در شرح این حدیث بگویم و ایمان  
بخدا را تنفس بر این چهار چیز کردن زیرا که بعد از ایمان اسلام است استیقام  
کلام متعلق این مقام در در قول محیی غیر محسب در سابق گذشت ملاحظه  
باید که سائل ملاحظه نماید مسئله فتم اگر شرک و کفر افکاشتن ضم و اقراران  
هر دو طرد گردد و عاقبت از اتباع سننه نبی آخر الزمان صلوات الله علیه و سلم موجب  
انگاشت کفر است صلوات الله علیه و سلم موجب افکاشه و ریاست دین است باقی  
و در این باب که این کوال سائل بر اطلالی است زیرا که ضم هر دو کلمه را همگی از  
موت و مشرک شد که و کفر می افکارد اما من پس این ضم را منظر ایمان  
و علامت وی میداند شرک و کفر داشتن از و محال مادی است و اما مشرک  
و کافر پس او را ضم هر دو طرد نموده خود را کلمه نیز است و از این دو کلمه کفر

خود فرستند پس امری را که از او خارج باشد و خلاف قصد خود و  
 انکار دیگران از باب مقصد خود مقصود تصور خواهد کرد و بعد تسلیم شرک  
 و کفر انکار است خود کفر و شرک را مانند خواهد بود و بسم الله الرحمن الرحیم  
 پناه صلوات علیه و سلم و حضرت خاتمی سادات پنا جلت ایزد واجب الحاکم عز و جل  
 و طاقت از اتباع است و معنی دار و یک آن است که معنی طریقه مسلک و الیه است  
 و اتباع آن که عبارت از سکنان طریقه است که درین اتباع و سلوک منع کنند  
 پس اینکس مانع اند و نیست و ملکه زدن درم آنکه اتباع که بمعنی عمل و نیست که  
 بمعنی عبادت غیر واجب است که ازین عمل منع کند پس محمل که ب منع  
 ادو جوی شرعی است باشد مثلاً بفقده وقت نماز محرماتی است که  
 در وقت حصت او اقلان کرد شخصی را میخواند که است غیر شرع  
 کند مردی متدین ازین عمل است منع کرده گفت نماز فرض فرماید  
 پس این مانع مذموم در شرع نیست بلکه مدوح است و آن و یا آنکه کمال  
 اهتمام جهاد در پیش آید که مقام ترک قتل یا غیر مکتوبات پیدا کردید چنانکه در غرض

از خرابی که حضرت صلوات الله علیه و سلم چند مکتوبات را موعود ساختند پس  
در وقت شخصی با و ای سخن و مکتوبات قیام نماید و متدین او را  
ازین قیام منع کند این مانع هم می آید از اینست بلکه با و است پس منع  
از اجتماع بعضی مذکور علی الاطلاق اینست و نه موجب است از انکار  
از ضروری دین اگر کسی از روی استخفاف اگر منع کند یا منع از روضت  
ست کند معاذ الله این مانع از او می آید اسلام بیرون یافت این است  
جواب مسلم مضمون اینست که جوابی که در کفر و انکار است  
هم در کفر و کفر و در نقطه و مانع از تعهد اشتغال بسن و ادب آنحضرت  
صلوات الله علیه و سلم و از او واجب فلاح و نجات نداشتن نویسنده در حق نبی آخر  
الزمان و مقتضی است و نشان وی علیه الصلوة والسلام چه حق غرض  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را برای همین مبعوث فرموده که تا آنکه انی که نفر  
وی نمایند در اصول دین و حدود عظیم که از نبوت شهادت آن محمد رسول الله  
و توقیر وی صلوات الله علیه و سلم نمایند با اشتغال بسن و ادب و اعتقاد سازند



امور بر قهر را موجب نفع و نجات از عذاب ابدان با و محفوظ و معصوم باشد  
 بر تئ علیا رسد که پس از آنکه برینا حکم و که اینجای حبیب است معرفت  
 این سطر لیکن از مضنجان دین و ابرو ان ضعیفین استفسار است که  
 این هم نکاح در کانی متحقق است که کمر بست برای اعدا و کاتبه است  
 بسته شود و زبان و مال خود در جهاد فی سبیل الله بذل کرده و بکنده  
 و در امر معروف و نهی از منکر مقام لایخافون فی الله لونه لایم حاصل  
 کردند و باید در اینها می یافت می شود که هر و قوه خدا داد خود را در دنیا بپای  
 صرف می نمایند و بزبان و تقریر و تحریر عاقبت از عباد می کند و هیچ معامله  
 عباد الله بی اخذ رشوة فیصله نمی نمایند و بخرق کردن ناحق و ناحق کردن  
 حق و دیگر کاری ندارند و پس چونکه شخصی از شهادت و  
 مذکور و استعمال و قهر سن و ادب با حضرت صلی الله علیه و سلم اعراض  
 کرد و از ان عاقبت ساخت و خلاف ان اعتقاد نمود پس فرود  
 مبین و منفصل حضرت صلی الله علیه و سلم کرد و فرود تو فرس صلی الله علیه و سلم

و مناقص کلام الهی و رویه متحقق گشت و مکرر ضرورت بن کوه صبر حق  
جل و علا تجوید و تعظیم آنحضرت صلا الله علیه و سلم امر فرموده و استعجال را بپای  
سنی روی صلا الله علیه و سلم و شهادت مکرر و واجب علی و نجات کراه  
در قول خود اما در سلاک شهادت و شهادت را نیز التواضعا و تعزیر و توفیر  
یعنی بی شاعر الزمان شرف و مقام کراه و تصدیق و تکریم است و بشارت  
و نه از قوایب و غرض است از عذاب تا ایمان آید و ایمان خدا و رسول  
که محمد رسول الله است و نصرت می کنند و از اجرای بند بن الله و توفیر و تعظیم روی  
بکار آید و شهادت رسالت و باستعجال سنی و ادب روی علیه الصلوة و السلام  
و تکریم و توفیر و تکریم که این مقصود است و فرقه احمدی مخصوص می باشد  
و مهاجرین فی سبیل الله استیقامت بر زبان میگویند و بچنان اعتقاد گشته و  
بارگانی یافای آرند و اهل تقاضا بجهنم کلمات را لکال نشرق و طلاوت  
در تحریر و تفریر می آرند و در لباس اهل ایمان می درآمیزند بلکه در زنی علا خود  
لکال تکلف می برید و از آنکه یادگار مصداق این کریم یافته میشوند و اولا

را یتیم تعجبیک احبامهم وان يقولوا تسبح لقولهم کانهم خش مسند  
 کا هم کسی را امر معروف و نهی از منکر کردند و همیشه در محاملات دنیا را بر آخرت  
 اختیار میکنند و در منع چهار سال و سانی و مال و جانی و در تنگستان مجاهدین  
 و بستن پستان عظیم بپایان بر حذف اهل ایمان سعی بلیغ مینمایند و کتب  
 رسائل و منع و تنگ پستان مذکور تالیف و تصنیف کرده جایجا و جایجا  
 شایع و دایع میکنند و در حقیقت خود را صاحب میکنند و در ممت فون و دوزخ  
 الکافرون محبستند و نیز فرموده قل انکمتم بحون الله فانتم عونی بحکم الله  
 و نیز فرموده و الطیعو الله و الطیعو الرسول قال المفسرون و اهل الحدیث فی معنی لایا  
 ای الطیعو الله فی فرائضه و ای الرسول فی سنته سکن خادمین و سکن  
 کلام متعلق این مقام در مابقی باب شایع تمام مذکور شد بحسب اینجا احاد کرد  
 و ما بر گذشتند و حال موردیم بحسب آنچه در بیان شایع فاضی بیان مذکور است  
 روی عربی عبد العزیز بن رافعه قال لیس لاحد تغییر سنته ولا ینبئ بلایا ولا  
 فی رای من خالفها و من اقتدی بها هتد و من استقر من ضرور و من خالفها در

شیخ غیر سبیل المومنین و لایه اندر کمال اول من الضلال و اصله جهنم و کاف  
معبود و روح و ایدیت من رفیع من سستی فلیس شیخ  
وین یکری که مقتدی است و ناصران و مضر است که کمر بجا و ولع  
همه و من و منی از منکر است و نصرت و تبدیل آن و ظاهر در رای فایض  
است و مخالفت آن و شیخ غیر سبیل المومنین و ایدیت است که  
بقدر و تحریر مانع از چهار و شب و روز و زانست و بحر فاجده این سبیل  
تالیف میکند و جایگاه فرستد و متعان است را بیشتر عوام کالایع  
بیان نام نهند و بدعت را است و است را بدعت و تقریرات و تحریرات  
درج کرده عوام مومنین را و کم علما را و قریب میدهند و درین اضلال  
نلیس المیس لین را بکار انداخته و خود ثابت آن بر جیم مرتبه نمود که  
قامه مصداق کریمه اندی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس کریمه  
از طالبان اخرفت و هادقان این امت تصدیق این فعال و شهادت این حال  
بی طلبم قال الله تعالى ولا تلمتوا الشهاده و من یکتمها فانه اثم قلبه عیب

از اسب بر صحن پرست که مانع از اداي سن دارد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 ایمن میآورد و با چاربه این صلی الله علیه و آله پس از آن طایع کردید از امت ایمن  
 و طایع باز گشت نیز از تش و نزع و الله یقول الحق و هو صمدی السبیل و من  
 یضله فلا مدی و الله یخیر ما یشاء و الله اعلم بمراد من و الله یضله و الله یضله  
 و اولی و افضل ادا است سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم السلام  
 بالعرف و انی از فکر است و اقامت جفا و که در و سنام است پس  
 کدام کس مانع تر از مانع نیامور خواهد بود اللهم اجعلنا من الذین یامرون  
 بالعرف و ینهون عن المنکر و یقیمون الجهاد لیکون کلمة الله فی العلیا  
 سلمه هشتم آنکه امانت فی اغراض الزمان قولا و فعلا و ایا ما  
 ارتداد و غیر معهود قتل از ادا شریعت ثابت و متحقق است یا نه  
 معلوم می شود جواب امانت فی اغراض الزمان و تنفیص و عدل و صلوة  
 بهر طریقی که باشد موجب ادا است که قوی از آن رافع قتل از ادا  
 شریعت نمی تواند شد و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

خود سایل و خود عجیب زیرا که در قرآن هرگز از این امر و سوال داخل  
نست پس میگویم که امانت لطیف الحفظت که است چه جای که جاب قدس  
و مطهر ذات پاک الحفظت علی الله علیه و سلم باشد این مسئله در اسلام  
بدانچه به شایع و مشهور که گویا ضرورت است و این شد که حاجت سوال  
نوارد قابل سوال و نیجاست که کدام قول و فعل موجب است زیرا که ب  
تعظیم که مشترک در اسلام و اهل بدعت از علماء و سواد امانت دانند  
وامانت را تعظیم چنانکه اینفسم مردم تقدیر انبیا علیهم السلام و اولیاء کرام  
بعلی و آرزو طعام و حیوان و بیوع بند خلق را ترک نمیدانند و اگر کسی  
امانت این تقدیر را منهدم کند یا اتفاق حرام و مباح در شرع است بکنند و را  
همین انبیا و اولیاء کرام نام می نهند و همچنین سجد و طواف بر قبر آن  
بزرگواران بجای آید که کفر و حرام بالاتفاق در شرع است و اگر تعظیم آن  
بزرگواران فرار میدهند و اگر کسی بنده خدا یا بر خدا و رسول خدا صلی الله  
و سلم ازین فعل حرام مانع کند ضحی و ی را که عین تعظیم است امانت میگویند

همچنین شخصی مثلاً یک منم ساخته صورت یک بنی قرار داد او را سجده و  
 تعظیم بجا آورد و منم بنی از این عاقبت کند این ساجد باز نباید انحراف و نامی از ضم  
 بشکند تا این ساجد از کعبه باز ماند و دیگران پیروی وی نکند این اشهر علی  
 ان مردمانی را بشتیستن از منم مبدین از بنی قرار دهند و علی نه القیاس  
 پس در مثل این امور تعظیم رسمی این اشهر عین الهیست و انانیت فرعون  
 اینجا به بر کرد از عین تعظیم غرض محیب از بنی سوال و جواب که میهم ذکر  
 کرده العاص النباس و اشتباه بر عوام است که بنابر می بین عوام بعمل آید  
 و بیایست شیطانی تمام رسیده تر باید دانست که درین سوال کلامی است  
 دقیق که ذین ساده محیب بدان نرسیده یا اشتراک که از تواتر و بسبب  
 و انانیت العباد باید موجب در مواضع است یکی مواضعی که تخلیه نماید  
 و این خرافه کفر از تبادی است که قوم از این در جوع با سلام رافع این خرافات  
 زیرا که اجماع بر این واقع است که قوم بیب رفع عصیان است صغیره باشد یا کبیره  
 کفر و ترک باشد یا عریان لیکن در حقوق اند نه در حقوق عباد دوم مواخذه

و فرمود که قتل در دست و این طریقی تعلق عبادت و قتل وی بطریق خدا  
پس از آنکه برضیعت می شود و جای دیگر در سائر حقوق و با وجود آنکه در کتب مذکور  
حسب مثل نیز است و تعلق امر قبیح و مجرمانی و قتل القید و غیره و صریح حاصل  
اگر از حرف قتل استخفاف عبادت دارد و کلبه را باقی ماند زیرا که  
مقتولیت کافر کفر موجب نجاة افروزی است و از تو به نجاة افروزی که کلبه را  
است حاصل است و فی ذلک و فی شمول مانند لیکل موجب کلبه باز است  
و چون این شخص بصدق و اخلاص باز در امت داخل شد مشغول بحق  
بنی الرحمة علیهم علیه و سلم باید بدید که در خصوص این حق با وی چه معامله  
در کفر است و در هر چه در استحقاق عذاب وی نظر باین هم شکل  
منیت و قول سایل غیر معفود و احتمال دارد یکی عدم عفو عند الله در کفر  
دوم عدم عفو عند الناس در دنیا پس حاصل سوال آنکه اگر تادیه و کب و در وقت  
عند الله عقوبت بلا قتل باز تادیه که در دنیا عند الناس عفو نیست  
بلا قتل از امانت ثابت میشود یا بی جواب بر دوری و نعم الاحمال کلمه



عوانه شد بر احتمال اول در دین شود که اگر قتل ناما میکند که  
 اولاد و ارضیت منه الدفوت بقتل و اینچنین نیست زیرا که حرف  
 قتل موجب عفو نخواهد بود در آخرت نیست و بر احتمال دوم وارد میشود  
 که این عفو را در دنیا عفو است بقتل بقاضای القضاء مذکور و عفو قتلان که گفت  
 که در عدم عفو در حق تمام است احکام است عدم عفو در دنیا با ارضیت  
 برود بلا قتل و برست باطل است زیرا که قتل با توبه موجب عفو یک از عفو  
 نیست علی قیاس نام و نزد حکام نامس بخیر نیک احتمال نیست و ان عدم عفو  
 حد و نیل قتل زیرا که نظر در عفو و عدم عفو است شصت کرده میشود که او اقدر است  
 عفو و عفو اخذ بوجه باشد و قدرت و حکومت حکام نامس حاصل نیست مگر در  
 دنیا را در آخرت پس بخیر حق تا و بکری را قدرت و حکومت نیست و هم دولت مالک  
 ایم الدین و لطیفان این احتمال انتزاعی است و اینچنین نیست زیرا که انتر عفو  
 در دنیا و نفس مقتول ظاهر نیست لیسبت و ی و همچنین در جنازه وی و کرم  
 تخمیر و کفین وی مثل اموات مسلمین میشود و همچنین در کرب و در کرب

و در هفت میثه بالاتفاق و همچنین تصرفات در جای قسم نمی باشد بلکه  
حلال در مثل صلح و منیت میثه پس بر سال لازم بود که می گفت که از آنکه  
عفو نیست بدون قتل و بدون توبه از امانت ثابت می شود بانی و برین  
تقریر جویش خود هیچ قیاحت پیدا نمی نماید و حاصل جواب میثه که چون  
قتل و توبه و در یافتن از توبه و عفو الله در آن وقت حلقه کرد و نیز در باب  
عند الناس کالایحی باز میگویم که جواب محیب غیر محیب با سوال مطابق نیست  
چنانکه ظاهر است اگر سوال باین عبارت بودی که امانت موجب او توبه  
است که توبه از آن دفع قتل می شود بانی با جواب مطابق میثه لیکن سوال  
در دفع توبه و قتل را دفع میثه محیب در شفا فاضل علی  
مذکور است و محیب علی المسلمین توقیر و تعظیم و اکرامه مع الله علیه و سلم لهذا  
حرم الله فی آیه و کتابه واجتنب الامته علی قتل تنقصه مع الله علیه و سلم  
قال الله فی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم  
عذابا الیما و نیز در شفا مذکور است و جمع اعطاء علی ان المنقض لو کان ذو

در بیان علی السلام و حکم عند الله القتل و شک فی کفر و عدم کفر  
 کفر سبک تمام من حکم در کمالین و صورت عدم توبه و عدم رجوع بجا  
 است و در صورت توبه و رجوع باسلام کفر و عذاب با خیر است تخلیه نار و  
 مرتفع میشود باقی ماندن در عذاب حق نبی صلی الله علیه و سلم و این در  
 صورت حصول اسلام موجب تخلیه نیست بالا جمیع الحکم لا یجوز ان  
 بالا جمیع پس اگر مقتول هم باشد این حق نیز از دست رفت  
 و نیز در آن شکست قال الکاتب المستریر بیان الحکم من قصده الشیع  
 علیه و سلم و توقیر و محرمه لازم که اگر کان حال حیوة فالأزاد علیه و سلم  
 بانوی او نقص موعضا او مصرحان قل فقتله واجب و نیز و این که  
 است ان صریح النبی صلی الله علیه و سلم و توقیر و محرمه لازم که اگر کان حال  
 حیوة فالأزاد علیه و سلم و المقصودتانه سب فالحکم فی حکم الیاد و هو  
 القتل کما سنبه علیه ان از الحکم من الحکم که استاید جواب  
 مطابق جواب نیست چنانکه جواب مطابق سوال بود زیرا که درین شایع

برای اوضاع نیست که این مرتبه گفته اند که هم قتل بود واجب است مطلقا  
مطلقا واقع است پس بر محیب واجب بود که این روایت ذکر کرد  
و لا یقبل توفیه و لا یقتل حیاً و لا یکتب ما صرح به استند به سند صحیح  
که محیب مذکور با آنکه خود را مفتی در باب حقوق میگوید و نشانده جواب  
از کتاب حنفیه ذکر نکرد و بلکه از صاحب المال و ابن مومنت که در کتاب  
حنفیه جواب در روایت لایحه نیست لهذا این سکن عاقل و دین  
عبادت بحر لایق و اینجا نقل میکنند و بدان اتفاق میکنند تا نظر ملاحظ  
نشود و آنچه در شلمه مقتول محیب فصر عن لایحه شد استند  
آن نیز در آن شود صاحب بحر و شرح مکن بر محیب است ایام جان  
اسلم الا قتل سکونید و اما اولی ملاقاته الا فرقی بین در وقت  
مرا آنه اذا اسلم لا یقتل و استثنی منه سایل الاولی الیه علیه  
السلام علیه و سلم فاک فی فتح القدر کل من انقض رسول الله صلی  
علیه و سلم بقلیه کان مرتد فاک یا بل لایق اولی ثم یقتل حد او را

قتل قریب قریب فی اسقاط القتل قالوا لا یغنی عن الی اللغو و مالک  
 و قل عزایان الی اللغو من غیره لا فرق بین ان یحیی احدا من نفس او شه  
 عایة بذاک یخلف غیره من المکملات فان الاکار فیها قریب فلا  
 تفعل الشبان معه حتی تعالوا تقتل وان سببک الله ولا یغنی عنه  
 ولا یر من قریب ما اذا کان سبب یحظر یاخذه هو محتاط  
 ولا اکرهه والا فهو کالمجتمعات قال الخطابی لا اعلم احدا خالف فی وجوب  
 قتل واما قتل فی عقد فما قبل قریب فی اسقاط قتله وعلیه الجواز  
 بان حق تطلق به حق العیة فلا یسقط فی التوبة لیسایر حقوق الاو  
 و کذا القدر لا ینفی التوبة و صرح بان سب واحد من الانبیاء  
 لک و قوله فی فتح القدر فی اسقاط القتل یحییان قریب معنونه  
 انه قد یومض بانه یسب الیکوبید <sup>من</sup> لکن زیارت قبور  
 و اولیاء عام و سنین بالک زیارت قبور کفار هم کما لایرید اصلت احمی  
 و انشأ باشد منهن من غیر ازان است بانی است

که خوف بر مصیبت و نقل احوال مدراسن موافق عاقل مستره خود می باشد  
بکار برود و قید بزرگ بدعات مشهور حذف نموده و دیگر تعمیم داده  
نماید از نقل آیه سوال مدراسن از قرطاس مهدی وی ظاهر خواهد شد  
و جواب آن سوال مطلق بضرارت قبور و ادو که جمله سفین امور نامور است  
و صراحت ازین خوف تعبیل کننده بود که در هیچ وجه و اما است  
یا اشیائی که بضرارت قبور و قسم است بکلی مستریم و دیگر مشهور است  
از جمله درین زمانه خصوصاً علی و شایع و متعارف است قسم ثانی نیز  
چنانکه خواست و تحت این اشارت و تألیف مدعیه معتبر است که مطلق انتقال  
و شایع و متعارف میگرد و همان را می باشد پس میگویم که ما و قبور  
انعام باین و باین و این ایام نه ادای است لهذا بضرارت قبور عامه  
مرتبین هرگز نباید بلکه مسافت بعید و مدت طویله اطل کرده برای ادای  
تذورات و غیره قبور اولاد میز و نه از اجاده سجد و طواف و طواف آری  
و اولاد و فرایق و ذوق و ملاکت احوال و مانند اینها از حاجات که ملاک آنرا

حق و استیثاء در طلب و همچنین دیگر استیثاء در عیال بکار می رود  
 و چون بعضی از علماء را باین طریق نمی آید که از استیثاء از بعضی قسم رها  
 که بالاعتقاد کفر و حرمت است منع می کند بعضی استیثاء از رزق را که گویند  
 استیثاء از رزق آن باین جهت و چون استیثاء از رزق به جهت استیثاء  
 معنی آن که از رزق و غیره حاصل می شود یعنی این که در این فعل شایع می شود  
 و از این علماء بنا بر تسکین شد و در خاطر نش گذشت عادت که در ترویج  
 بدعت و تشکیک با تفریح اهل دل سعی باری در پس سوال از مطلق زبانه  
 کرده و در جواب مطلق را باین است راست و از او تا کسی که منع  
 از زیارت منع کرده شنیده بودند آن منع را خلاف واقع و دروغ  
 دانسته فعل متعارف خود را است داشته بر اقرار نمود و آن  
 که خود حجت بند و فاکر ترک کرده باشند از آن نادم شدند و رجوع  
 نمایند به طلب رزق و تشکیک حجت حاصل کرده و چه اگر طلب از میان مسکله  
 شتری بودی موافق سوال و جواب است پس بی غیر و توفیق فکر کردی

بلکه چنانکه زیارت قبور بطوری که در شرع ثابت است جایز و مذکور  
است و بطوریکه در شرع منوع و نامشروع است مگر در مواردی که در  
طوری از احادیث و کتب و تفکر مکرر از نجاست و اوجیب  
نیر مصیب حادث و صریح هرگز است مگر ص او که هم می بیند و اش  
یعت می بیند است نیز مصیب است جواب زیارت ابناء و اولیا  
و عامه مس بلکه زیارت قبور کفار هم که باز اگر مواظبت احمی و شش باشد  
مخجل سنن بی اثر الزمان در خلأ امور باور است و معتقد است که در این  
دین که چون در بیان هر قسم زیارت شروع و یا پیش شروع می  
کلام محیب از فهم حق بی نصیب و اثبات آنچه این فقر و عو  
از عبارات کلمات محلی است الا بر از دست انداخته و مخالف اهل  
الشرع و متابع ائمه ارجائی و ولایتی بود عقل عبارت از الهیها هم و است  
و ان این است انما یستلزم و استلزام فی بیان جواز زیارت  
القبور و عدم جواز قال علی بن ابی طالب علیه السلام کتبتم فیما فی الخلق



القبر فزادوا بذلك حب من حجاج المصايح وراه ابو داود وفيه تصحيح يوفى  
 النبي في احوال الاسلام عن زيارة القبور لكونها مبدء عبادة للاخوانم وكان  
 ابتداء ذلك له في الحفص في قوم نوح النبي عليه السلام لا اجزائه فلما  
 به في كتابه فقال نوح رب انهم عصوني واستعوا من لم يروه ما لود ذلك  
 خساراً ويكره لغير الكباراد وقالوا الاقدار التكم ولا تنزرك وواو لا  
 سوارا ولا اقوت ويعوق انك انا انما نبيس وغيره من السلف  
 كان هو لا تقوموا ما تحين في قوم نوح النبي عليه السلام فلما ماتوا عكف الغائبين  
 على قبورهم وصوروا تماثيلهم ثم قال عليهم السلام فحبواهم فلما كان  
 فنتى عبادة الاصنام منه جهة القبور من النبي عليه السلام والاسلام  
 اصحابه في احوال الاسلام عن زيارة القبور سدا لدرجة الشرك لكونهم  
 حيث انهم لم يفرحوا بما تمكن القوي في قلوبهم اذن لهم في زيارة  
 لمز علمهم كيميتا ما في بضعه وانه بقوله ذلك في الاطراف  
 معبر في الاذن وبعضها في التحليل وفي بعضها بيان لانفاة اما التي

في الاذن فيها ما روى عن علي بن ابي طالب قال ان كنت نبيكم عن زيارة القبور  
ترونها ما نهاكم الا تخرج منها ما روى عن محمد بن مسلم وانه عليه السلام  
قال كنت نبيكم عن زيارة القبور فترددوا ما نهاكم عن ذلك في الدنيا  
ومنها ما روى عن ابي هريرة انه علمه السلام قال كنت نبيكم عن زيارة  
القبور فمن اراد ان يزور قبر فليزرها لا تقولوا بجراد الا ان في العلم  
فيها ما روى عن ابي هريرة انه علمه السلام قال يعلمهم انوا يخرجوا الى القبور  
ان يقولوا السلام عليكم يا اهل الدارين المؤمنين والمؤمنات والابرار  
سلام الله عليكم لا تقولوا انتم لما سلفوا بحزن لكم تبع فاستألف الله  
والمواخاة ومنها ما روى عن ام المؤمنين عاتكة بنت ابي طالب قالت  
كنا نسأل الله كيف اقول يا رسول الله من زيارة القبور قال قول  
السلام على اهل الدارين المؤمنين والمؤمنات وبراكم المستغفرة  
من الله وكنتم والمستأخرين واما انفسنا فكلنا لا نحقق فينا ومنها ما روى  
عن ابي هريرة انه علمه السلام خرج الى القبرة فقال السلام عليكم وار

ثم هو شين وأما النساء الذين قويت بكم لا حقوت ومنها ما روى عن  
 عابس بن ربيعة عن الصادق عليه السلام من يقبور المدينة فاقبل عليهم فقال  
 السلام عليكم يا أهل القبور يخضر الله لها ولكم اسم سلت ونحن  
 بالآخرة فائدة على الصلوة والسلام بين في هذه الأحاديث فأيدته  
 رواية وهي أحسننا التماس إلى نفسه وإلى أهل القبور أما ما  
 إلى نفسه فتذكر الموت والآخرة والزهد في الدنيا والاتعاظ والآثار  
 أما أحسنه إلى أهل القبور فالسلام عليهم والبرعاء لهم بالرحمة والمغفرة  
 وسؤال العافية قال عامة العلماء ينال حق الرجال وأما النساء فلا  
 محل لهم أن يخرجن إلى المقابر لما روى عن أبي هريرة عن النبي عليه السلام  
 والسلام بعض زوارات القبور وذكر في نصاب الاحتساب أن العامة يسأل عن  
 جواز خروج المرأة إلى المقابر فقال لا يسأل عن الجواز في هذا وأما ما  
 عن فقال رأينا لحقهما من اللعن فأنها لما نوت الخروج كانت في لعنة الدنيا  
 ولا تلك حتى تقوم إلى منزلها وقد روى في الخبر أيضا امرأة دعت إلى الجن

تحققنا الشياطين وإذا أنت القبر ليعمل الروح الميت وإذا وضعت  
تكون في الجنة الله قال ولا لك حتى تعود إلى منزلها وقد مر موسى في القبر  
أما امرأة دعت البيت بخير ولم يخرج من بيتها ليعطى الله تعالى ثوابه الجنة  
عشرة وروى عن سلمان قال سمعته قال سمعته قال سمعته قال سمعته  
خرج من القبر فوقف على الباب وإذا ثمانية ابنته فامر به فقال لها  
من لم يرحمت فقلت خرجت إلى المنزل فلا تسمي التي ماتت فقال لعل  
قبرها فقلت ما فعلت الله إني فعلت شيئا بعد ما سمعت منك ما سمعت  
فقال لو كنت متبرها لم ترحمني راكعة الجنة فعلى هذا كل ما يركع في  
القبر من الرجال يعني أن لا يكون حظه من زيارة لها الطواف عليها  
كما لها يوم بل ينبغي أن إذا جاءها الله سلم على أهلها وخطبهم خطاب الخضر  
وليسألهم الجنة والعقوبة والعافية كما تقدم في الأحاديث ثم يخرج عن  
كان تحت الدراب ويقطع عن الأهل والدعاب وأنه حين دخل القبر  
وأتى ما يسأل هل أصاب في الجواب وكان قبره روضة من رياض الجنة

او اسخطوا الخواص لئلا يكون حجة من حجة المازن ثم يجعل نفسه كانه مات  
 ثم يغفل القبر في سبب عنده ما له من ذلك ومعارفه وبقى وحيداً فريداً  
 وهو لا يرى يسأله فاما يجب وانما يكون حاله ان يكون مشغولاً بهذا الاشغال  
 ما دام هناك وهو متعلق بمولاة والخاص من هذه الامور الخفية العظيمة  
 والخاصة اليه وما تقتضيه القرآن هناك فجودها بعض العلماء ومنعها البعض الا  
 وقالوا لا بد ان المراد ان يكون مشغولاً بالاعتبار مرة القرآن يحتاج  
 الى التدبر واحضار الفكر فيما يتعلق والاعتبار والفكر يحتاج الى قلب  
 واحد في زمان واحد فان قال قائل اني اعتبر في وقت واغتر في وقت اخر  
 والامر ان اؤتمرن يقول الله فيرجح ان يلحق ما بل القوم تلك الرحمة شيء  
 ينفعهم فالجواب عنه من وجه الاول ان قرعة القرآن وانما هي عبارة  
 لكن كون الناس مشغولاً بما تقدم عن الفكر والاعتبار الموت وسؤال  
 ان الكثير وغيره في تلك عبادة اليه والوقت ليس محلاً الا للعبادة فقط  
 فلا يخرج من عبادة الى عبادة اخرى لا سيما لاجل الغير والقليل ان لو قرع في شيء

ما وجد من قواها اليهم ان قال بسايد بعد من قرأ الله لهم جعل ثواب  
ما قرأه من اهل القبور جعل اليهم ان فعلوا دعاء وادعوا اليهم والحمد لله  
ويعمل بالاعمال فلا يخاف ان يقر على قبورهم والثالث لان قرأه  
على قبورهم قد يكون سببا لغائب بعضهم او كفايا لبعضهم لم يعمل بها  
يقال اما قرأتم اناس ما فكيف ما اغتينا ولم تعمل بها فيؤذي لاجل  
تحت القبر واما رابع ان السنة لم تقرأ بها وكفى بها صنوا فاذا ان كان في القبور  
ما نرا ان يقع السنة ويقف عندما شجع ولا يتعبوا يكون محسنا  
الى نفسه والاهل القبور لان زيارة القبور نوعان زيارة من غير طاعة  
بوعنه اما الزيارة التي هي للفقير او في ارباب الله عليه وسلم <sup>القبور</sup> فانه  
مسا شيان احدهما راجع الى الرزق وهو الاستعانة والاعتبار والثاني  
راجع الى اهل القبور ورجلان يسمعون الرزق ويعلمون واما الزيادة اليه  
فهي زيارة القبور لاجل الصدقة عند باب الطواف بها وتقبيلها واستغفارها  
وتقبر الخرد عليها واخذ ثوابها ودعاء اصحابهم والاستغفار عنهم <sup>السم</sup>

النهر والرافقة العائمة والدواب وقضا الدين وتضع الكرات وانما شجرة  
 اللبحةان وغير ذلك من الحامات التي كان عاد الاصنام يتسألونهم انما  
 فان اصل هذه الرأية البدعتا فخذ منهم وليس شئ من ذلك مستور عا بقا  
 علماء المسلمين اذ لم يفعلوا السؤال الله رب العالمين ولا احد من الصحابة  
 والتابعين وصالح ائمة الدين بل قد انكر الصحابة ما يهودون ذلك بل شئ كما  
 روى عن العذري بن سويدان عن علي بن طلحة الصبح في طرقتة ثم راي  
 الناس يذبحون مذبحا فقال اين يذبح هو الذي قيل مسجدا صلى فيه  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يحرق فيه فقال انما يترك من كان قدام  
 بمثل هذا كما لا يتصور انكار الانبياء وتجنسها الكائنات وبيها فمن  
 اذكرته الصلوة في هذه الساجدة عليه عليها فيها ومن لا فليمنع ولا يفتك  
 وكذلك لما باخه ابن ابي اسير ينادي بول الشجرة التي يبيع تحتها النبي عليه  
 السلام  
 ارسل اليها فطرحها فاذا كان عمره فعل رايا الشجرة التي باع الصحابة  
 تحتها رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكره تعالى في القرآن حيث قال لقد علم من  
 الذين

الذي يترك تحت الشجرة إذا لم يكن حكمه معلوماً ولا قدره بالسلف الصالح  
الوحيد ومما أحياه حتى كانت الصلاة وباتوا يومين حيث كانت الحجرة  
التي بين مقصده عن المسجد إلى زمن الوليد بن عبد الملك دخل فيها  
أحد الصلوة والدعاء والشئ آخر مما يجر من جنس العبادة بل كانوا يفعلون  
جميع ذلك في المسجد وكان أحمد بن محمد بن أبي بكر بن أبي عمار  
القبلي ولحقه إلى جدار القبر ثم دعا وبنا ما لا تخرج فيه من الدعاء والتمائم  
وقت السلام عليه قال أبو ضيفه يستقبل القبلة عند السلام أيضاً ولا يستقبل  
القبر قال غيره لا يستقبل عند الدعاء بل قالوا أنه يستقبل القبلة وقت الدعاء  
ولا يستقبل القبر حتى لا يكون الدعاء القبر فان الدعاء عبادة كما ثبت في الحديث  
المرفوع أن الدعاء هو العبادة والسلف الصالح من الصلوات والتمائم  
جعلوا العبادة خالصة لله تعالى ولم يفعلوا عند القبور شيئاً منها إلا  
أدنى فيه النبي صلى الله عليه وسلم من السلام على أصحابها وسؤال الحق  
والمعققة والجافية لهم ويب ذلك أن قد انقطع عملهم ويحتاج



الى من يصاد له ويستفيع لاجله ولهذا مشرع في الخلقة عليه من الله ما لا يحصى  
 وحيثما اوتد بالعلم يشعير مثله في الدعاء اللهم فاما لما كانا اذ قمنا الى جنات معمورة  
 في شفع لاجله فبعد الاذن اولى ان ندعوه ونشفع لاجله لانه في قبره  
 بولده من الله اخياجا الى الدعاء له فله على نفسه لانه حزين موحين  
 لا سوال موحين على ما روي عن عثمان بن عفان انه عليه السلام كان اذا خرج  
 من قبر الميت وقف عليه وقال استغفروا لافيك ورسا لواله القشت  
 فانه الا ان يبال وروي عن سفيان الثوري انه قال اذا سئل الميت من ربه  
 سئل الشيطان في صوق وشبه الى نفسه الى ان يك قال القوي بذا فتمت  
 عظيمته ولذلك ان النبي عليه الصلوة والسلام يدعوا بالقبائل فيقول اللهم  
 ثبت عند السئلة منطقة وافتم الغالب السما عارضة وكافا يستجيب  
 ودا وضع البيت في اللذان يقال اللهم اجعل من الشيطان فهدى شيطان  
 الله عليه وسلم في اهل القبور من عشرين عشرين سنة الخلفا  
 ابراهيم بن وطريقه جميع الصحابة والابن عيينة فهدى اهل القبور من  
 الاعدال

قوله غير الذي قيل لهم ما نهم قصدوا بالزيادة والزيادة عما هم من ربه صلى الله  
عليه وسلم احسانا الى الميت وان الزيادة سوال الميت ولا استوائته به  
وليس واقعة الى قال فيها محمد بن سعد بن مسعود بن اذ  
فيكون يعرف فيها الكليد بينك وفيما الصغير يحرم على الناس تمنى وفيما  
سنة اذا تجرت قبل غيرت السنة قال ابن القيم في اعانة الطالبين  
على ان العمل او اجري على خلاف السنة فلا اعتبار ولا التقاض  
اليه وقد جرى العمل على خلاف السنة فسد بين طوول قاول  
لا بد ان يكون شديدا لتوفى من محمد ناسا الامور وان العوق  
عليه الجمهور فلا يتركه لطبا فهم على ما حدث بعد الصحابة بل ينبغي  
ان تكون حرجيا على تقيت من اقوالهم واحوالهم واعمالهم  
فان اعلم الناس واقربهم الى الله اشبههم بهم واعلمهم بطريقهم  
او منهم اخذ الدين وهم السوال في نقل الشريعة صاحب الشرع فلا بد  
لك ان لا تكثر مخالفتك لابل عصر النبي صلى الله عليه وسلم او قضاة

عن الحديث اذا اختلف الناس في جعلكم بالسؤال والاعطاء فاجعلوا  
 بنو الساميل المعروف بالي شاة حيث جاز الامر لزوم الجماعة فالله  
 به زوم الحق والتابع وان كان المتحسك بقليل والتمالك لكثيرا  
 الا ان الحق ما كان عليه الجماعة الاولى وهم الصحابة ولا عبرة الى كثرة  
 الباطل بعدهم وقد قال الفضيل بن عياض ما معناه الزم طرق الهدى  
 ولا يضرك قلنا سلكين وايان طرق العدل ولو تغيرت كثر<sup>الذين</sup> بها  
 قال ابن سعد انتم في زمان خيركم فيه الساج في الامور وساق في زمان خيلكم  
 خيرهم فيه المبتدئين التوقف لكثرة التبعات قال امام العدل القبيص  
 لان من لم يثبت في هذا الزمان بل وافق الجاهل فعام فيه وفاض فيما<sup>صنوا</sup> صونا  
 فخيرهم هكذا يلقوا فان اسلم الدين وعدته وفوا الله ليس بكثرة العبادة و  
 التمسك والمجاعة بالجمع وعمره وانما هو ما حذر من الالفات والاعانة  
 الى باقي عليه من الديدع والمجرات التي يورس الى تدمر وقمرة كما يقولون  
 او كان ارسل عليهم سلام من قبل سيب في ذلك فعل هذا ينبغي للمؤمن ان لا يغتر

تسليم على اعداءه فيصير على شئ لا يتركه صانع بانه على الحق فان تصميم عليه وعدم  
الخروج عنه ولو نشر الفاشية لادخل على قوم على الحق فيه فان خفيهم وتصميم عليه على  
ليس الا في حيز ثقات بين قوم يدينونهم وللنكاح والتمسك بالحق <sup>عظم</sup>  
في تصميم شئ سقا فان اوطا لادلا لا يرى ان مثل هذا التصميم وجوبه من  
دور الجهل المكيف فاليهود والنصارى ومن في معاصم واقبال كذلك  
فالواجب على كل مسلم في هذا زمان ان يحتمل رعينه من غير الجبل الى شئ  
من البدع والمحدثات ويصون دينه من الفوائد التي استأمن  
بها وترى عليها ما بناه سم قاتل قل من سلم من زناها وظلمه الحق  
سعيه الا يرى ان قرآنه على العوازل التي انقضت التمسك بها المروا على  
البنى على الصلوة والسلام ما جاء به من الهدى والبيان وكان ذاك  
سببا للفرم وطغيانهم واذ لك كان ابن سموي يقول لكم واحد  
من الصديق فان الذين كذبهم من اقلوب بل الشيطان كذب  
كم بعدا حتى يذهب الايمان من قلوبكم وراية ما ان يرسنا الحق <sup>جفا</sup>



یا و حضرت فقیه خود را به جایگاه تفصیل این محرم مجلس مذکور کند  
و این را نیز میگوید مطابق احادیث است خانی باشد یا نه ضرر طایر بود  
حضرت ارشد است و به پیشکش و نه باشد چنانکه خوف محرم  
انام درین ایام است و به لاله کلام سار و محرم غیر مصیب تمام نبوده  
از مطلق بیساع و مشهور است که این سخن را و محرم است برین صورت که  
نه انکه مشهور و غیره و اینهاست چنانکه نیز محرم است و تصدیق  
این هم که مذکوریم از عبارت مذکور محاسن و لام از ثابت میبرد و طالب حق را  
و این خود ضرر است و آنچه را بهایت قبور کفار بازاری بر حله رحمی و کشته  
مشروع و نامرور و قرآنی و فایده ظاهر خطا و وجه دلیل بر آن نبوده و کسوی  
انکه انحضرت علی از علیه و سلم زیارت قمرام خود نمود و لیکن این زیارت  
انحضرت علی از علیه و سلم مرقوم بود یا دلیل جواز زیارت قبور کفار مذکور  
نمی تواند شد بلکه عدم دلیل جواز است چه انحضرت با سینه آن و از  
زیارت القبر بطل نشانه و خاص حق خود حاصل آید از زیارت نمودن و اگر



كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما كانت لبياتها من رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يخرج من آخر الليل الى الفصح فيقول السلام عليكم وارقوم مومنين  
واياكم ما توعدون عداي وجنون وانما انا الله ورسوله لكم لا تخفون ويزور  
مذكور من البراءة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم ان امر حيا  
الى الله فالسلام عليكم اهل الدار من المومنين والمسلمين وانما انا الله ورسوله  
لا تخفون ارسال لياؤكم العافية ويزور من زيل شريح انما انا الله ورسوله  
وفي هذه الاحاديث تغير لفظ استجاب زيارت القبور والسلام على المهاد  
او عليه السلام والتسليم عليهم فيكون قوله يا ابا عبد الله ويا ابا عبد الله  
مبكت في الزيارت فيقول مستجاب فيكون قوله يا ابا عبد الله ويا ابا عبد الله  
كقوله في القبرين احاديث مذكورة في بعض روايات الاحاديث مثل قوله  
وزيد وبنو العاطل واعتبار محمد وخاله ابا عبد الله وبنو العاطل  
مطلق زيارته بعد ذلك ما يشهد معقول يا ابا عبد الله ويا ابا عبد الله في مسجد  
في هذا الطريق وهو زيارت يا ابا عبد الله وبنو العاطل ويا ابا عبد الله وبنو العاطل



بفعل و نامی بود که حال و کمالی بی خوال چنانکه تفصیل مجر و از شرک و بدعت  
 بود باینکه مسیحیت را نه از کلامی بقیافت و شایع درین زمانه و درین  
 است آنکه از کمالی که در بدو مقام اهل الهی و الله شد که در کمال  
 از کمال بود و در صبح مسلم مذکور است. عن ابی هریرة قال قال النبی علی  
 علیه السلام قبرایم فیکل و ابی من حوله فقال استاذنت من ابی ان استغفر  
 فلم یؤذن لی و استاذنته فی ابی ازور قبرایم فاذن لی فتر و القبرایم  
 تر از الموت و لیکن قاعده برین مکتوبه که اکثریت علی الله علی علم در  
 زیارت قبرایم و درین معیند برای زیارت قبرایم خود استبدان  
 جدیدی که در پس این زیارت از قاعده زیارت قبر مستثنی بود و موجب  
 غیر موجب از عیال است و شریعت و ماموریت زیارت قبر کفار که  
 علی الاطلاق فی مخصوص اصناف است و بدون علاقه صله رحمی باز استثناء  
 کرد و این صریح خطاست باینکه و استثناء و نبی است طور در خیال  
 میگذرد که اسوة و اقتدایان حضرت علی علیه السلام که قید او خود را از او

نموده اند و نیز می رسد که تقدیر این کار تمام آنکه فی سبیل الله است و چه  
و هم تقریر که اصحاب حاضرین جز سبب تکمیل زیارت بودند و بعد از آن  
اینکه مانع نکردیم و چون قول مبارک بود لا تقونا ههنا تکملوا و نه  
تقریر تمام است و نیز تقدیر و در این مقام و در یک فقره لیکن این است که  
و در استنباط ادعای غیب غیر مصیب نمی دارند و اول این که این فعل از  
خواص حضرت زید علیا علیه السلام بر لیل استیلا و ادان و لفظی است  
جواز خاص این زیارت سبب استیلا و ادان خاص که با آن حضرت شد  
واقع گردید و این معنی در دیگران متحقق نیست پس از قبیل خواص  
پناه خداوند علیه السلام قائم بود و درین چنین افعال اقتدا درست نیست  
چنانکه در صوم وصال و بر تقدیر بر سلیم اقتدا دارند که در تحفین زیارت  
امهات می تواند نه تعظیم و در تقدیر و در ادعای هم و هم که تقدیر است این  
و در استنباط این ترانه است که هر که حاضر باشد با ما در آنحضرت صلی  
علیه السلام صلواتی بنویسد و این فقره جواز و استحباب زیارت قدس



و سلام و دعا و عذر مستجاب پس حق این است بقتله و استجاب  
ز زیارت قبور اهل ایمان است و بعضی است عذره مستمر و شلف و تلفت  
و امره اعلم بحسب حدیث و در مشاوه مذکور است عن بعضی از اهل  
بیرون حدیث است که ایضا از حدیثی که قال بن زرار قبور یونسیان و  
حق حجتی عذره و کتب یا حجتی که در حدیث مستحکم که مراد از اهل  
در حدیث و ایضا علم اهل یونین و یونین و یونین و یونین که مراد  
بعضی نیکی است و بالغ و یونین و بعضی نیکی گفته و مطابق باید دانند  
حدیثی و نیکی و زیارت زیارت از حق زیارت است از حدیث و  
و زیارت زیارت زیارت و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت  
حق نیکی زیارت است از حدیث و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت  
کفار کفار و زیارت زیارت و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت و زیارت  
کفار در زیارت قبور اهل ایمان مستحکم است و ایضا مستحکم است در زیارت  
اهل ایمان مستحکم است پس زیارت قبور اهل ایمان بر وجهی مستحکم است



واقع است اینهم بطل زعم است محض که میگوید در خلد فاعی علی  
مذکور است روی عن ابن عمر بنه قال قال ابی صخره سلم من زار قبر جواد  
له شفاعة ویزوران مذکور است من زار فی یوم مرق فلما نزلوا برقی فی جوار  
عنه فیکون من الله فیکون من الله ویزوران مذکور است من زار فی یوم مرق فلما نزلوا برقی فی جوار  
صخره سلم سعادت داری است حکم را در زان حلقه است اما  
چنانکه در زیارت شریفه ان فو فی مائة ثواب و درجات لا تعد  
و در بعضی است همچنین در زیارت که مقرون با بزرگ و بدعت باشد  
درین مقام عاقلان و عقابین استیفاء است بحسب قدر عبادت  
از احادیث سابقه و مخرج پیوسته که زیارت قبور انبیاء و علماء و  
مؤمنین بلکه زیارت قبور کفار هم را با ابدافه صلوات رحمت داشته باشند  
سجده پیش شیخا و از زبان و جمله اند و مأمورند و مشرعه است و احکام  
در حدیث و قول است تحت و بعد از غیب است سستی فلیس شیخ  
و اما درین مگر که از انچه ما ذکر کردیم واقع و لا یحکم الله فی حق  
مؤمنین

از همان محبت غیر معیوب از امارت سابقه خیال باطل و غم فاسد است  
 بیانش باقتدار باز میگویم که زیارت قبور با اقراران او نیست و خلوار  
 عوامل بدعت است یا بالعکس یعنی اقراران بدعت و خلوار است یا با اقراران او  
 یا بخلو بود پس این چهار قسم کردید و کلام محیب اگر محمول بر ظاهر و عموم  
 باشد بر چهار قسم باشد مثل است و غرض از این سه سکون و تعمیم بود لهذا  
 در سوال نورانی که زیارت قبور و غیره باشد بدعات مشهوره بود و بقیه  
 را حذف کرد و هر زیارت را از این تعبیه باطلاق آورد یا آنکه گفته شود که غرض  
 او از حذف نیز ترک بدعات تعجب بفعل بدعات مشهوره است و از  
 این تعجب از اطلاق ظاهر بر نحوه کرد که مطلق محمول بر شایع و متعارف  
 می باشد چنانکه شیخ موسی <sup>رحمه الله</sup> در مطلق قدیم مطلق غرضی است  
 مطلق بر غالب و متعارف بل در جمیع محمول خواهد شد بجهت بر کافیه  
 ترک بدعات شایع از بدعت بفعل بدعات بود و تعجب اول را  
 در حدیث کرد و مطلق مراد بقیه فانی گرفت که غالبان دیار و متعارف

این اعصاب است و این اصل نظر محاذ است بدین جهت او را سیم است و این  
اول که شمول اقسام را به جهت میگویم که قسم اول در حوالین غلک در استخوان  
و اندویش آن شکی و خلافی نیست قسم ثانوی در غلک است در عدم جواز بلند در  
حرکت بلکه در غیر ندارد و در صورت انعام شکی که عوام سجد و طواف غیر  
میکنند شکی و خلافی نیست و قسم ثالث غایب است از غیر طایفه زیرا که بجز در کار  
خصوصی نایب است زیرا بر و غرض از انعام و اعتبار دعا و سبده و البته  
روز قضا عن فایده توحیدی پس زیارت این چنین کس زیارت مثل زیارت شما  
معمودی نایب و اول بر و در خود و میانه در شروع و غیر شروع خصوصاً اگر  
برای این نایب شروع شده باشد و در گاه او نایب او است و در صورت  
و در غیر حقیقه بر چهار قسم است نبوت و حاکم و در اول انعام و نبوت سابقه  
و در مروج نبوت بلکه بطرفی حیاض و فساد و غیره و در اول انعام و نبوت سابقه  
و در مروج نبوت و در افعال تالی که نفی فعل بیاعت است کلامش مثل  
قسم تالی و ثالث است فقط و اکنون ظاهر شده که در عدم صلاح



این بر دو قسم شک و غلاقی نیست هر جائیکه من جمله سقین بنی اعراف  
 بحث من است و علم و عقل و امور و امور و مشهور و معروف و از بی حال و از  
 امور که از بی حال و امور و امور و مشهور و معروف و از بی حال و از  
 که غیر جائز است چه قسم اول و درین بنابر است بجهت عدم جواز  
 و عاوضه امر او است و در زیارت قبور کفار و قول او که از این  
 موجب دخول است بحث و عذر من رغبت من سختی قلبی من غیر  
 غلط و خطاست بلکه و چون انکار از دعای او انکار از نار و او عزم و امر  
 است موجب دخول تحت بشارت و مرجع و عذر این که عذر او بود  
 که من فراموش است انما امر من بالمعروف و نهی عن المنکر و انما  
 اعلم بالظواهر و انما اعلم بالظواهر و انما اعلم بالظواهر و انما  
 و ادعیه و انما اعلم بالظواهر و انما اعلم بالظواهر و انما اعلم  
 و انما اعلم بالظواهر و انما اعلم بالظواهر و انما اعلم بالظواهر  
 قبول حکایت اخلاقی نیست بجهت ثبوت آن از است و عمل حضرت

[illegible]







[illegible]

کافرا شفعار له الی الله کما ونیز در آن ذکر کرده است **الحجج صلی الله علیه و آله**  
 عن النبی (ع) ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من دخل المقابر فقرأ بسم  
 الله و لم یحکم علیهم العباد و کان له بعد من فیها حسنات و در  
 اخبار العلوم ذکر کرده است احمد بن حنبل اذا دخلت المقابر فاقم و ایاها تحم  
 القاب و المعوذتین و قل هو الله و اجعلوا ذلک لایل المقابر فانه یصل  
 الیهم **الحجج صلی الله علیه و آله** و درین باب چند خطاست اول آنکه خشیدن  
 تراست او غیبه مافوقه و مقرویه و الی کلام الله و درج طاعت است لکنه و خودی  
**حجج صلی الله علیه و آله** دلیل و شهادی بر آن ذکر کرده دوم آنکه مسلمین عباد بر سر  
 دراز کرده سکه چایم آنکه عکس را از اتباع ایجاد کرده عمل کردن بکوشاید حکم  
 معنون آن خلاف اجتناب و امام وی یا بعد از مردم باشد جایز است بانی  
 در عنوان حوالش عبارت و این مختلط محیط آورد و در مقام دلیلش  
 گفته اند این مختلط و باری که این مختلط را این حدیثی و مشهور آن که  
 نقلی است و در شرح گفته عبارت این عبارت ذکر کرده و درین روایت

[illegible]



ظاهر از عبارات واضح تمام است حدیث خود را از حدیث استنباط  
 کرده و فتوی بقول امام محمد و دیگر متشیخ خود از حدیث این اخبار و آثار  
 برای عمل مردم است کمال بدین مخالف ضمیمه و قول امام که بودید  
 حدیث صحیح صحیح بود و داریم فتوی همین از و امام است بلکه برای  
 و نیست چه از فتوی هر جا که قول من خلاف حدیث بود و مضمون مان  
 حدیث از حدیث من است بلکه سابق مفصل از حدیث که بودیم که در شرح  
 در ملاقات میگویند و اختلاف و العبادات البدنیة و الصوم و الصلوة  
 و قرائة القرآن و زکوة و غیره و اینها در حدیث و اخبار و سلف و الی و  
 و الکتاب و غیره از حدیث شافعی و مالکی و حنفی و غیره از حدیث و اخبار و سلف و الی و  
 و در حدیث و اخبار و سلف و الی و در حدیث و اخبار و سلف و الی و  
 الا ما سن میگویند و اینها در حدیث و اخبار و سلف و الی و  
 عن حدیث و المیت و استثنای الشافعی و ان قریب القلوة لا تلحق  
 الاموات که در حدیث و اخبار و سلف و الی و

[illegible]

در پیش خود را که استحقاق محبت خود و سبای منکران است  
 چنانکه گزشت و با تعلیم امام احوال و این جواب نیز چنانکه رعایت  
 احوال خود را پس خلافت تشایع سیر سعادت گشت با آنکه شتر سوار  
 و قدومه خود را نشان دهد و در شتر سوار امام تعلیم یک بیت زیاده  
 سبای و جواب مصلحت چه گفته شود و نیز تشایع و کار و فرموده که کار  
 را مصلحت و اخراجان جبر و تحصیل مذمت است و ضبط در هر کار  
 در هم در مصلحت بود و از ادبی خبر و است بر کدام را اختیار نماید صورت  
 کار و لیکن بعد از اختیار از یکی به دیگری منتقل می شود که در نظر و  
 تفوق و تشایع در اعمال و خطای تواند بود و قرار داد و ستاد می  
 هم برین است و عمل مختار و غیر مختار پس این را مختار و غیر مختار  
 سوزن با نام اعظم یا منون و تفوق و تشایع در اعمال و احوال  
 کار و مصلحت و مختار و غیر مختار که در کار دین بی ضبط و بی  
 نموده و قرار داد مصلحت اخراجان از دست داد و کار و تشایع

و خط چهارم بگویم در مسأله چهارم قریه ترائی بر منور و در محل الحاق  
بایات اختلاف قوی و معتبر است چنانچه در حدیث و روایم مذکور است  
از دو ائمه عین مساوی اختلاف را توضیح کردن بهر دو مذکور است  
قول گفته بودند مخصوصه قریه خلاف منسوب امام خود است بلکه خاصیت  
ایم بگویم در درجه قریه خاصیت نزد ائمه عین است  
در حدیث و روایات قریه همان مذکور است من ترا در قریه عین القصور قال  
نوی بدانکه ان ترا هم منسوب القرآن نامه یقین است  
چنانچه عبارت قریه قریه ضحاک است و حکایتی قریه القرآن  
عنه القبر قال ابو حنیفه مکه و قال محمد بن یحیی و مشایخ ما اخذوا بقول  
محمد بن اعین و انی اجالس القاری فی العاصی و قریه ایة الکرسی  
الا خلاص و ایة غیر ذلک چنانچه ترا منسوب الی فی بدلت استحقاق  
پوشیده اند و در جایزه تعصب بکار نبرده اند بلکه قول امام اعظم  
که قریه معنی مذمت است از کتب بگویم مذکر مذکر بلکه مذکر مخالف است

المتعاضدين ونیز در فحوای عبارات واضع قاضیان و مستوفی محیب  
 فرق است زیرا که از عبارات واضع مرث و نقلی اعتبار مردم باطل است  
 قاضی در مقام رسیدن امر است ثابت میشود و موجب خود  
 قاضیان معلوم میشود که بجز آن قابل است محقق امام محمد و مشایخ یا  
 بکرات چنانکه قول امام اعظم در از عبارات مستوفی محیب حرم قاضیان  
 بجز از قوای قرآن بر مقرر معلوم میشود که باید بر علیه خانه یقین بر آنکه  
 وقوع وی درین و حد آن است که بر جری اصل قاضی قاضیان اور  
 میرشد آنچه از احادیث معلوم و نقلی مذکور نقل کرده چهار شرح  
 الصدور آورده زیرا که اینهم مع زانیه و ترازین در آن شرح مشروط  
 مذکور است در فضل قوای القرآن للیت او علی القبر و مولف و این  
 محبت باین عبارت مقرر در ما اختلافی و اصولی از اب القارة  
 للیت و چونکه هر طبیعتی در تعصب در وی و بدو غرای اهل اسلام  
 را نسخ شد اختلاف راجع دلائل آن جانب دیگر ذکر کرد و چون

برای وضوحی است از املوت پس و گفتیم و شرح میدهد  
مذکور است بلکه ریاست اعیان العلوم و فاضلانی بعنوانی ذکر کرد  
و اما بحال آنرا که این محبت است بخیر دارد و از کتب لغت نقل  
میکند پس اگر چه شرح خود میکند و توضیح تبدیل عبارت برود همیشه  
و در این تعبیر و شرح خود در آن است که مؤلف و متحر و تصانیف  
را با وجود انحرافات ملما دارد و در بسیاری از کتب مؤلفه وی مجموع  
یکتفیه منقول عنها و لغت را میسر شده بجهت کثرت کتابیات  
تفسیر کثرت تصانیف آن مشهور است پس عبارت قاضیان  
از با وجود نقل کرده و نیز اصل کتاب را نقل کرده و بجهت اینقدر  
فروق در مودعی واقع گشت معذرا است منقوله محبت از  
قاضیان و اعیان العلوم او را مفید نیست چه او غای او آن است  
که در آن و تفسیر قلاب قرار از سخن بنی امر الزمان است  
و این برادر است است این ادعاست بلکه در مشیت

این یعنی از اخبار و آثار منقوله پنجای کلام است چه در شرح  
 هم درین فصل مذکور است که قائلین وصول قوای حواس با جادو  
 ذکر آنها خواهد آمد استدلال کرده اند درین احادیث اگر چه ضعیف  
 اند مگر مجموع آنها دلالت کنند بر آنکه این راه بی نیست یعنی محض بی اصل  
 نیست محقق نماید که این عبارت دلالت میکند بر اصل حواس و یا بر استیجاب  
 نیز نه بر نیست یعنی از زبان صدق الله علیه سلم لهذا مجلس از علماء معتبر  
 جز است بر قوی نیست مذکور نکرده و سواى محیب غیر مصیب  
 محیب از سبب چه در شرح صدر مذکور شد اما قریه علی القیور  
 فیجیم بشر و عیبتا اصحابا و غیرهم قال النوری فی شرح المعرب  
 مستحب تر از بر الحقیران یقر ما یشرع من القرآن و یدعوهم  
 عقوبتها نصر علیها الشافعی و غیرهم و سبب دیگر که محیب  
 عبارت قال النوری بطوری نقل کرده اتصال این جماعیل معلوم  
 نمیشود لهذا در صدرش نعت و شرح صدر مذکور است چنانکه در صدر

اما القدر واما القدر ان گفته است حال آنکه ما بین ما بین ملک  
قول نظراتی و دیگر حذف نمود و مطابق با اوست مستند و خردوان  
این است قال ابو نصرانی سالت شافعی عن العزلة من الصبر فقال لا  
بالحق به و بعد این قول زعفرانی قول نهی است شاید قولی از شیت  
حذف کرده باشد که امام شافعی را پس به گفته و ظاهر این دلالت  
آنهاست مگر این مافی او عارض نیست مذکوره است حال آنکه احتمال دارد  
که نفی باین از این جهت کرده باشد که امام اعظم به مکرر بگوید که  
در این باب قوازه و در برین آقا بزرگبیل و نظیر رعمه فلا جناح الا  
بما ثبت به آنکه حاصل بر قولی است که مشروطیت باین تا این که  
اتفاق است در مقابل ما این جواز و بعضی با ستم بایست رفت اندک  
امام نووی و سبب آنکه نقل نیست و این معنی ما دم او عارض نیست  
و نیز بر او نفس علیه السلام بایست فهمیده یعنی چون شافعی به وصول  
قراعه با موافق تا این نیست نزد آنکه غرضه معلوم و ما باین اهل قبول میکند



که انکافی صد بابوات است و تواریث محبت که ان اعتلاقی است و در  
ما خارج نیست لهذا تحقق شمعنی در شرح مختصر و قابل گفت که تواریث  
تواریث هم نیست و دعایم بکنند و بگویند که حق است مثل این تواریث با حوائج  
غفلت و بایده تانهر و در مذہب عمل راست آید و ازین واقع گشت که قول  
مشایخ محمد بن ابی طالب محبت است نه برید ان لیکن محبت عبارت نقل  
میست و مراد ان می فهمد و در قول مشایخ مذہب ذکر میگردانند باید در است  
که متبادر از سبب بنی اضر از زمان صلا علیہ وسلم و صاحب مقام سنتی است  
که جانب محر در معنی آن گفت و بایست و ذکر کرد ایم و الدی علم العبد <sup>الضعف</sup>  
ان السنة ما و اطلب البی صلا علیہ وسلم علیه و لم یقتض ان بالانکار علی من  
یفعل لیکن ان فانت لا مع الشرک فی دلیل السنة المولدة و انکانت  
مع الشرک احیاناً فہی دلیل غیر المولدة لیکن خواص من قران بر قبول محبت  
تواریث ان بابوات از ستم بنی اضر الزمان هرگز ثابت نیست  
بجای این قابل نیست و از عبارات منقول محبت سم ثبوت نیست

هم ثابت میشود چه جای تحقیق ثبوت آن آرد اگر آثار و اخبار متوجه  
این باب بصحت و ثبوت و مذویت این کتاب میشود و نسبت  
بقی دیگر کارهای علی بن ابی طالب و هم لهذا این امام فرمود که  
من استنسیه لیسر ان زیار بقا و الدعا عند قایما لانا فان تعیل الی فی  
حیات الدعا و سلم فی الخوف و الا یفتیح چنانکه گذشت نسبت به  
و اما خواندن او علیه ماوراء لیسر انهم ان کسین فی احوالهم است که گفته  
صالح آن علیه و سلم وقت زیارت بقو این دعا فرمود و فی السلام علیکم و علی  
قوم مؤمنین اما ان الله لیکم بحفون چنانکه تفصیل آن در جواب اول  
گذشت و در این دعا که بعد از آن قرار داده اند و در این دعا  
و دعا از سنت شکی نیست اما در جواب دعا کرده بود که بخشیدت که  
آن در عبارت جواب محبت و غیر صیب است که بخشیدت  
او علیه ماوراء نیز از سنت است و این را ثابت کرد که اگر گفته شود که  
آن بخشیدت کتاب آن در عبارت جواب محبت و غیر صیب است که

به بخشیدن قرآن و قرآن فقط و خانی از رنگت نیست کلاما بحقی علی  
 با خدا عالمیست و این قول وی در اینجا هم همین معنی است چه مراد از این  
 این است که خانی قرآن و قرآن و بخشیدن قرآن این ابواب است و این  
 حدیث از او هم مستقیم است و سابق بفصل در یافت شد که قرآن و قرآن  
 است بر قیود و بخشیدن قرآن آن بر قیود است مافی ابواب اگر  
 تا بهجت شود و منید و بیست و پنج باب خواهد بود و در هر باب  
 در قرآن مبدءی علامه را من سوال کنم و هم را یکجا جمع کرد سوال ششم قرآن  
 و این باین عبارت ذکر کرده زیارت قبول انبیا و اولیای عامه معین برک  
 در عات مشهور و خواندن کلیات قرآن عامر است یا حرام از بگویش  
 بدین عبارت پروراخته اند و جواب از سوال ششم آنکه زیارت قبول  
 برک در عات مشهور است و موجب مزید ثواب و عبرت  
 است که در این باب که محفوظ کلام متعلق بحقیق این جواب را در  
 قول میباید غیر مضیبه مذکور است و چیزی در اینجا هم ذکر کرده میشود

معنی شما که در لول و عود عبارت زبانت قبور ترک بدعات  
مشهوره چند احتمال است زیرا که ترک بدعات مشهوره نادری  
ادب است یا ترک آنها در مواردی که با ترکها بدعات  
غیر مشهوره است یا ترک آنها نیز پس این چهار احتمال بر آنکه یکی  
از آنها که با دای ادب است و ترک بدعات مشهوره و غیر مشهوره  
است جایز نیست و بقی سه احتمال ما نیز وادار وادار ادای  
ادب است یا ترک آنها اگر با ترک بدعات غیر مشهوره است  
پس ناروا بود نشن ظاهر یا ترک ادب است و ترک بدعات  
مطلقا در زیارت نبور پس محبت آنکه اول ترک سنت نگرددیم  
و دوم آنکه همچنین زیارت مثل طواف بنام عبت خواهر بود



و چون شکل اعضا و مخلوق آن ظاهر گردد جنین گوشت و استخوان و جفت جسم و حرکت  
در آن قایلین بود و از این ناصد و اطلاق جنین در نبوت جایز است  
و بداند که جنین در دو چیز ایام تمام خلقت بحرکت می آید و در سه جنین است  
بروز بنماید مثلا اگر خلقت وی بیست و پنج روز تمام شود بمقادیر و حرکت میکند و بعد  
وده روز که هفت ماه باشد بر جود می آید و اگر ماه هشتم قوله شود غالب آنست که ماند  
و اگر خلقت قبل از آنست بمقادیر و حرکت کند و بدو است و پس روز که  
هشت ماه باشد بر جود آید عاده اندرین جاری شده که این زود بعزم  
زود آید و بدو که یک هفته زید و دلالت عقلی برین گفته اند نیز گفته اند و از آنجا  
وضوح تواند کرد ایام تمام خلقت آنکه شش ماه زاید و ماه و نیمه ماه و  
باشد که تا دو سال باز آید چه در شکم باشد پس از این پس ایامی که  
شود و حساب مذکور در اینجا و علی بن ابراهیم علیه السلام می دانست که در میان ما  
اصحاب نشان نبوی علی صاحب افضل الصلوة و التسمیات و بان علما اختلاف  
بسیارست و می شود زیرا که از کلام صاحب شریع هم در یافت شد که اصل

اب می در هم صورت نظمی را میگذارد و در این صورت بقیه مشهور است  
 و در این صورت ثالثا کسوت مصفیت در بر گرفته چهل چهارم سرور از بیفتن روح میگوید  
 و از کلام حکما معلوم میشود که بعد از این روز از جن و فروع نظقد در هم شروع بعاقبت  
 بنمایند تا بعد از تمام شود بعد از مصفیت میگرداند و در آن روز که یکی در دست باشد  
 مصفیت کامل میگردد و در این مصفیت مستقر صورت حیوانی میشود و در روز  
 دیگر که سه و دو روز است در مزاج و کوری و انوثی و اعضاء اصلی تمام میشوند و در روز  
 دیگر که یکی است و هفت شده در اعضاء بجاری و مفاصل خلقت تمام خلقت میباشند  
 و از جمله قبل از آنکه یک چله کامله کون نشین مزارت باشد هر رات سکون تام خلقت  
 می پیاورد و ظم است که چون خلقت تمام شد فی انظار سه چله یعنی گذشت چهار ماه  
 نفی روح بود باشد بلکه داود و انطاک می گفته و هم یعنی اطلاق در جواب ان النفع بکون  
 بعد سبعین بویا پس و در توفیق کلام شرعی حکمی چیست از آن گوید که حاجت توفیق  
 نیست بجهت عدم تدافع زیرا که در کلام اطلاق تصریح است با کثره حکم و نفی کلیه آن و علاوه  
 جدا شرع هم بیان حکم بعضی اقل است که بشعوبه لفظ احکم فلاما جواب گوئیم

که کلام افصح الفصحاء علی المصنوع که بهشت دعا و فوائدها و تحقیق این الاشیاء بدو  
 نفس اقلیت واجب است حاصل او بر کلیت یا اکثریت و برین هر دو صورت ثانوی ظاهر  
 است و ثالث لفظ احکام بر اقلیت ممنوع لعدم قرینة البعض فی عمل علی استغراق  
 بنا بر این که بزرگواران الهی امیدوار لطیف حق و جلی محمد صمد علی عفو الذنوب و توبه  
 که بیان توفیق کلامین موقوف است به تمیز چند مقدمات مخفی تا آنکه اهل بیت  
 عرض الهی که معظمه را شرفها است تا حکام یعنی بزرگان و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 منتهای اقلیم اولی که اهل بیت در دست و قیقه یافان کرده اند بجز در دست  
 و شرح چغنی و نذر و اولی الباب و او و انطالی مصرحت پس که معظم  
 و هر آن واقع مبادی اقلیم ثانوی است و هم شیخ معلوم مسطور تصریح کرده  
 که اهل مبادی اقلیم ثانوی اکثر البس و اهل و اخر این اقلیم کثیر الرطوبة و در وسط  
 اعتدال است و نیز در تفصیل مد و تکوین جنین جنین قاعد بیان کرده که  
 فعل حرارت است از سردی و در رطوبت اطوحت است مر فوعل را از  
 بیس تا آنکه اگر رطوبت در سن صوره و نوا باشند و درین هنگام مخلوق شود



سرعت در خلق صورت جنین خواهد بود پس از آنکه ذکر است احداث در آنست  
 که این مخلوق زیاده است زیاده تر خواهد بود قطعا بسبق پست از منی هلاک  
 از انشیاء جان و طبع مانند فرایح و شکر مغول باشد سرعت بر سرعت زیاده  
 خواهد شد و همچنین در تکیه اتفاق امور مذکور بزمین ربیع افتد و بدین خوبی  
 حال قوت سرعت در تعاضف خواهد بود و در صورت افند که امور مذکور و  
 بطور کلی خواهد بود و قسم علیه حال او و ساط و شبان و ذکور و غذا فائز و عسل  
 تر و زمان صیف و بلاد شرقی در غایت بیس در پس نظر فائیت بیس امور  
 مذکور در آن صورت جنین در بطور خواهد بود و قسم علیه العکس طایا و خرنیا  
 پس از این مقدمات معلوم شد که درین شهر یعنی نظر عرض البلد و مقدار  
 مانند عمل و ترو شعیر و غلبه بیس صیف و بودن در بیست رملی و جلی  
 در غایت بیس واقع خواهند بود پس از تفسیه مقدمات مذکور بر آنکه آن  
 سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات مبعوث برای تنمیم حکام اخلاق  
 و مرسل برای ارسال خلائق بیاگاه خلاق شده بودند نه برای تبیین

حقایق را بشمار علی الخصوص حقایق الهیه و غیره و اگر کسی از اشتغال این امور  
تقرضی بحسب سوال یا برای تهیه معاد و مل می شود اقتضای محاسن است و اگر  
بقدر ضرورت واقع میگشت چنانکه اسمعیل بر قسبح اعداد میشنوید علی صاحب  
افضل التبحات و علی قائلها الکمال استیانت محض نیست بکار علیه بگویم و در  
انجام و رسول الامم لازم کرده است بعضی امور مقصود باین است که هر  
تکلیف شمری با اشتغال او در اجتناب ساینی که غالباً امارات نجات است  
واقع مانده باعمال حسنه و موعود از بند الهی و نیز خاص غیر از کفر و  
یا کس از رحمت ایزدی نباید شمره زیرا که چنانچه در اصول تعلیم موط  
و موط بکتابی است که ملاک در اطنام بعد انقضاء ماه چهارم آمده میگوید و کتاب  
که مدت ممتد و طاعات الهی بگذرد اگر اجابا از و معصیتی سر زرد باید کرد  
غایت اینست که هر کس که از آن معصیت باز ماند و بکسر این بدیگری را که از  
نصیح عمرش در ملاهی و معاصی رفیق توفیق ایزدی و تشکیک شمری  
عبادت راه نماید لازم که چار و اثاق بحسب خاتمه نمود مستعد تکمیل این سعادت

کبری و سرگرم تحصیل این نعمت عظمی و ما را ایضا از مراتب ایمان با قدرت پس برای  
 تمهید بیان حالتی که کتاب سطور در آن نوشته می شود حالت متقدمه القرض و نمود  
 یعنی محرومان قدره از لطیفیت و علقیت و مضغیت بر این قبیل از اشیاء تقوی و معرفت شود  
 سعادت و شقاوت ابدی و کسب می شود پس نظر اینک بیان حالات مخصوصه و شایسته  
 است استقصاء و استحصاء مراتب این واقع است بلکه کلام معجز نظام مخصوص  
 بحالات جمیع اهل زمین و یا اکثر آنان نمود و در مقدار آسمان که در کمال  
 مکه و امثالهم و غایت بیست و پنج واقع شده اند و در کمال است که گفت در این  
 جهت غایت بیست که عبارت از غایت محمول و غیر ترک نکال است در  
 زائده ترین اوقات محل احتمالات مندرجه خود یعنی تکرار بی استعداد و صورت  
 سابق و حصول تدریج مستقرا و صور لاحقه که فاذ و کون صور متعاقبه و فیه  
 مرتب بر روی است و او را بر بنا بر علیه صورت لطفی از اصل روز خواهد که داشت  
 و قس علی هذه الصورین الباقیین و در لفظ جمع و این یوا یا ایما است این  
 بین احتمالات تدریجیه که عبارت است از مراتب کسبه و کیفیه و حکمیه و تفصیلی

از بیان کرده اند و بر چند دلیلی که در این رساله از جهت مختصر و  
صلح ذکر کرده اند لیکن مصداق نیست از جهت آنکه مقصود بیان عدم مزاحمت  
اقوال اطباء است یا قول صادق و عدم مزاحمت این اقوال با وجود بقای مقتضای  
کلام افعی الفصحاوی و اسرار العرفاء کفایان الاشیاء که بیان طلیت و بالانثر  
حالات عرب است که مخاطب با آن واقع شده ثابت گشته پس حاصل اینجاست  
آنست که افراد نوع انسان دو گروه اند یکی از او اعظم که مالک و اهل حرمین اند  
و کلام علما مخصوص است باین گروه اعظم درم کرده اقل که اهل حرمین از او مایعیهما  
کلام قدس نبوی مختص است بحال اینها اگر کسی گوید که طلیت و اکثریت می باید  
که بتکرار جمیع اقوال باشد چه در خطابات شرع عام می باشد میگوئیم که این علوم  
و احکام شرع ضروری است و انهم بر تقدیر دلیل خصوص است و ما نحن فیها از احکام  
شرعی نیست و نیز دلیل خصوص که عبارت از میس است با وجود عدم اقتضاء مقام  
تعمیم احوال کافه انما ثابت پس عام نخواهد بود و تدافع که در تعیین زمان نفخ روح  
و ظاهر معلوم میشود مدفوع است بآنکه مراد اطباء نفخ روح طبیعی و مراد صاحب شرع

نوع فروع از آنجا که صریح به اهل طباء المعقولات جواب دوم اطلاق احتمال دارد که مضمون  
 حدیث شریف نظر بانرا اولی نوع آن بود است زیرا که حسب شروع علم اعلم  
 است باحوال فائزات و قول اطباء مزاج میشود زیرا که تحقیقین اطباء تصریح  
 کرده اند که تعیین در دو تکوین چنین که قول اطباء گذشته است نظریه نقطه معتدل  
 مطلق است یعنی معتدل در حرارت و برودت و یبوست و رطوبت که  
 از اسباب دخل و خارج حاصل میشود و شک نیست که همچنین معتدل  
 عایت قلت و کثرت و از آنجا معلوم شد که حکم کردن محمول برانی ماکثر حکم  
 صیغ نیست و دلیل دیگر عدم اکثریت این حکم آنست که خود گفته چنین در وجه  
 ایام تاهی خلقت خود حرکت میکنند در سه جهت حرکت خود روز یکند و شب یکند  
 شده که اغلب اوقات فروع چنین ماعلم است پس بقاعد مسطور لازم آمد  
 که در سه ماه حرکت کرده باشند و در یکینیم ماه که چهل و پنج روز است خلقت چنین  
 خواه ذکر باشد خواه انشائی تمام شده باشد بحسب اکثر و حال که گفته خلقت طفل  
 تا چهل روز تمام میشود بلکه از کلام تفصیل ایام حالات او معلوم میشود که در سه

و هفت روز تمامی خلقت جنین در القای می شود و گفته که این حکم اکثری است  
با آنکه تقاضای مطلق موافقت ندارد و این قاعده بر بیان ما وارد نمی شود  
که کسی گوید بر وزن ما هم در عرصه عالم پس می باید که در بابیت جمله  
و دم خلقت جنین تمام شده باشد و این مخالف حدیث است که در بابیت  
ما یبکونم که این حکم جایز است که مخصوص معتدل مطلق باشد چنانکه تفصیل  
در تئوین مختص است بآن اگر کسی گوید وقتی که مرد تکوین معتدل که الهایا  
کرد و از معلوم شد و معتدل را در طرف مستفاد ضروری است پس وقتی که  
طایفه اولی را در تکوین را بدتر از مرد معتدل باشد و آن  
در حدیث است که بین شد پس می باید که طایفه دیگر که در طرف  
مستفاد طایفه اولی واقع از در کثرت از حد معتدل سکون نباشد  
و از این بیان لازم آمد که مضمون حدیث مقدس اکثری هم بنابر حکم  
حاجب مفرج الغلو بآنکه اکثری حکم مدد صحیح شد زیرا که مراد آن باشد  
که در اکثر از مرد مفصله تجاوز نمی شود و این مدد مفصله متعادل است

نظر اکثر افراد انی و شک نیست و تنبیه و در فاصله مد معتدل باشد  
 پس در یک طایفه که یکسان است از این معتدل واقع اند و آنها نسبت  
 به معتدل کمتر خواهد بود و همان قدر طایفه ثانیه را که لطیف و دیگر واقع باشد  
 را باید تر و عدد افراد این طایفه ثانیه فقط کمتر از عدد مجموع طایفه اول و معتدل است  
 اما حاله علی الخصوص بر حسب سببی که هر فرد مخصوص به مزاج خود باشد و فرد دیگر را آن  
 مزاج ممکن باشد و بشرایک مزاج معتدل را که عبارت از وسط است طرفین <sup>صفت</sup>  
 متساوین و در حدیث بسیار ضروری است البته لیکن در تقویر عقلی نه در واقع  
 خارجی مثلاً هر مراتب مزاج فرض کنیم پس مرتبه بالاتر مرتبه معتدل است  
 و تحقیق داشتن و طرف اول و داشتن و طرف آخر باعتبار تصور ضروری است  
 و لازم نیست که هر مراتب فرضه متحقق باشند بلکه جایز است باعتبار عموماً این  
 و طوری که بعضی فقط از طرف اول و جمیع مراتب از طرف ثانی موجود شوند  
 با توجه به شریع عام اعلم است باحوال موجودات و ممکن است که جمیع افراد آن  
 که در حد فعلیت رسیده و خواهند رسید اکثر آنها هم در تکوین همین حد است

ممكن سئل باشد و خواندند و فوالا باقی حکم تعارض ندارد چنان قول حکما  
مخصوص بر تبه عقد است و بر تبه می که نوع مزاج زیر شلا می خورد و یک فرد باشد  
نمود جواب آن که آنرا باید و تاویل قول صاحب مفتح القلوب که مراد است در  
از در مفسله تجاوز نمیشود تاویل عید است چنانکه بر عبارت فم غیر محض است و با  
وجود آنکه ماضی قاعده بر زود حرکت چنین چنان گذشت و با وجود این در مطلق  
الزمان ما فهمد و استقامت جوایب یک سوم اگر پنج طرح نمی باشد و تا آنکه جمیع  
مراتب موالید نشسته یعنی مودتیه و نباتیه و حیوانیه که هر سه مراتب محصله و محقق  
بصورت زعیانه بتوالی و تعاقب وجود نمایند پس در قول در حق علم ان خلق احکام  
جمع فی لفظ الله از همین یوا نطقه مرتبه اولی که مرتبه مودتیه است لفظ تغییر و واقع  
شدن تعارض لازم با ملامت زیرا که نطقه از چهار مرتبه و حدیه لازم است یعنی «  
از همین اول از حالات مرتبه مودتیه واقع میشود و بر تبه نباتیه نیز رسیده  
همچنین در قول صادق ثم یولون مضاعف شد از آنکه از مرتبه نباتیه که مرتبه حیوانیه  
است تمیضیه تغییر کرده شد و نباتیه را که مضاعف گشت بار حیوانیه را گویند



پنج و در آخرین ثالث استحاللات زنده حیوانیه رافع میشوند چنانکه محققین اطبا  
 تصریح کرده اند که بعد از تسخیر قوه حیوانیه متولد میشود و بعد تمام بابت متراقی بطرف  
 مانع میگردد لیکن حرارت زنده را در مدت و بعد انقضای ششوه دیگر تا عشرين بابت  
 ضعیف میباشد مانند شش و حرکت کسیکه بمنزله النوم والیقظه باشد و در  
 اتمام اربعین ثالث حیوانیت تمام و کامل میگردد و در حدیث شریف نیز چنین  
 وارد شده و در مرتبه ثانیه که مرتبه نباتیت و در سطح مراتب ثانی است <sup>علیقت</sup>  
 تغییر واقع شده و کلام جواهر النظام هم باین علقه مثل ذلک بلا خطا گفته اند <sup>ت</sup>  
 چنانکه مرتبه وسطی است مابین معدیه و حیوانیت همچنین علیقت در سطح آ  
 میان نطفیه و مغفیه یعنی استحاللات مرتبه نباتیه که بقوت طبعیت تعلق  
 دارد در اربعین ثانی واقع میشود چنانکه محققین اطبا تصریح نمودند و هر شخص  
 معتدل بعد از خمس و ستمین ابتداء تغذیه بدین و کتون و حیوانات ماقدم <sup>م</sup> نمود  
 و تا راس ثانیین فیضان قوه طبعی و روح طبعی که تغذیه و تنبیه و استهلاک است  
 تمام میگردد و در هر مرتبه ثانی نطفیه و علیقت و مغفیه موافق تکامل اناس

علی قدر عقولهم واقع شد زیرا که ثغاب الحضریت معلوم با کسان بود که مهارت حکمت  
و اصطلاحات حکما را کرده بودند پس برای تفهیم این بیان بجای و استالسان تکلم  
نمودند پس کسیکه واقف اصطلاحات حکما باشد بارتکاب مجازات مجازات  
مستعاره اهل این تطبیق خواهد داد و در این علم با صواب و اشتباه کتاب



